



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



تدوین بخش معرفت‌شناسی  
کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

مرحوم علامه طباطبائی (ره)

مرحله اول: فهرست

---

سرپرست پژوهش تطبیقی:  
حجت‌الاسلام و المسلمین صدوق

---





# فهرست مقاله اول



بسمه تعالی

فهرست مقاله اول کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

### فلسفه چیست؟

تنظیم: روح‌الله صدوق ۸۷/۴/۱۷

### عنوان کلی: ضرورت و موضوع فلسفه

#### بخش اول: ضرورت نیاز به فلسفه

۱. وجود خطا در ادراکات ما از جهان هستی

۱/۱. غریزه (و فطرت) علت نیاز به تمیز حقایق از پنداریات (اعتباریات و وهمیات)

۱/۱/۱. تعریف حقائق به مفاهیمی که در خارج مصداق واقعی دارند و اعتباریات به مفاهیمی که در

خارج مصداق واقعی ندارند ولی عقل برای آن‌ها مصداق اعتبار می‌کند و وهمیات به مفاهیمی که در

خارج مصداق واقعی ندارند و بطلان محض می‌باشند. (پ)

۱/۲. رفع حوائج زندگی علت دیگری برای تمیز حقائق از غیر حقائق

۱/۳. نیازمندی علوم به فلسفه علت نیاز به تمیز حقائق از غیر حقائق (پ)

#### بخش دوم: موضوع فلسفه

۲. تعریف (موضوع) فلسفه به براهینی که نتیجه آن‌ها اثبات وجود حقیقی اشیاء و علل و اسباب وجود آن‌ها و چگونگی

و مرتبه وجود آن‌ها است

۲/۱. فرق فلسفه با سایر علوم در بحث از اصل وجود در فلسفه و بیان خواص و احکام موضوع

مفروض‌الوجود در سایر علوم

۲/۱/۱. خلط مسائل علمی و فلسفی علت نیاز به بیان فرق بین فلسفه و علم (پ)

۲/۲. اطلاق فلسفه به جمیع معلومات نظری و عملی در سابق (و ترادف فلسفه و علم) (پ)

۲/۳. اطلاق علم به آن رشته از مسائل که محصول تجربیات بشر است و فلسفه به مسائلی که صرفاً جنبه

عقلی دارد در نظر آنان که هم اسلوب تجربی و هم اسلوب قیاس عقلی را صحیح می‌دانند (حکمای اولی) (پ)

۲/۴. اطلاق فلسفه به تعقل مرتبط با علم (علم اسلوب تجربی و محصول حواس) در نظر دانشمندان بعد از

رنسانس (پ)

۲/۵. تعریف فلسفه به برهان و قیاسات عقلی که از مطلق وجود و احکام و عوارض آن گفتگو می‌کند (بود و

نبود اشیاء) (پ) (تکراری)

۳. تقسیم متعرضین به بحث وجود و عدم اشیاء به: فیلسوف (کسی که می‌تواند علمی قطعی به وجود چیزی پیدا کند)

و سوفسطی (کسی که نتواند علم قطعی به وجود چیزی بهم رساند)

#### بخش سوم: رابطه علم و فلسفه

۴. رابطه علوم با فلسفه و نیاز آن دو به یکدیگر

۳/۱. نیاز فلسفه به علوم در انتزاع مسئله‌ای از علوم که جنبه فلسفی دارد (نه استنتاج) (پ)

۳/۱/۱. بیان فرق بین استنتاج و انتزاع (پ)

۳/۱/۱/۱. تعریف استنتاج به انتقال ذهن از یک حکم کلی به یک حکم جزئی (پ)

۳/۱/۱/۲. تعریف انتزاع به تجرید صفت مشترک بین چند چیز و ساخت یک مفهوم

کلی (پ)

۳/۲. تباین مطلق فلسفه و علوم در سنخ آن‌ها

۳/۲/۱. رد تساوی فلسفه و علم (اشکال بر ماتریالیسم دیالکتیک) با تکیه بر سنخ آن‌ها و عدم وجود

مسائل علمی در فلسفه مادیت تحولی

۳/۳. وجود رابطه عموم و خصوص مطلق بین علوم و فلسفه در اثبات وجود موضوع

۳/۴. وجود رابطه عموم و خصوص من وجه در اطلاق و تقیید (وجود مادی)

۳/۵. تساوی ماده با وجود در غرض فنی در طبیعیات

۵. تکیه به بدیهیات علت ثبات فلسفه و تکیه به فرضیه‌ها علت تحول سایر علوم

۴/۱. اخذ بعض مقدمات فلسفی علت وجود تغییر در بعضی مسائل فلسفی (فلکیات، جواهر و اعراض)

### بخش چهارم: تقسیم مکاتب فلسفی

۶. تقسیم مکاتب فلسفی از حیث اثبات و عدم اثبات ماوراءالطبیعه به متافیزیک و ماتریالیسم

۷. تقسیم مکاتب مادی از حیث اعتماد به منطق ثابت و اعتماد به منطق متحول به مکتب مادیت معنوی (ماتریالیسم

متافیزیک) و مادیت تحولی (ماتریالیسم دیالکتیک)

باسمه تعالی

## فهرست مقاله اول اصول فلسفه

### بیان ضرورت، تعریف و لوازم تعریف علم فلسفه

محمدصادق حیدری ۸۷/۴/۱۹

#### ۱- بیان ضرورت علم فلسفه

۱/۱- اشاره به خطای عقل در تشخیص امور واقعی از امور وهمی

۱/۲- ضرورت تشخیص امور واقعی از امور وهمی به علت غریزه بحث و کاوش در انسان

۱/۳- ضرورت تشخیص امور واقعی از امور وهمی برای اثبات موضوع علوم با هدف رفع حوائج زندگی

#### ۲- تعریف فلسفه به بحث‌های برهانی منتج به اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب چگونگی و مرتبه‌ی وجود آنها

#### ۳- لوازم تعریف فلسفه (اثبات وجود اشیا)

۳/۱- تمایز سبک بحث و نتیجه سایر علوم از فلسفه در مفروض‌الوجود گرفتن موضوعات و بیان خواص و آثار آن موضوعات در مقابل اثبات اصل وجود در فلسفه

۳/۲- بیان نیازمندی فلسفه به علوم از طریق انتزاع مسأله از نتایج علوم

۳/۳- بطلان نظریه مادیون مبنی بر تنافی فلسفه با تحوّل علوم و عدم استناد آن به علوم

۳/۳/۱- اختلاف کامل سنخ ابحاث فلسفی با بحث‌های علمی

۳/۳/۲- اتکاء مکتب ماتریالیسم دیالکتیک به مباحث فلسفی و غیرعلمی

۳/۳/۳- تعریف موضوع علوم به فرضیه‌های تحوّل‌پذیر و تعریف موضوع فلسفه به بدیهیات

۳/۳/۴- تحوّل‌ناپذیر بودن و ثبات نظریه اصلی ماتریالیسم دیالکتیک مبنی بر تحوّل این مکتب با تحوّل علم

۳/۴- نیازمندی علوم به فلسفه به طور کلی از راه اثبات وجود موضوع آنها بوسیله فلسفه

۳/۵- تفاوت نظر فلسفه با سایر علوم از راه اطلاق تقید و عموم و خصوص (موجود مادی و موجود مطلق) علت عدم نقض نظریه فلسفی بوسیله نظریه علمی

۴- تقسیم مکاتب فلسفی براساس اعتقاد به وجود و عدم اشیاء در تقسیم اول و براساس اثبات یا عدم ماوراءالطبیعه به متافیزیک و ماتریالیسم و براساس منطقی ثابت و متحوّل به مادیت معنوی و ماتریالیسم دیالکتیک



## فهرست مقاله اول کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

احمد زیبایی نژاد

### عنوان کلی:

### بیان «ضرورت، موضوع و هدف» فلسفه (ماوراءالطبیعه)

#### ۱- بیان دو ضرورت اساسی در نیاز بشر به فلسفه

۱/۱- تمییز دادن غریزی موجودات حقیقی از موجودات پنداری (اعتباریات و وهمات): ضرورت اول نیاز به فلسفه

۱/۱/۱- تبیین مبنای «سوفسطائیان» به انکار حقیقت خارج از ذهن و عدم اعتقاد به مطابقت ادراک ذهنی با واقع

۱/۱/۲- تبیین مبنای «فلاسفه» به اعتقاد مطابقت بعضی از ادراکات با واقع (ادراکات حقیقی) و عدم مطابقت بعضی از آنها با واقع (ادراکات اعتباری و وهمی)

۱/۱/۲/۱- تعریف ادراکات حقیقی به مصداق واقعی داشتن مفاهیم آنها

۱/۱/۲/۲- تعریف ادراکات حقیقی اعتباری به فرض کردن مصداق برای آن مفاهیم بوسیله عقل و عدم وجود مصداق واقعی بر آنها

۱/۱/۲/۳- تعریف ادراکات حقیقی وهمیات به باطل محض و عدم وجود مصداق خارجی آن مفاهیم

۱/۲- احتیاج به اثبات وجود هر خاصه از خواص موجودات در علوم گوناگون؛ به عنوان ضرورت دوم نیاز به فلسفه

۱/۲/۱- نیازمندی «موضوع» تمام علوم آثار و حالات آن موضوع به فلسفه جهت اثبات «وجود» آن

۲- تعریف فلسفه به سلسله بحث‌های برهانی جهت تأمین دو ضرورت بیان شده و نتیجه دادن اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب وجود آنها و چگونگی و مرتبه وجود آنها (موضوع و غایت فلسفه)

۲/۱- تعریف فلسفه به سلسله مسائل براساس برهان و قیاس عقلی در موضوع مطلق وجود و احکام و عوارض آن؛ در بیان استاد مطهری

#### ۳- بیان تفاوت‌های علم فلسفه با علوم دیگر

۳/۱- تفاوت فلسفه با دیگر علوم در مفروض الوجود بودن موضوع در علوم و اثبات وجود آن موضوع، در فلسفه

۳/۲- فرق «علم» با «فلسفه» به محصول تجربیات بشر بودن علم و تعقلی و نظری بودن فلسفه در اصطلاح دانشمندان اخیر

۳/۳- عدم پایه و اساس برای فلسفه نظری و تعقلی مستقل از علم (تجربه)، در مبنای بعضی از دانشمندان اخیر

۳/۴- تبیین مصداقی فرق فلسفه با علوم دیگر در تفاوت وجود خطا در موضوع فلسفه با وجود خطا در موضوع علوم دیگر

۴- نیازمندی علوم به فلسفه و متوقف بودن بعضی مسائل فلسفه به مسائل علوم (داد و ستد علوم و فلسفه)

۴/۱- اثبات و چگونگی وجود یک موضوع بوسیله کاوش علمی در احکام و خواص آن موضوع در اکثر اوقات

۴/۲- متوقف بودن بعضی از مسائل فلسفه به مسائل علوم دیگر به معنای «انتزاع فلسفه از مسائل علوم دیگر» و عدم «استنتاج» فلسفه در مسائل علوم دیگر

۴/۳- بیان تفاوت میان مبنای «انتزاع» و «استنتاج» در داد و ستد با علوم دیگر

۴/۳/۱- تعریف «استنتاج» به نتیجه‌گیری حکم جزئی از حکم کلی

۴/۳/۲- تعریف «انتزاع» به صغری قرار گرفتن مسائله علمی در قیاس فلسفی

۴/۴- عدم امکان استنتاج مسائل فلسفه از مسائل علوم به علت لزوم کلی بودن نتیجه دهنده از نتیجه داده شده

۴/۵- نیازمندی جمیع قوانین کلی علمی به فلسفه، به علت عهده‌دار بون صحت اصولی کلی آن قوانین

#### ۵- بررسی و تحلیل فلسفه «ماتریالیسم دیالکتیک» و نقد آن

۵/۱- اثبات حقایق فلسفه مادی با تکیه بر حسن و تجربه و پیشرفت‌های علمی دنیا و عدم اعتماد به ماوراء ماده در کاوش‌های علمی خود

۵/۲- شناخت صحت و سقم فلسفه ماتریالیسم بوسیله قرار گرفتن در کنار علوم حقیقی (مانند متافیزیک) و خلط نکردن بحث فلسفی آن با بحث علمی

#### ۶- بیان علت عدم تغییر و تحوّل در فلسفه ماوراءالطبیعه و تغییر و تحوّل

۶/۱- تکیه بر بدیهیات و نتیجه دادن نظر علمی ثابت، علت عدم تحوّل و تغییر در فلسفه ماوراءالطبیعه

۶/۲- تکیه بر فرضیه‌های تجربی و تحوّل این فرضیه‌ها با پیشرفت و توسعه تجربه، علت تحوّل و تغییر سایر علوم

#### ۷- اعم بودن موضوع فلسفه نسبت به موضوع دیگر علوم

۷/۱- جزئی و منحصر بودن معنای سلب و ایجاب به موضوع در علوم و کلی بون معنای سلب و ایجاب موضوع در فلسفه

#### ۸- بیان حقیقت تقسیم مکاتب گوناگون علمی

۸/۱- «متعرض شدن به وجود و عدم اشیاء» حقیقت تقسیم مکاتب به «فلسفی» (رنالیسم) و سقظه (ایده‌آلیسم)

۸/۲- «اثبات و عدم اثبات ماوراءالطبیعه» حقیقت تقسیم مکاتب به ماوراءالطبیعه (متافیزیک) و مادی (ماتریالیسم)

۸/۲/۱- «منطق وجود»، موضوع بحث ماوراءالطبیعه و عدم قرار گرفتن «روح و خدا» به عنوان موضوع آ

۸/۳- «اعتماد به منطق ثابت و منطق متحول» حیثیت تقسیم مکاتب به مادیت معنوی (ماتریالیسم متافیزیک) و مادیت متحول (ماتریالیسم دیالکتیک)

#### ۹- عدم ارزش و اهمیت تقسیم مکاتب برای تمیز دادن حق از باطل



۱. بیان دو ضرورت در پیدایش علم فلسفه ..... ۲
- ۱/۱. نیاز به علم فلسفه برای تشخیص موجودات حقیقی از وهمی ..... ۲
- ۱/۱/۱. بداهت حکم به وجود موجودات بسیار از جمله خود ما در جهان هستی ..... ۲
- ۱/۱/۲. بداهت بروز خطا در ادراک ما، در راست یا دروغ انگاشتن چیزها ..... ۲
- ۱/۱/۳. ضرورت تشخیص موجودات حقیقی از موجودات وهمی، به دلیل غریزه بحث و کاوش ما ..... ۲
- ۱/۲. نیاز به علوم برای رفع حوائج زندگی و نیاز علوم به ثبوت موضوع آنها، پیش از ورود به آنها ..... ۲
۲. تعریف فلسفه به: سلسله بحث‌های برهانی برای «اثبات»، «تشخیص علل»، «چگونگی» و «مرتبه» وجود حقیقی اشیاء (تعریف به غایت) ..... ۳
۳. تفاوت روش بحث در فلسفه با علوم دیگر، به مفروض‌الوجود بودن موضوع در سایر علوم ..... ۳
- ۳/۱. بیان تمثیلی تفاوت روش بحث در فلسفه با سایر علوم ..... ۴
- ۳/۲. نیاز فلسفه به سایر علوم برای استفاده از نتایج آنها در انتزاع مفاهیم خود ..... ۵
- ۳/۳. آثار و نتایج تفاوت بیان شده میان روش فلسفه با روش سایر علوم ..... ۵
- ۳/۳/۱. عدم استفاده از مسائل علوم در فلسفه به دلیل تفاوت روش بحث فلسفه با سایر علوم ..... ۵
- ۳/۳/۱/۱. نادرستی ادعای غیرعلمی بودن فلسفه به دلیل تفاوت روش آن با روش علوم ..... ۵
- ۳/۳/۱/۲. نادرستی ادعای غیرعلمی بودن فلسفه به دلیل عدم تحوّل آن با پیشرفت علوم ..... ۶
- ۳/۳/۲. مطلق بودن موضوع فلسفه و مقید بودن موضوع در سایر علوم، دلیل ناتوانی علوم از اثبات یا نفی مسائل فلسفه ..... ۶
۴. بیان تقسیمات مکاتب فلسفی ..... ۷
- ۴/۱. انحصار ثمره بحث از مکاتب فلسفی در بیان تاریخ فلسفه و بی‌فایده بودن آن در بحث فلسفی ..... ۸



## ۱. بیان دو ضرورت در پیدایش علم فلسفه

### ۱/۱. نیاز به علم فلسفه برای تشخیص موجودات حقیقی از وهمی

#### ۱/۱/۱. بدهت حکم به وجود موجودات بسیار از جمله خود ما در جهان هستی

در جهان هستی که دارای موجودات بسیار و پدیده‌های بی‌شمار بوده و ما نیز جزئی از مجموعه آنها می‌باشیم

#### ۱/۱/۲. بدهت بروز خطا در ادراک ما، در راست یا دروغ انگاشتن چیزها

بسیار می‌شود که چیزی را راست و یا بر جا پنداشته و موجود انگاریم و سپس بفهمیم که دروغ و بی پایه بوده است و بسیاری می‌شود که چیزی را نابود و دروغ اندیشیده و پس از چندی بمان روشن شود که راست بوده و آثار و خواص بسیاری در جهان داشته است.

#### ۱/۱/۳. ضرورت تشخیص موجودات حقیقی از موجودات وهمی، به دلیل غریزه بحث و کاوش ما

از اینرو ما که خواه ناخواه غریزه بحث و کاوش از هر چیز که در دسترس ما قرار بگیرد و از علل وجودی وی داریم باید موجودات حقیقی و واقعی حقایق با اصطلاح فلسفه را از موجودات پنداری اعتباریات و وهمیات تمیز دهیم.

(۱) چنانکه در خاتمه همین مقاله گفته خواهد شد فلسفه در نقطه مقابل سفسطه قرار دارد و چون سفسطائی منکر واقعیت خارج از ظرف ذهن است و تمام ادراکات و مفاهیم ذهنی را اندیشه خالی می‌داند در نظر وی حقیقت یعنی ادراک مطابق با واقع معنی ندارد اما فیلسوف بواقعتهای خارج از ظرف ذهن اذعان دارد و پاره‌ای از ادراکات را بعنوان حقایق و ادراکات مطابق با واقع می‌پذیرد و از طرف دیگر بوجود برخی از ادراکات که با واقع مطابقت ندارند اعتباریات و وهمیات نیز اذعان دارد لهذا مجموع ادراکات و مفاهیم ذهنی در نظر فیلسوف سه دسته مهم را تشکیل می‌دهند.

#### ۱/۲. نیاز به علوم برای رفع حوائج زندگی و نیاز علوم به ثبوت موضوع آنها، پیش از ورود به آنها

##### ( و گذشته از این کاوش غریزی برای رفع حوائج زندگی دست )

۱ حقایق یعنی مفاهیمی که در خارج مصداق واقعی دارند.

۲ اعتباریات یعنی مفاهیمی که در خارج مصداق واقعی ندارند لکن عقل برای آنها مصداق اعتباری می‌کند یعنی چیزی را که مصداق واقعی این مفاهیم نیست مصداق فرض می‌کند و بعد از این در طی یک فصل مستقل کیفیت پیدایش ادراکات اعتباری و اینکه عقل از اعتبار یک رشته مفاهیم ناچار است گفته خواهد شد.

و برای آنکه خواننده فی الجمله بتواند ادراکات حقیقی را از ادراکات اعتباری تمیز دهد مثال ساده‌ای ذکر می‌کنیم.

مثلا اگر از هزار نفر سرباز یک فوج تشکیل داده شود هر یک از سربازها یک جزء از این فوج بشمار میرود و خود فوج عبارت است از مجموع نفرات نسبت هر فرد به مجموع نسبت جزء به کل است ما هم هر یک از افراد را ادراک می‌کنیم و در باره آنها حکمهای مختلفی می‌نماییم و هم مجموع آنها را که فوج نامیده‌ایم و در باره آن نیز حکمهای مخصوصی می‌نماییم.

ادراکات ما نسبت به افراد ادراکات حقیقیه است زیرا مصداق واقعی خارجی دارد و اما ادراک ما نسبت بمجموع اعتباری است زیرا مجموع مصداق واقعی ندارد و آنچه واقعیت دارد هر یک از افراد است نه مجموع.

۳ وهمیات یعنی ادراکاتی که هیچگونه مصداقی در خارج ندارند و باطل محض می‌باشند مثل تصور غول و سیمرغ و شانس و امثال آنها.

فلسفه سعی می‌کند با میزانهای دقیق خود امور حقیقی را از دو دسته دیگر جدا سازد.

لازم است تذکر داده شود چیزی که بسیار دشوار است و از لغزشگاههای فلاسفه بشمار میرود تمیز امور اعتباری است که حقیقت‌نما هستند از حقایق. دانشمندان جدید اروپا که به نقادی عقل و فهم انسان پرداخته‌اند کوشش بسیار کرده‌اند که ساخته‌های ذهن را از حقایقی که واقعیت خارجی دارند جدا سازند و همین امر سبب انحراف بعضی از آنان شده و آنها را تا سر حد ایده آلیسم *Idealisme* سفسطه کشانیده که یکباره جمیع مفاهیم را صرفا مصنوع ذهن دانسته‌اند و بعضی دیگر احیانا مسلک شک *Septisisme* را اختیار کرده‌اند در فلسفه اسلامی نیز عنایت خاصی نسبت باین مطلب مبذول شده و تحقیقات سودمندی برای تفکیک اعتباریات از حقایق بعمل آمده است

( به هر رشته از رشته‌های گوناگون علوم بزنیم اثبات هر خاصه از خواص موجودات به موضوع خود محتاج به

ثبوت قبلی آن موضوع می‌باشد. ( ۱ )

## ۲. تعریف فلسفه به: سلسله بحث‌های برهانی برای «اثبات»، «تشخیص علل»، «چگونگی» و «مرتب» وجود حقیقی اشیاء (تعریف به غایت)

یک سلسله بحث‌های برهانی که غرض و آرمان نامبرده را تأمین نماید و نتیجه آنها اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب وجود آنها و چگونگی و مرتبه وجود آنها می‌باشد فلسفه نامیده می‌شود .

## ۳. تفاوت روش بحث در فلسفه با علوم دیگر، به مفروض‌الوجود بودن موضوع در سایر علوم

### علوم دیگر ( ۲ ) روش بحث و نتیجه‌کاوش آنها اینگونه نیست و ( )

شرح و تفصیل نقادبهای دانشمندان اروپا و تحقیقات دانشمندان اسلامی را به مقاله پنجم که مخصوص آن مطلب است موقوف می‌کنیم ( ۱ ) خلاصه آنکه ما از دو جهت نیازمند به فلسفه می‌باشیم یکی از نظر کاوش غریزی و اینکه بشر طبعاً علاقه‌مند است حقایق را از اوهام و امور واقعیت‌دار را از امور بی واقعیت تمیز دهد و دیگر از راه نیازمندی علوم به فلسفه زیرا چنانکه گفته خواهد شد هر یک از علوم اعم از طبیعی یا ریاضی خواه با اسلوب تجربی پیش برود و خواه با اسلوب برهان و قیاس شیء معینی را که اصطلاحاً موضوع آن علم نامیده می‌شود موجود و واقعیت‌دار فرض می‌کند و به بحث از آثار و حالات آن می‌پردازد و واضح است که ثبوت یک حالت و داشتن یک اثر برای چیزی وقتی ممکنست که خود آن چیز موجود باشد پس اگر بخواهیم مطمئن شویم چنین حالت و آثاری برای آن شیء هست باید قبلاً از وجود خود آن شیء مطمئن شویم و این اطمینان را فقط فلسفه میتواند بدهد ( ۲ ) مقصود بیان فرق فلسفه و علوم دیگر است این مطلب شایسته دقت است و مخصوصاً از آن جهت که لفظ فلسفه اخیراً در موارد زیادی بکار برده شده و نتیجتاً دارای معنای ابهام‌آمیزی شده است به طوری که هر کسی از لفظ فلسفه پیش خود معنایی می‌فهمد تا جایی که بعضی گمان می‌کنند فلسفه یعنی اظهار نظرهای آمیخته با بهت و تحیر در باره جهان و برخی کار را بجائی کشانیده‌اند که خیال می‌کنند فلسفه یعنی پراکنده‌گویی و احیاناً تناقض‌گویی و برخی بین مسائل فلسفی و مسائل که در سایر علوم مورد گفتگو قرار می‌گیرد فرق نمی‌گذارند و از اینرو حل یک مسئله فلسفی را از علوم دیگر انتظار دارند و یا مسئله‌ای را که مربوط به علوم دیگر است جواب‌گویی آنرا از فلسفه

### ( در هر یک از آنها که تأمل کنیم خواهیم دید که یک یا چند موضوع را مفروض‌الوجود گرفته و آنگاه به جستجوی خواص و آثار وی پرداخته و روشن می‌کند هیچیک از این علوم نمی‌گوید فلان )

می‌خواهند و عده دیگر بین اسلوب فکری که در فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد اسلوب قیاس عقلی و اسلوب فکری که در سایر علوم مخصوصاً طبیعیات اسلوب تجربی از آن استفاده می‌شود فرق نمی‌گذارند و انتظار دارند مسائل دقیق و عمیق فلسفه را که جز با براهین مخصوص عقلی نمی‌توان کشف کرد در زیر ذره‌بین‌ها یا لابلای لابراتوارها پیدا نمایند .

ولی با بیانی که در متن شده و توضیحاتی که داده می‌شود این ابهام رفع می‌شود و آن انتظارات بیجا نیز خود بخود از بین می‌رود . لفظ فلسفه که ریشه یونانی دارد سابقاً بیک معنای عام گفته می‌شد که شامل جمیع معلومات نظری و عملی بود و تقریباً با لفظ علم مرادف بود در میان دانشمندان ما هم همین اصطلاح جریان داشت لکن اخیراً از زمانی که در پاره‌ای از علوم اسلوب برهان و قیاس عقلی جای خود را با اسلوب تجربی داد در اصطلاح دانشمندان لفظ علم و فلسفه هر یک بمعنای جداگانه گفته می‌شود . و باید در نظر داشت که اصطلاحات دانشمندان جدید نیز بحسب اختلاف نظرها و مسلک‌هایی که در باب فهم و عقل انسان و حدود توانائی قوای مدرکه دارند فرق می‌کنند .

معمولاً آنانکه هم اسلوب تجربی و هم اسلوب برهان و قیاس عقلی را صحیح و معتبر می‌دانند بان رشته از مسائل که محصول تجربیات بشر است علم می‌گویند و بانها که صرفاً جنبه تعقلی و نظری دارد فلسفه می‌گویند .

و چونکه حکمت اولی که سابقاً یکی از شعب سه‌گانه فلسفه نظری شمرده می‌شد و دانشمندان قدیم آنرا از آن جهت که کاملاً تعقلی و نظری بود فلسفه حقیقی و از آن جهت که در اطراف کلی‌ترین موضوعات یعنی وجود بحث می‌کرد و مشتمل بر کلی‌ترین مسائل بود آنرا علم کلی و از آن جهت که یکی از مسائل آن بحث از علل و واجب‌الوجود بود الهیات می‌خواندند و در یونان باستان بمناسبت خاصی که در خاتمه همین مقاله گفته خواهد شد متافیزیک [ ۱ ] خوانده می‌شد صرفاً محصول قوه تعقل بشر است و

### ( موضوع موجود است یا وجودش چگونه وجودی است بلکه خواص )

تجربه حسی در مسائل آن راه ندارد غالباً هر وقت فلسفه گفته شود مقصود همان است . ولی از قرن هفدهم به بعد گروهی از دانشمندان پدید آمدند که ارزش برهان و قیاس عقلی را بکلی انکار کردند و اسلوب تجربی را تنها اسلوب صحیح و قابل اعتماد دانستند به عقیده این گروه فلسفه نظری و تعقلی که مستقل از علم باشد پایه و اساسی ندارد و علم هم محصول حواس است و حواس جز بظواهر و عوارض طبیعت و فنونها [ ۱ ] تعلق نمی‌گیرد پس مسائل فلسفه اولی که صرفاً نظری و تعقلی و مربوط بکنه واقعیات و امور غیر محسوسه است بی‌اعتبار است و اینگونه مسائل برای بشر نفیاً و اثباتاً درک نشدنی است آنها را باید از دائره بحث خارج کرد و امور غیر قابل تحقیق نامید .

اگوست کنت **Auguste conte** دانشمند معروف فرانسوی قرن نوزدهم یکی از کسانی است که منکر فلسفه عقلی و نظری است ولی در عین حال بیک فلسفه حسی متکی به علوم معتقد است باین معنی که بیان روابط علوم را با یکدیگر و همچنین پاره‌ای از فرضیه‌های بزرگ را که در همه یا غالب علوم مورد استفاده قرار می‌گیرد از لحاظ شباهتی که فی الجمله به فلسفه اولی از حیث کلی و عمومی بودن دارند مسائل فلسفی می‌خواند امروز هم بیان روشهای علوم و متودهایی که در هر یک از علوم بکار برده می‌شوند بنام فلسفه علمی خوانده می‌شود .

این فلسفه حسی که اگوست کنت قائل است و همچنین سایر سیستمهای فلسفی حسی که از طرف فلاسفه امپریست [ ۲ ] یا حسیون ابراز شده متکی به علوم حسی است و مانند خود آن علوم محدود است و از حدود توجیه عوارض و ظواهر طبیعت فنونها تجاوز نمی‌کند .

در این مقاله با فلاسفه حسی و کسانی که فلسفه اولی را از آن جهت که صرفاً نظری است و از قلمرو حس و تجربه بیرون است قابل بحث و تحقیق نمی‌دانند کاری نیست رد عقیده این دسته از دانشمندان و بیان اینکه اسلوب برهان و قیاس عقلی مفید و معتبر است و مسائل فلسفی اولی قابل تحقیق است در

ضمن مقاله دیگری از این سلسله مقالات خواهد آمد .

در این مقاله گفتگو با کسانی است که نفیا یا اثباتا به بحث در مسائل

### (واحکام موضوع مفروض الوجودی را بیان کرده و وجود و چگونگی )

این فلسفه می‌پردازد گفتگو با ماتریالیستها [ ۱ ] و طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک [ ۲ ] است که در مسائل این فلسفه نظری اظهار نظر می‌کنند بدون آنکه این مسائل را از مسائل مربوط به علوم تفکیک کنند .  
و عجب اینست که این دانشمندان در عین اینکه بنفی یا اثبات مسائلی که گواهی از حس و علوم حسی ندارد می‌پردازند خود را همه جا تابع منطق حس و تجربه معرفی می‌کنند .

خواننده محترم باید از حالا متوجه باشد و بعدا در مقالات بعدی برایش محقق خواهد گشت که فلسفه مادی و آخرین سیستم آن ماتریالیسم دیالکتیک یک فلسفه نظری است نه یک فلسفه حسی و تجربی .

البته در اروپا برخی از دانشمندان بوده‌اند که طرفدار فلسفه حسی بوده‌اند ولی فلسفه آنها نه مادی است و نه الهی زیرا فلسفه حسی آنها قهرا محدود بوده به مسائل مربوط به علوم حسی و طبق منطق حسی خود ناچار در باره کنه وجود سکوت کرده‌اند .

بارزترین فلسفه‌های حسی همان فلسفه پوزیتیویسم POSITIVISME گوست کنت است که در بالا اشاره شد ولی فلسفه مادی با آخرین شکل خود ماتریالیسم دیالکتیک هر چند ابتداء از جنبه تبلیغاتی دم از حس و علوم حسی می‌زنند و گاهی یک مسئله علمی را تحریف کرده گواه می‌آورند هرگز پابند این منطق نبوده مسائل عقلی و نظری فلسفه اولی را که گواهی از حس و تجربه ندارد مورد بحث قرار میدهند .

لهذا در این مقاله به معرفی این فلسفه که مادیین خواه ناخواه وارد مباحث آن می‌شوند و تفکیک آن از مسائل علوم که مادیین آنها را از یکدیگر تفکیک نکرده خلط مبحث می‌کنند پرداخته شده است .

پس منظور از فلسفه در این مقاله همان فلسفه اولی است که صرفا نظری و عقلی است و مقصود بیان تعریف و بیان فرق آن با سایر قسمتهائی است که امروز بنام علوم خوانده می‌شود و برای آنکه خواننده محترم بتواند تعریف فلسفه را خوب درک کند و مسائل فلسفی را با مسائلی که مربوط به سایر علوم است اشتباه نکند از ذکر این مقدمه کوتاه ناچاریم

### (وجود آنرا بجای دیگر حس یا برهان فلسفی احاله می‌نماید .)

علمی که میان بشر رائج است قسمتهای مختلفی را تشکیل میدهند و هر یک بنام مخصوصی خوانده می‌شود فیزیک شیمی حساب هندسه ستاره شناسی زیست شناسی ... هر یک از این قسمتها ما را بیک سنخ دانستنیهای مخصوص و معینی آگاه میسازد به طوری که قبل از آنکه وارد آن قسمت بشویم می‌توانیم بفهمیم چه سنخ مسائلی مورد توجه ما قرار خواهد گرفت زیرا بر ما معلوم است که هر علمی عبارت است از یک سلسله مسائلی که در زمینه معین و در اطراف موضوع معینی گفتگو می‌کند و بین مسائل هر علم رابطه خاصی وجود دارد که آنها را بیکدیگر پیوسته و از مسائل علوم دیگر جدا میسازد .

پس ما برای آنکه تعریف هر یک از علوم را بدست آوریم و برای آنکه بتوانیم تشخیص دهیم فلان مسئله در صف چه مسائلی باید قرار گیرد و جزء کدام علم است باید موضوعات علوم را تشخیص دهیم و ما دامی که نفهمیم مثلا موضوع علم حساب چیست و موضوع علم هندسه کدام است نمی‌توانیم مسائل حساب را از مسائل هندسه فرق بگذاریم و همچنین سایر علوم .

پس از بیان این مقدمه می‌گوییم فلسفه نیز به نوبه خود حل مشکلات مخصوصی را به عهده گرفته و مسائل وی نیز در اطراف موضوع معینی صورت می‌گیرد فلسفه هیچگاه در مسائل مربوط به علوم دخالت نمی‌کند و نیز اجازه نمی‌دهد آنها در قلمرو او دخالت نمایند .

فلسفه عبارت است از یک سلسله مسائل بر اساس برهان و قیاسی عقلی که از مطلق وجود و احکام و عوارض آن گفتگو می‌کند فلسفه از نبود و نبود اشیا سخن می‌گوید و احکام مطلق هستی را مورد دقت قرار می‌دهد و هیچگاه به احکام و آثار آن می‌پردازد و سنخ بحث علوم متوجه بود و نبود اشیا بعکس علوم که همواره یک یا چند موضوع را مفروض الوجود می‌گیرند و به جستجوی احکام و آثار آن می‌پردازند و سنخ بحث علوم متوجه بود و نبود اشیا نیست برای توضیح بیشتر بذکر دو مثال می‌پردازیم مثلا اگر در باره دایره این مسئله را در نظر بگیریم که محیط هر دایره برابر است با  $3/14$  در قطر آن مربوط به هندسه است زیرا معنای این جمله اینست که هر دایره که وجود خارجی پیدا کند دارای این خاصیت تساوی محیط با  $3/14$  در قطر آن است پس برای دایره فرض وجود نموده‌ایم.

## ۳/۱. بیان تمثیلی تفاوت روش بحث در فلسفه با سایر علوم

( گفتار بالائی را در چند جمله زیر می‌توان خلاصه کرد چنانکه ما در خواص و احکام اشیا گاهی دچار خطا یا تردید می‌شویم مثلا می‌گوییم فلان ترکیب فلان طعم را ندارد با جزم یا تردید در صورتی که داشته یا بالعکس همچنان گاهی در اصل بود و نبود اشیا مبتلا بخطا یا جهل می‌شویم مثلا می‌گوییم روح در خارج نیست یا بخت و شانس هست پس روشن است که سبک بحث در دو مثال گذشته یکسان نیست بلکه نخست باید وجود شیء ای را اثبات کرد یا او را مفروض الوجود گرفت و سپس بخواص و احکامش پرداخت .

آری ما بیشتر اوقات پس از آنکه از راه کاوش علمی به احکام و خواص موضوعی پی بردیم به چگونگی وجود نیز پی برده و می‌فهمیم که وجودش چگونه وجودی بوده و با کدام علت مرتبط است مثلا در طبیعیات بثبوت می‌سانیم که جزئی از ماده پروتون است که با حرکت سریعه به گرد خود گردش می‌کند سپس می‌گوییم پس حرکت وضعی دوری در خارج داریم .

روشن است که این سخنان دو قضیه است نه یکی زیرا گفتار نخستین جزئی از ماده پروتون و به گرد خود می‌چرخد به برهان طبیعی و تجربه علمی متکی است و گفتار دومی حرکت دوری وضعی در )

و اما اگر این مسئله را در نظر بگیریم که آیا اصلا در خارج دایره وجود دارد یا نه بلکه آنچه ما خیال می‌کنیم دایره است کثیر الاضلاع است مربوط به فلسفه است زیرا از بود و نبود دایره گفتگو کرده‌ایم نه از خواص و احکام آن .

و یا مثلا اگر در باره جسم این مسئله را طرح کنیم هر جسم دارای شکل است و یا هر جسم دارای تشعشع است مربوط به علوم طبیعی است و اما اگر بگوئیم آیا جسم شیء دارای ابعاد سه‌گانه در خارج وجود دارد یا نه و آن چیزی که ما آنرا جسم و دارای سه بعد حس می‌کنیم در واقع مجموعه‌ایست از ذرات خالی از بعد مربوط به فلسفه است

( خارج داریم به گفتار نخستین مستند است نه به برهان و تجربه مستقیما .

## ۳/۲. نیاز فلسفه به سایر علوم برای استفاده از نتایج آن‌ها در انتزاع مفاهیم خود

و از همین جا روشن می‌شود که چنانکه همه علوم در استواری کاوشهای خود متوقف و نیازمند به فلسفه می‌باشند فلسفه نیز در پاره‌ای از مسائل متوقف به برخی از مسائل علوم می‌باشد که از نتایج آنها استفاده کرده و مسئله انتزاع نماید ( ۱ )

( ۱ ) تا اینجا فرق فلسفه و علم معلوم شد و نیازمندی علوم به فلسفه از راه اثبات وجود موضوعاتشان نیز روشن شد در اینجا مقصود بیان استفاده‌ایست که فلسفه گاهی از مسائل علوم می‌نماید و این استفاده البته باین نحو نیست که پاره‌ای از مسائل علوم در صف مسائل فلسفی قرار بگیرد و یا آنکه مسئله فلسفی از مسئله علمی استنتاج شود بلکه باین نحو است که فلسفه از مسائل علوم مسئله دیگری که جنبه فلسفی دارد انتزاع می‌کند . در اینجا لازم است معنای انتزاع و فرق آن با استنتاج بیان شود تا معلوم گردد که مسئله فلسفی نه عین مسئله علمی است و نه مستتج از آن بلکه منتزع از آن است .

استنتاج استنتاج در جایی گفته می‌شود که ذهن از یک حکم کلی یک حکم جزئی نتیجه بگیرد و باصطلاح از کلی به جزئی پی ببرد مثلا پس از آنکه بر ما ثابت شد هر موجود طبیعی فنا پذیر است نتیجه می‌گیریم پس درخت هم که موجود طبیعی است فنا پذیر است و اگر بخواهیم ترتیب منطقی بدیم اینطور می‌گوییم درخت موجودی است طبیعی و هر موجود طبیعی فنا پذیر است پس درخت فنا پذیر است و اگر درست دقت شود معلوم می‌شود که علم به جزئی از علم به کلی زائیده شده است و مولود و نتیجه آن بشمار میرود .

و البته هیچگاه ممکن نیست مسائل فلسفه از مسائل علوم استنتاج شود زیرا نتیجه دهنده از نتیجه داده باید کلی تر باشد و حال آنکه مسائل فلسفی خود کلی ترین مسائل است زیرا موضوع آنها وجود مطلق است و وجود کلی ترین موضوعات است .

انتزاع انتزاع در اصطلاح فلسفه و روانشناسی معمولا بیک عمل خاص ذهنی گفته می‌شود که آنرا تجرید نیز می‌توان نامید باین نحو که ذهن پس از آنکه چند چیز مشابه را درک کرد آنها را با یکدیگر مقایسه می‌نماید و صفات مختص هر یک را از صف مشترک آنها تمیز می‌دهد و از آن صفت مشترک یک مفهوم کلی میسازد که بر همه آن افراد کثیره صدق می‌کند

## ۳/۳. آثار و نتایج تفاوت بیان شده میان روش فلسفه با روش سایر علوم

### ۳/۳/۱. عدم استفاده از مسائل علوم در فلسفه به دلیل تفاوت روش بحث فلسفه با سایر علوم

خاتمه مقاله

(از بیان گذشته چند نکته زیر روشن می‌شود )

نکته ۱

(نظر به اینکه سنخ بحث فلسفی با سنخ بحثهای علمی دو سنخ صد در صد مختلف می‌باشد هیچگاه یک مسئله علمی از هیچ علم جزء بحث فلسفی نبوده و متن بحث فلسفی قرار نخواهد گرفت بلکه هر گونه بحث و کاوش فلسفی الهی یا مادی از بحثهای علمی کنار می‌باشد و به روش خاصی که از بود و نبود سخن گوید بحث خواهد نمود.

### ۳/۳/۱/۱. نادرستی ادعای غیرعلمی بودن فلسفه به دلیل تفاوت روش آن با روش علوم

و از اینجا بی‌پایگی یک رشته پندارهایی که دامنگیر دانشمندان فلسفه مادیت تحولی ماتریالیسم دیالکتیک شده بخوبی روشن می‌شود. این دانشمندان می‌گویند فلسفه ما وراء الطبیعه و متافیزیک تنها بیک رشته مقدمات عقلی و پندارهای ساده بی‌گواه متکی است )

در این هنگام گفته می‌شود که این مفهوم کلی از این افراد انتزاع شده است مثل مفهوم انسان که از زید و عمرو و غیره انتزاع شده است . در اصطلاحات فلسفی کلمه انتزاع در موارد دیگر نیز استعمال می‌شود در اینجا منظور از این تعبیر صرفا اینست که فلسفه بر اساس یک مسئله علمی استدلال فلسفی می‌کند و نتیجه فلسفی می‌گیرد و باصطلاح یک مسئله علمی را صغری قیاس فلسفی خود قرار می‌دهد نه کبری و از روی اصول کلی خود یک نتیجه فلسفی استنتاج می‌کند .

پس معلوم شد در عین اینکه فلسفه غیر از علم است بین این دو رابطه خاصی برقرار است که هم علم از فلسفه استفاده می‌کند و هم فلسفه از علم . در ضمن مقالات آینده خواهد آمد که نیازمندی علوم به فلسفه منحصر به این جهت که گفته شد نیست بلکه جمیع قوانین کلی علمی قانون بودن و قطعی بودن نشان متوقف بیک سلسله اصول کلی است که فقط فلسفه میتواند عهده دار صحت آن اصول باشد

( در حالی که روش ما به علم امروزه که با حسن و تجربه پیش رفته و همه روزه هزاران ارمغان که گواه راستی است از کارخانه‌های خود بیرون می‌دهد مستند می‌باشد و اساسا بغیر حسن و تجربه اعتماد نکرده و از ما وراء ماده در کاوشهای خود نشانی نمی‌بیند .

می‌گویند فلسفه ما وراء الطبیعه بیک بن‌بست‌هایی می‌رسد که بحث را متوقف ساخته و سیر علمی را می‌میراند ولی فلسفه ما چون متکی به علم می‌باشد با پیشرفت علم پیش می‌رود .

پاسخ این سخنان از بیان گذشته روشن است و در مقالات و فصول آینده بیاری خدای یگانه روشنتر خواهد شد این دانشمندان باید بدانند که بحث فلسفی اصولاً از بحث علمی جدا است و ماتریالیسم دیالکتیک آنان مانند متافیزیک ما در کنار علوم حقیقی (۱) چنانکه گفته شد نشسته و از محصول آنها که بالاخره ببحث فلسفی متکی می‌باشد استفاده می‌نماید و سخن در این است که کدامیک از این دو فلسفه مقدمات لازم خود را راست و درست اخذ می‌کند. (۲)

گواه سخن ما اینست که در گفتار بالائی که از این دانشمندان نقل نمودیم حتی یک مسئله علمی طبیعی یا ریاضی پیدا نمی‌شود و در کتابهای طبیعی و ریاضی مثلاً از این سخنان اثری نیست.

## ۳/۳/۱/۲. نادرستی ادعای غیرعلمی بودن فلسفه به دلیل عدم تحوّل آن با پیشرفت علوم

اگر چنانچه فلسفه ما وراء الطبیعه مانند سایر علوم پیوسته در (

(۱) علوم حقیقی اصطلاحاً در مقابل علوم اعتباری گفته می‌شود و علوم اعتباری همانها است که سابقین علوم عملی می‌نامیدند مانند علم اخلاق و

غیره

(۲) اگر سراسر کتب ماتریالیسم دیالکتیک را با دقت بررسی نمایند خواهید دید تمام مسائل آن یک نوع استنباطات نظری است که دانشمندان

ماتریالیست خواسته‌اند از نظریات علمی و فرضیه‌های علمی بنمایند.

در فصلهای آینده اصول فلسفی و منطقی ماتریالیسم دیالکتیک با جوابهای آنها یکایک دقیقاً بیان خواهد شد و روشن خواهد شد که آن اصول چگونه

بطور غلط از نظریات و فرضیه‌های علمی استنباط شده است

( تحوّل نمی‌باشد (۱) علتش اینست که سایر علوم روی فرضیه‌هایی کار می‌کنند که با پیشرفت و توسعه

تجربه تحوّل پیدا می‌کند ولی فلسفه روی بدیهیات کار می‌کند و نظر علمی ثابت نتیجه می‌دهد و گواه این سخن

اینست که در جاهائی که مقدمات خود را از علوم می‌گیرد مانند فلکیات و جواهر و اعراض و بحثهای دیگر او نیز

مانند علوم با تحوّل فرضیه‌ها متحوّل می‌شود.

نغز تر این که این دانشمندان همین سخن را ماتریالیسم دیالکتیک با تحوّل علم متحوّل است بعنوان یک نظر

ثابت غیر متحوّل بنیست رسیده بما می‌فرشند (

نکته ۲

## ۳/۳/۲. مطلق بودن موضوع فلسفه و مقید بودن موضوع در سایر علوم، دلیل ناتوانی علوم از اثبات

یا نفی مسائل فلسفه

(از بیانی که در رابطه فلسفه با علوم گذشت دستگیر می‌شود که ا علوم از راه اثبات وجود موضوع بطور کلی

نیازمند به فلسفه می‌باشند.

۲ نظر فلسفه با نظرهای سایر علوم از راه اطلاق (۳) و تقیید عموم و خصوص مختلف می‌باشد.)

(۱) برای بدست آوردن معنای حقیقی تکامل علوم و فلسفه و اینکه چه قسم از تکامل است که در علوم طبیعی هست و در فلسفه نیست رجوع شود

به مقدمه مقاله چهارم

(۲) در حاشیه ۲ و ۳ توضیح داده شد که هر یک از علوم یک یا چند چیز را بعنوان موضوع زمینه کاوش و فعالیت خود قرار می‌دهد و بکشف خواص

و آثار آن می‌پردازد و اما موضوع و زمینه فعالیت فلسفه وجود مطلق است بنا بر این هر یک از علوم در یک محیط محدود سیر می‌نماید و نظریات وی از حدود

موضوع خودش که موجود خاصی است تجاوز نمی‌نماید و هر یک از علوم اگر فرضاً نظر بدهند فلان چیز هست یعنی در محیط کار من هست و اگر نظر بدهد

نیست یعنی در محیط کار من نیست و اما فلسفه که دارای موضوع عامی است و مطلق وجود را میدان عمل خویش قرار داده اگر نظر بدهد نیست یعنی اصلاً

وجود ندارد

( باین معنی که بحث مادی اثبات وجود مادی و نفی وجود مادی می‌کند نه مطلق وجود زیرا کاوش هر علم در

اطراف موضوع بحث خویش خواهد بود پس در صورتی که موضوع وی مادی بوده باشد نفی و اثبات وی از ماده تجاوز

ننموده و حق تعرض بغير ماده نفیا و اثباتاً نخواهد داشت بخلاف فلسفه که نظر وی اطلاق داشته و بیک موجود

مخصوصی مقصور نیست.

بنا بر این ممکنست یکی از علوم چیزی را اثبات نماید و فلسفه با اثبات وی قناعت نرزد یا بنفی نظری بدهد و

فلسفه بنفی وی اعتنائی ننماید.

مثال ۱ با آزمایشهای طبی بدست آمده که هنگام تفکر مثلاً کیفیت خاصی در ماده مغز حاصل می‌شود که نام

وی پیش دانشمند طبیعی ادراک است.

معنای سخن وی اینست که بحث و آزمایش در مورد ادراک این پدیده مادی را می‌یابد ولی آیا در مورد ادراک

موجود دیگری غیر مادی به همراه این پدیده مادی نیز هست یا نیست آزمایش و بحث طبیعی ساکت است [۱] اگر

چنانچه موجود هم بوده باشد بحث طبیعی نمی‌تواند او را نشان بدهد زیرا هر مقدمه نتیجه را می‌تواند بدهد که از

سنخ خودش باشد .

اساسا روی غرض فنی در طبیعیات وجود و ماده بیک معنی است ماده مساوی است با وجود و نفی وجود مساوی با نفی ماده است .

ولی چون نظر فلسفه اوسع است به مجرد اینکه بحث طبیعی از چیزی نفی وجود کرد فلسفه بان قناعت نکرده و به کاوش خود ادامه خواهد داد .  
[ ۱ ] رجوع شود بمقاله ۳ .

( مثال ۲ ریاضی میگوید دو طرف معادله جبری که مشتمل به ارقام سلبی یا ایجابی میباشند ممکنست رقم ایجابی را از طرفی برداشته و تبدیل بر رقم سلبی نموده و در طرف دیگر بگذاریم و بالعکس و این سخنی است برهانی و البته حق است .

و فلسفه این سخن را بمعنای ثبوت نتایج مثبت میپذیرد نه بمعنی تبدیل وجود به عدم یا بعکس آن روی هم رفته مثل این علوم و فلسفه مثل یک خار کنی است که تیشه خود را برداشته و برای کندن خار رهسپار کوه می شود اگر کسی از کوه سر از یر شده بوی بگوید مرو و چیزی نیست معنای سخن وی اینست که در کوه خاری نیست زیرا در ظرف غرض خار کن چیز و خار یکی است خار چیز و البته معنای سخن وی این نیست که کوه و سنگ و خاک و سبزه و هیچ موجودی نیست و اگر این سخن به صیادی که سلاح بدست گرفته و متوجه کوه است گفته شود معنی چیز شکار خواهد بود زیرا پیش شکار چی چیز و شکار یکی است چیز شکار و همچنین ....

ولی کسی که هدف عمومی دارد این سخن چیزی نیست برای وی معنی بسیار وسیعی می دهد به طوری که ناچار است بگوید دروغ است .

از بیان گذشته نتیجه گرفته می شود که با نظر مثبت یا منفی که در علوم دیگر تهیه شده یک نظریه مثبت یا منفی فلسفی را نمی توان رد کرد ( نکته ۳

#### ۴. بیان تقسیمات مکاتب فلسفی

(چنانکه گفته شد بحث فلسفی بحثی است که با ثبات وجود و عدم اشیاء می پردازد حالا اگر کسی فرض شود که بحث فلسفی در باره وی مؤثر نشود یعنی نتواند علم قطعی بوجود چیزی بهم رساند بحث مزبور سوفسطی ایده آلیست نامیده شده و در نقطه مقابل فیلسوف قرار می گیرد و از این روی مکتبی که متعروض وجود و ( عدم اشیاء می شود بحسب تقسیم اولی بدو قسم فلسفه و سفسطه ره آلیسم ( ۱ ) و ایده آلیسم ( ۲ ) ( ۳ ) منقسم می شود .

و همچنین مکتب فلسفی از نقطه نظر اثبات و عدم اثبات ما وراء الطبیعه بدو مکتب ما وراء الطبیعه متافیزیک ( ۴ ) و مادی ( ۵ )

( ۱ ) Realisme

( ۲ ) Idealisme

( ۳ ) در مقاله ۲ در باره این دو کلمه ره آلیسم و ایده آلیسم توضیحاتی داده خواهد شد

( ۴ ) متافیزیک لغتی است یونانی و مرکب است از دو کلمه متا یعنی ما بعد و فیزیک یعنی طبیعت و متافیزیک یعنی ما بعد الطبیعه .

در تاریخ فلسفه از مؤلفات ارسطو اینطور یاد می شود که وی در جمیع علوم آن زمان قرن چهارم قبل از میلاد باستان ریاضیات کتاب تالیف کرده و مجموعه تالیفات وی دایره المعارفی را تشکیل می داده که دارای سه قسمت بوده .

۱ علوم نظری که شامل کتب مختلفی در طبیعیات بوده و در خاتمه این قسمت کتاب فلسفه اولی بوده .

۲ علوم عملی که شامل اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن بوده .

۳ علوم ابداعی یعنی فن شعر و خطابه و جدل .

و چونکه فلسفه اولی بحسب ترتیب تالیفی بعد از طبیعیات ذکر شده بود و از طرف مؤلف نام و عنوان خاصی بان داده نشده بود بعدها متافیزیک ما بعد الطبیعه نامیده شد یعنی قسمت بعد از طبیعیات و کم کم بمرور زمان بواسطه غلط مترجمین کلمه متافیزیک بمعنای ما وراء الطبیعه و علم مجردات تفسیر شد و متافیزیسین در مورد فیلسوف الهی اطلاق شد .

هر چند این غلط ابتداء یک غلط لفظی بنظر می رسد لکن این غلط لفظی منشاء غلطهای معنوی بسیاری شده است .

شما اگر بکتب فلسفه مادی رجوع کنید می بینید متافیزیک را اینطور تفسیر می کنند علمی است که از خدا و روح بحث می کند البته خواننده محترم باید خود را از این اشتباه مصون بدارد و گمان نبرد که موضوع بحث متافیزیک خدا و روح است بلکه چنانکه قبلا گفته شد موضوع بحث متافیزیک فلسفه اولی مطلق وجود است و ممکنست شخص متافیزیسین باشد و در عین حال مادی باشد لکن برای آنکه از اصطلاحاتی که اخیرا شایع شده خیلی دور نرفته باشیم کلمه متافیزیک را بان مکتب فلسفی می گوئیم که قائل

( ما تریالیسم و همچنین مکتب مادی از نقطه نظر اعتماد به منطق ثابت و اعتماد به منطق متحول بدو مکتب مادیت معنوی ما تریالیسم متافیزیک و مادیت تحولی ما تریالیسم دیالکتیک ( ۱ ) [ ۱ ] منقسم می شود .

بما وراء الطبیعه نیز بوده باشد

( ۱ ) دیالکتیک Dialectique کلمه ایست یونانی و از اصل دیالکو [ ۲ ] مشتق شده است که بمعنای مباحثه و مناظره است .



روش بحث و مناظره خاصی که معمولاً سقراط دانشمند بزرگوار یونان در مقابل طرف برای رفع اشتباه و اثبات خطای وی پیش می‌گرفت باین کیفیت بود که از مقدمات ساده شروع به پرسش می‌نمود و از طرف اقرار می‌گرفت و بتدریج بسؤالات خود ادامه می‌داد تا جایی که یکوقت طرف ملتفت می‌شد که به مدعای سقراط اعتراف کرده دیالکتیک نامیده می‌شد این روش مخاطبه در علوم تعلیم و تربیت امروز بنام روش سقراطی معروف است .

افلاطون شاگرد سقراط نیز این کلمه را در مورد طریقه مخصوص خود برای راه بردن عقل در راه کسب معرفت حقیقی اصطلاح کرد افلاطون می‌گوید بافرااد محسوسه علم تعلق نمی‌گیرد زیرا متعلق علم باید کلی باشد نه جزئی معرفت حقیقی درک مثل است و این معرفت در روح هر کسی قبل از اینکه باین عالم بیاید حاصل شده است علم در این جهان تذکر و یادآوری گذشته است به عقیده افلاطون از راه ورزش فکری و از طریق ذوق و عشق باید نفس را نسبت به گذشته متذکر کرد افلاطون طریقه خویش را برای کسب این نوع معرفت یا تذکر دیالکتیک می‌نامد .

دانشمندان جدید از قبیل کانت آلمانی و غیره نیز این کلمه را در مواردی استعمال کرده‌اند .

هگل Hegel دانشمند شهیر آلمانی که از فلاسفه نیمه اول قرن نوزدهم است منطق مخصوص و روش خاصی برای راه بردن عقل در کشف حقائق انتخاب نمود و نام آنرا دیالکتیک گذاشت .

شرح منطق دیالکتیک هگل در مقالات آینده خواهد آمد .

هگل در نظریات فلسفی خویش مادی نبود ولی کارل مارکس و انگلس که شاگردان وی بودند و منطق دیالکتیک را از استاد فرا گرفته بودند نظریات مادی و ماتریالیستی داشتند و در این جهت از فلاسفه مادی قرن

[ ۱] [sme Dialectique].

[ ۲] [Dialogos].

( مکاتب فوق هر یک بواسطه اختلافاتی که در میان شاگردان وی پیدا شده با تقسیمات دیگر منقسم می‌شود .

## ۱/۴. انحصار ثمره بحث از مکاتب فلسفی در بیان تاریخ فلسفه و بی‌فایده بودن آن در بحث فلسفی

چیزی که هست اینست که همه این تقسیمات تنها از نظر تاریخ فلسفه واجد اهمیت است اما پیش کسی که به بحث و انتقاد پرداخته و هدف و آرمانی بجز تمیز حق از باطل و جدا کردن راست از دروغ ندارد ارزش زیاد ندارد (

هیجدهم پیروی می‌کردند .

مارکس و انگلس نظریات مادی خویش را بر اساس منطق هگل تشریح و توضیح دادند و از اینجا ماتریالیسم دیالکتیک بوجود آمد در حقیقت ماتریالیسم دیالکتیک ترکیبی است از فلسفه مادی قرن هیجدهم و منطق هگل که آن دو را کارل مارکس و انگلس بیکدیگر مربوط ساختند .

چنانکه بعداً خواهد آمد یکی از اصول منطق دیالکتیک اصل حرکت است دیالکتیک می‌گوید اشیاء را در حال حرکت و تحول باید مطالعه نمود .

دیالکتیک بحسب ادعای خود جمود و یکسان ماندن را از خواص طرز تفکر متافیزیکی می‌داند از اینرو دانشمندان فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک آن فلسفه مادی را که قبلاً طرز تفکر متافیزیکی داشت یعنی بر اساس جمود و یکسان ماندن موجودات تفکر می‌کرد ماتریالیسم متافیزیک می‌نامند یعنی مادیتی که طرز تفکر متافیزیکی دارد از این روی ماتریالیسم متافیزیک در مقابل ماتریالیسم دیالکتیک است.



## فهرست مقاله اول کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و مقدمه مقاله اول

رسول ساکی

### ۱- ضرورت ایجاد و بحث از فلسفه

۱/۱- وجود خطا در شناخت موجودات حقیقی و غیرحقیقی

۱/۲- ضرورت شناخت موجودات حقیقی از اعتباریات و وهمیات

۱/۳- نیاز به ثبوت قبلی موضوع برای اثبات خاصیتی از خواص موجودات

### ۲- موضوع فلسفه

۲/۱- تعریف فلسفه به برهان‌هایی با متوجه اثبات وجود حقیقی اشیاء؛ تشخیص علل و اسباب وجود و چگونگی مرئیه وجود

۲/۲- عدم بحث نمودن سایر علوم در رابطه با وجود اشیاء

۲/۳- بحث نمودن سایر علوم پیرامون خواص و احکام موضوع مفروض الوجود

۲/۴- نیازمندی همه علوم در کاوش‌های خود به فلسفه

۲/۵- نیاز موردی فلسفه در برخی موارد به سایر علوم

۲/۶- متفاوت بودن نسخ فلسفه با نسخ سایر علوم



**فهرست مقاله اول کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و مقدمه مقاله اول**

مجید گودرزی

۱- ورود فلسفه جدید به مشرق زمین و ایجاد انفعال و ناامیدی از فلسفه موجود به عنوان یکی از ضرورت‌های بحث از

این دوره بحث

۱/۱- عدم موفقیت فلسفه جدید در ایجاد و خدمت و از بین بردن تشنگی و تفرق و پراکندگی به عنوان ضرورت دوم

۲- تعریف فلسفه به سلسله بحث‌های برهانی که اغراض فلسفه را و علل و اسباب وجود آنرا و چگونگی و مرتبه وجود  
را مشخص می‌کند

۳- غرض فلسفه شناسایی وجود از توهم و همچنین رفع حوائج زندگی و اثبات موضوع علوم می‌باشد.



# فهرست مقاله دوم





بسمه تعالی

فهرست مقاله دوم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

فلسفه و سفسطه

تنظیم: روح‌الله صدوق ۸۷/۴/۲۲

### عنوان کلی:

**فطری بودن علم به اصل واقعیت و اثبات آن با تکیه به اصل تناقض و بازگشت اساس سفسطه به اصل تناقض**

فصل اول: فطری بودن علم به واقعیت جهان هستی (اصل واقعیت) و بازگشت انکار آن به انکار علم (ادراک مطابق با واقع)

فصل دوم: اثبات اصل واقعیت (فی الجملة) با تکیه به اصل تناقض و بازگشت اساس سفسطه به اصل تناقض

فصل سوم: بیان مصادیقی از واقع‌گرایان و سوفسطائیان با توجه به تعریف واقعیت و سفسطه



بسمه تعالی

فهرست مقاله دوم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

فلسفه و سفسطه

تنظیم: روح‌الله صدوق ۸۷/۴/۲۲

**عنوان کلی:**

**فطری بودن علم به اصل واقعیت و اثبات آن با تکیه به اصل تناقض و بازگشت اساس سفسطه به اصل تناقض**

مقدمه:

۱. علل و عوامل پیدایش سفسطه

۱/۱. ظهور آراء و عقاید فلسفی گوناگون و ضد و نقیض و حیرت‌آور یکی از زمینه‌های پیدایش سفسطه (پ)

۱/۲. رواج فوق‌العاده فن خطابه (مخصوصاً خطابه قضایی) علت دیگر در پیدایش سفسطه (پ)

۲. تعریف حکمت به علم به احوال اعیان موجودات آن طور که هستند (تعریف سقراط افلاطون و ارسطو) (پ)

۲/۱. قرارگیری راه شکاکان به عنوان راهی بین سفسطه و فلسفه به معنای خودداری از رأی جزمی در همه

امور (پ)

۳. تعریف ایده‌آلیسم و رئالیسم

۳/۱. افلاطون اولین بکارگیرنده اصطلاح فلسفی ایده‌آلیسم به معنای مثل افلاطونی و شیوع این معنی تا

اواخر قرن هفدهم (پ)

۳/۲. اطلاق ایده‌آلیسم به مسلک کسانی که تصورات ذهنی را اصیل می‌دانند (بر طبق تعریف شهید

مطهری) (پ)

۳/۳. تعریف رئالیسم به اصالت واقعیت خارج (پ)

**فصل اول: فطری بودن علم به واقعیت جهان هستی (اصل واقعیت) و بازگشت انکار آن به انکار علم (ادراک**

**مطابق با واقع)**

۱. فطری بودن علم به جهان خارج از خود که کارهایی را به حسب خواهش خود در آن انجام می‌دهم

۲. بازگشت انکار اصل واقعیت یا واقعیت جهان هستی خارج از ما توسط سوفسطی به انکار علم (ادراک مطابق با

واقع) نه انکار معلوم فطری (خارج از ما واقعیتی هست)

۲/۱. تعریف فطریات به حقایق مسلمه‌ای که همه اذهان در آن توافق دارند و برای احدی در عمل قابل انکار و

تردید نیست (پ)

۲/۲. اشتراک سوفسطی و فیلسوف در عمل به اصل واقعیت

۲/۳. اطلاق مبادی تصویری و تصدیقیه یا ضروریات و بدیهیات به معلومات ابتدایی که در ایجاد این حقیقت (خارج از من جهانی هست) شرکت داشته اند. (پ)

۲/۴. بازگشت حقیقت سفسطه به انکار علم (ادراک مطابق با واقع) (تکراری)

## فصل دوم: اثبات اصل واقعیت (فی الجمله) با تکیه به اصل تناقض و بازگشت اساس سفسطه به اصل

### تناقض

۱. بازگشت اساس سفسطه به انکار اصل تناقض

۱/۱. ابطال سفسطه با تکیه به عمل سوفسطی (تصدیق معلومات بسیار در تفهیم و تفهم)

۲. اثبات علم به واقعیت فی الجمله (واقعیت ما و فکر ما) با تکیه به خاصیت کاشفیت علم

۲/۱. کاشفیت خصوصیت لاینفک از علم (پ)

۳. دعوی فلسفه: اثبات فطری بودن واقعیت فی الجمله در خارج از خودمان با تکیه به انجام اعمال منظم (خوردن

پس از گرسنگی، فرار در خطر و...) در پاسخ به اشکال خصم مبنی بر خطای حواس

۳/۱. بیان تمثیلی از خطای حواس (پ)

۳/۲. پی بردن به وجود خطا علت وجود یک سلسله حقایق مسلمه (پ)

۳/۳. بیان تمثیلی از تغایرات خارجی (عدم تساوی) به عنوان علت وجود واقعیت

۳/۴. اشکال: ضرورت عدم تخلف علم در صورت داشتن خاصیت کاشفیت و ارجاع پاسخ آن به مقاله چهارم

۴. استدلال بر خصوصیت کشف:

صغری: انکار وجود علم (ادراک مطابق با واقع) = اثبات علم به عدم واقعیت که خود اثبات واقعیتی است

کبری: هر فردی از کلی که دارای یک خصوصیتی باشد بقیه افراد نیز دارای آن خصوصیت خواهند بود

نتیجه: با اثبات خاصه کشف در علم به عدم واقعیت کاشفیت در بقیه افراد علم ثابت می شود.

## فصل سوم: بیان مصادیقی از واقع‌گرایان و سوفسطائیان با توجه به تعریف واقعیت و سفسطه

۱. خارج نمودن کسانی که واقعیت فی الجمله را در خارج اثبات می کنند از صف سوفسطایی (منکر زمان، مکان و...)

۱/۱. خارج ساختن عرفا (کسانی که استدلال عقلی را منکرند و قائل به کشف ذوقی هستند) و اصحاب

شریعت (کسانی که قائل به اخذ معلومات صحیحه فقط از طریق وحی و دین و رسل هستند) و دسته‌ای از

فلاسفه که عالم را بحسب روش علمی از دو سنخ مختلف مادی و مجرد مؤلف می دانند از زمره

سوفسطایی‌ها

۲. قرارگیری دانشمندانی که فکر را مادی محض می‌دانند در جرگه ایده‌آلیسم (سوفسطایی)

۲/۱. انکار کلیت، دوام و اطلاق علت قرارگیری دانشمندان مادی در جرگه سوفسطی

۲/۱/۱. تعریف دوام به قضایایی که در وی حکم به ثبوت محمول از برای موضوع شده است  
دائماً (پ)

۲/۱/۲. رد نظریه ماتریالیست‌ها مبنی بر انکار دوام با تکیه به دائمی بودن همین نظریه (دوام  
حرکت ماده) (پ)

۲/۱/۳. رد نظریه ماتریالیست‌ها مبنی بر تغییر و تحول مفاهیم ذهنی با تکیه به بداهت ثبات در  
قضایای تاریخی (پ)

۲/۱/۴. تعریف اطلاق به جلوه‌گر شدن واقعیات در فکر همان طور که هستند بدون آن‌که فکر ما از  
خود در او تصرفی کند (پ)

۲/۱/۵. تعریف نسبیّت به تفاوت علم و ادراک انسان‌ها متناسب با نوع ساختمان مادی سلسله  
عصبی ادراک کننده و تأثیر خاص مغز ادراک کننده در ادراک شونده (پ)

۲/۱/۶. بازگشت نتیجه موضوع حقایق نسبی به مذهب شکاکان

۲/۱/۷. انکار اصل واقعیت در صورت قائل بودن به تغییر (فکر زائیده جزء ماده و جزء مغز ماده و  
غیر از هر دو تاست و هر لحظه در یک حال است)

۲/۱/۷/۱. تعریف علم حضوری به علمی که عین واقعیت معلوم پیش عالم حاضر است  
مانند علم نفس بذات خود (پ)

۲/۱/۷/۲. تعریف علم حصولی به علمی که واقعیت معلوم پیش عالم حاضر نیست و فقط  
مفهوم و تصویری از معلوم پیش عالم حاضر است مانند علم نفس به موجودات خارجی (پ)

۲/۱/۸. مراحل تکون علم حصولی: (پ)

۲/۱/۸/۱. خیال به نیل به خارج بلاواسطه در مرحله اول

۲/۱/۸/۲. حکم به وجود مفاهیمی که من تصور می‌کنم در خارج

۲/۱/۸/۳. حکم به مبدئیت تأثیرات خارجی در پیدایش تصورات ذهنی

۲/۲. فطری بودن یقین به وجود یک نحوه وحدت و عینیت بین ذهن و خارج (پ)

۲/۲/۱. عقیده دیالکتیک مبنی بر اثبات اصل واقعیت (حتی در صورت اعتقاد به تغییر) با توجه  
به وجود علم نسبی (نه مطلق)

۲/۲/۲. اشکال به دیالکتیک:

۲/۲/۲/۱. در صحبت دیالکتیک اعتراف به وجود فکر تصویری و تصدیقی مطلق وجود

دارد(نفی مطلق صحت مطلق)

۲/۲/۲/۲. امتناع تصور امر نسبی بدون امر مطلق

۲/۲/۲/۳. یکی شدن ادعای دیالکتیک با ایده آلیسم که علم مطلق به واقعیت را نفی می‌کرد.

۲/۲/۳. پاسخ دیالکتیک: ذاتی بودن تغییر در خارج علت عدم ثبات خارج

۲/۲/۴. پاسخ به دیالکتیک: قبول تغییر در ماده نه فکر

۳. تعریف ایده آلیست حقیقی به نافی مطلق واقعیات به معنای نافی مطلق

۳/۱. طرق برخورد با ایده آلیست حقیقی:

۱. بحث و گفتگو با کسی که معلومات و خطاها و تناقضات بروی

مشتبه شده است.

۲. مانند یک آفت بی‌جان برخورد کردن با کسی که برای پاره‌ای از

مقاصد فاسده و آزادی جستن از مقررات و اصول مسلمه

اجتماعی این مسلک را پیش گرفته

**عنوان کلی: بررسی و تحلیل اعتقادات ایده‌آلیسم (سوفسطایی و دیالکتیکی) و نقد آن**

۱- اثبات فطری جهان خارج از خود به علت انجام دادن افعالی در آن جهان بوسیله خواهش خود

۱/۱- تبیین معنای «فطری بودن» به حقایق مسلمة و غیرقابل انکار برای همه اذهان (شهید مطهری)

۱/۲- اعتقاد فطری سوفسطائیان به حقیقت خارج از خود و معلومات تشکیل‌دهنده اصول اولیه این حقیقت در قبل زمان رشد و تمیز و ورود به صحنه تفکر و بحث

۲- انکار «علم» به معنای ادراک مطابق با واقع، به عنوان حقیقت سفسطه در مبانی گوناگون سوفسطائیان

۳- «اصل عدم تناقض» به عنوان لازمه مبنای سفسطه و انکاء همه معلومات به حسب تحلیل آن

۳/۱- عدم امکان انکار «حقیقت»، با وجود اعتقاد به اصل عدم تناقض و عدم امکان اثبات حقیقت با وجود عدم اعتقاد به این اصل

۳/۲- عدم امکان اثبات اصل «می‌اندیشم، پس هستم» در صورت انکار اصل عدم تناقض (شهید مطهری)

۳/۳- اثبات و تصدیق وجود بعضی از حقایق به عنوان لازمه بیان تفهم و تفهیم سوفسطائیان با تکیه بر اصل تناقض

۴- بیان اعتقادات سوفسطائیان و نقد این اعتقادات با تکیه بر لوازم مبانی آنها

۴/۱- اثبات ادراک و اندیشه بودن قضیه «واقعیت خارج از خود» جهت انکار واقعیت خارجی در استدلال سوفسطائیان

۴/۱/۱- اثبات ادراک و اندیشه بودن قضیه «واقعیت خارج از خود» جهت انکار واقعیت خارجی در استدلال سوفسطائیان

۴/۱/۲- اثبات واقعیت خارجی در قضیه فوق به علت خاصیت «کاشفیت» علم از واقعیت خارجی

۴/۱/۳- اثبات کاشفیت «علم»، لازمه اقرار خصم به وجود علم و عدم کاشفیت، لازمه عدم وجود علم (شهید مطهری)

۴/۲- انکار واقعیت خارجی با تکیه بر افکار کاشفیت علم از خارج بوسیله سوفسطائیان و نقد آن در مقاله چهارم

۴/۲/۱- وجود خطا و تناقض در انکار و معلومات علت عدم وجود صفت کاشفیت از خارج برای علم

۴/۲/۲- بیان جواب شبهه «عدم وجود خطا لازم ذاتی بودن کاشفیت برای علم» در مقاله چهارم

۲/۱- معنای حقیقی انکار واقعیت در بیان سوفسطائیان، قائل شدن به انکار وجود علم به معنای ادراک جازم مطابق با واقع

۲/۲- اثبات واقعیت خارجی در صورت قائل بودن به وجود علم با تکیه بر برهان خلف

## ۵- بیان معیار مصداقی برای صدق و عدم صدق معنای سوفسطایی و ایده‌آلیسم بر مکاتب مختلف

۵/۱- عدم صدق معنای سوفسطایی و ایده‌آلیسم بر معتقدین به واقعیت نوع خاص و مثبتین واقعیت با غیر طرق استدلال

۵/۲- صدق معنای ایده‌آلیسم بر قائلین به مادی محض بودن فکر به معنای «اثر مادی ماده»

## ۶- بررسی و تحلیل اعتقادات مکتب دیالکتیک و نقد ادله این اعتقادات بوسیله لوازم مبنای آنها

۶/۱- «مادی بودن جهانی هستی»، «تحوّل و تکامی ذاتی برای ماده» و «تأثیر همه اجزاء ماده در همدیگر» به عنوان سه علت و اصل برای اثبات مادی بودن فکر و نفی «کلیت، دوام و اطلاق» از مفاهیم ذهنی در منطق دیالکتیک

۶/۱/۱- استدلال مادیون برای اثبات «ضروری و دائمی نبودن» مفاهیم به تأثیر اجزاء طبیعت در یکدیگر و تبدیل و تغییر دائمی اجزاء طبیعت (شهید مطهری)

۶/۱/۲- اثبات دائمی بودن بعضی قضایا، لازمه اعتقاد «دائمی» به تغییر و تبدیل اجزاء؛ در جواب اثباتی به استدلال مادیون

۶/۱/۳- متغیّر بودن تصور از ارتباطات متغییر اجزاء طبیعت و عدم امکان یک تصور واحد از ارتباطات میان اجزاء، در جواب نقضی به استدلال مادیون

۶/۲- انکار واقعیت خارجی لازمه قائل به غیریت «فکر» از ماده و مغز در مبنای مادیون

۶/۳- اثبات مفاهیم مطلق، لازمه قول به نسبی بودن علم به خارج به علت «نفی مطلق صحت مطلق»

۶/۳/۱- عدم امکان تعقل نسبی بدون تصور مطلق «تعقل» و «نسبی»

۶/۴- نفی علم مطلق، مراد واقعی ایده‌آلیسم و مکتب دیالکتیک و منطق نبودن درگیری عملی دیالکتیک با ایده‌آلیسم

۶/۵- عدم امکان تغییر و تحوّل در «فکر» و وجود تغییر و تحوّل در واقعیت و ماده

## ۷- تعریف ایده‌آلیسم حقیقی به منکر مطلق واقعیات

۷/۱- بیان استدلال بر باطل بودن ایده‌آلیسم حقیقی: «اراده»، لازمه هر فعل ارادی و «علم»، لازمه هر اراده و «واقعیت خارجی» لازمه هر علم

## ۸- تقسیم ایده‌آلیسم حقیقی به «مشتبه» و «مکابر» و بیان نحوه برخورد با هر قسم

۸/۱- قائل بودن ایده‌آلیسم «مشتبه» به عدم کشف از واقع علوم به علت وجود اختلافات و تناقضات در افکار دانشمندان و خطاهای موجود در حواس

۸/۲- اعتقاد ایده‌آلیسم «مکابر» به تردید در همه امور به علت وجود پاره از مقاصد فاسده و آزادی جستن از مقررات و اصول اجتماعی

۸/۳- اثبات تفاوت در اندیشه‌ها به علت ارتباط داشتن بعضی از آنها با واقع و بی‌پایه بودن برخی دیگر با تکیه بر بداهت‌های زندگی؛ در برخورد با ایده‌آلیسم مشتبه

۸/۴- برخورد «عاملی» با ایده‌آلیسم مکابر همانند برخورد با آفت بی‌جان و جامد به علت اعتماد ندانستن وی به علم



۱. چگونگی پیدایش سفسطه با توجه به بداهت «اصل واقعیت»..... ۲

- ۱/۱. بداهت حصول ادراکات حسی برای ما به صورت غیر ارادی..... ۲
- ۱/۲. بداهت صدور فعل از ما به صورت ارادی..... ۲
- ۱/۳. بداهت بروز خطا در ادراکات حسی و افعال ما..... ۲
- ۱/۴. تکرارپذیر بودن صدور افعال ارادی توسط ما..... ۲
- ۱/۵. شگفت‌آور بودن انکار «اصل واقعیت» خصوصاً توسط دانشمندان..... ۲
- ۱/۶. اعتقاد اولیه سفسطاییان به «اصل واقعیت»، به دلیل صدور افعال ارادی هماهنگ..... ۲
- ۱/۷. تنوع ادعای سفسطاییان در عدم باور به «اصل واقعیت»..... ۲
- ۱/۷/۱. نفی «اصل واقعیت» با ادعای «نیستی واقعیت»..... ۲
- ۱/۷/۲. نفی «اصل واقعیت» با ادعای «عدم علم به هستی واقعیت»..... ۲
- ۱/۷/۳. نفی «اصل واقعیت» با ادعای «نیستی واقعیتهایی که جز خود و فکر خود»..... ۳
- ۱/۷/۴. نفی «اصل واقعیت» با ادعای «عدم علم به چیزی غیر خود و فکر خود»..... ۳
- ۱/۸. مدعیان «نیستی واقعیت» خطرناک‌ترین انواع سفسطاییان به دلیل مطلق نمودن شک و تردید..... ۳

۲. تعریف سفسطه و ادله ابطال آن..... ۳

- ۲/۱. تعریف سفسطه به «انکار ادراک مطابق با واقع»..... ۳
- ۲/۲. تعریف سفسطه به «انکار اصل عدم تناقض»، به دلیل مبتنی بودن همه معلومات به این اصل..... ۳
- ۲/۳. وجود ادله و براهین بسیار برای ابطال سفسطه در نزد فلاسفه..... ۳
- ۲/۴. بیان تعدادی از شبهات ایده‌آلیست‌ها یا همان سفسطاییان..... ۳
- ۲/۴/۱. شبهه نخست: پنداری بودن ادراک واقعیات خارجی، علت ناتوانی از استناد واقعیات به خارج..... ۳
- ۲/۴/۱/۱. پاسخ: استناد به کاشفیت علم به واقعیت از واقعیت، دلیل پنداری نبودن واقعیات خارجی..... ۳
- ۲/۴/۲. شبهه دوم: بروز خطا در ادراکات حسی، علت ناتوانی از اثبات واقعیات در خارج..... ۳
- ۲/۴/۲/۱. پاسخ: ترتیب اثر دادن نسبت به موضوعات، علت اعتقاد ما به هستی واقعیات در خارج..... ۴
- ۲/۴/۳. شبهه سوم: نفی کاشفیت علم از خارج، به دلیل وجود معلومات متناقض..... ۴
- ۲/۴/۳/۱. پاسخ: عدم دلالت معلومات متناقض بر نفی کاشفیت علم، با ادله مذکور در مقاله چهارم..... ۴
- ۲/۵. انصراف انکار «اصل واقعیت» توسط سفسطاییی به انکار «ادراک مطابق واقع»..... ۴
- ۲/۵/۱. سفسطایی نبودن کسانی که به یک نحو واقعیت خارج را اثبات می‌کنند..... ۴
- ۲/۵/۲. سفسطایی نبودن کسانی که به روش‌های غیر استدلالی اعتقاد دارند..... ۴
- ۲/۵/۳. سفسطایی بودن کسانی که فکر را مادی محض می‌دانند، به دلیل نفی کلیت علم..... ۴
- ۲/۶. استدلال دیالکتیک: نسبت علم به خارج، دلیل عدم نفی علم در صورت نفی کلیت از علم..... ۵
- ۲/۶/۱. پاسخ اول: اعتراف به فکر تصویری و تصدیقی، هنگام نفی ادعای ما توسط دیالکتیک..... ۵
- ۲/۶/۲. پاسخ دوم: عدم امکان استناد علم نسبی بر واقعیت خارجی، به دلیل مطلق بودن خارج و عدم سنخیت نسبی با اطلاق..... ۵
- ۲/۶/۳. پاسخ سوم: نفی مطلق کلیت علم، دلیل اعتقاد به اطلاق علم از سوی دیالکتیک..... ۵
- ۲/۷. استدلال دیالکتیک: متغیر بودن واقعیت خارج، علت ناتوانی ما از علم به آن..... ۵
- ۲/۷/۱. پاسخ: مطلق و ثابت بودن همین ادعای دیالکتیک، دلیل بر وجود علم مطلق..... ۵
- ۲/۸. تعریف سفسطه و ایده‌آلیست به نافی مطلق واقعیات..... ۵

۳. چگونگی پیدایش سفسطایی با توجه به بداهت صدور افعال ارادی مبتنی بر علم از او و روش..... ۶

برخورد با او..... ۶

- ۳/۱. انحصار سفسطه‌ها به دو گروه با توجه به بداهت صدور افعال ارادی مبتنی بر علم..... ۶
- ۳/۱/۱. مشتبه شدن برخی از علوم نظری، دلیل سفسطه شدن گروه اول..... ۶
- ۳/۱/۲. غرض‌ورزی برای آزادی از اصول اجتماعی، دلیل سفسطه شدن گروه دوم..... ۶
- ۳/۲. تفاوت روش راهنمایی دو گروه از سفسطاییان با یکدیگر..... ۶
- ۳/۲/۱. ایجاد انصاف با رویه معتدل، طریق راهنمایی گروه اول از سفسطاییان..... ۶
- ۳/۲/۲. برخورد سخت جسمی، طریق راهنمایی گروه دوم از سفسطاییان..... ۶



## ۱. چگونگی پیدایش سفسطه با توجه به بداهت «اصل واقعیت»

### ۱/۱. بداهت حصول ادراکات حسّی برای ما به صورت غیر ارادی

هر یک از ماها که نگاهی بخود نموده و زندگانی خود را تحت نظر گرفته و سپس بطور قهقری به روزهای گذشته خود برگشته و تا آنجا که از روزهای زندگی و هستی خود در یاد دارد پیش برود خواهد دید که نخستین روزی که دیدگان خود را باز کرده و به تماشای زشت و زیبای این جهان پرداخته برای اولین بار خود بخود چیزهایی جهان خارج از خود دیده

### ۱/۲. بداهت صدور فعل از ما به صورت ارادی

و کارهایی بحسب خواهش خود انجام داده

### ۱/۳. بداهت بروز خطا در ادراکات حسّی و افعال ما

البته در اینجا نباید فراموش کرد که در این تماشای به خطاهایی نیز برمی‌خوریم که تحریجا علما و عملاً با آنها مواجه شده‌ایم و

### ۱/۴. تکرارپذیر بودن صدور افعال ارادی توسط ما

اگر باز این عمل را تکرار کرده و در هر یک از اطوار گوناگون زندگی نظر خود را بیازماید همان خاطره بوی جلوه‌گر خواهد شد خارج از من جهانی هست که در وی کارهایی بحسب خواهش خود می‌کنم.

### ۱/۵. شگفت‌آور بودن انکار «اصل واقعیت»، خصوصاً توسط دانشمندان

اکنون با در نظر گرفتن این معلوم فطری (۱) در انسان اگر بشنویم که در جهان مردمانی هستند که واقعیت جهان هستی خارج از ما را یا اصل واقعیت را باور ندارند برای اولین بار دچار شگفتی خواهیم شد خاصه آنکه اگر بما بگویند اینان مردمانی دانشمند و کنجکاو بوده و روزگاری از زندگی خود را در راه گره‌گشائی از رازهای هستی گذرانیده‌اند و امثال برکلی (۱) و شوپنهاور (۲) در میان آنها دیده می‌شود.

### ۱/۶. اعتقاد اولیه سوفسطاییان به «اصل واقعیت»، به دلیل صدور افعال ارادی هماهنگ

ولی اگر کمی برد باری پیش گرفته و به بیوگرافی‌شان سری زده و در تاریخچه زندگیشان تامل کنیم خواهیم دید که هیچکدام از آنان با سفسطه از مادر نزا نیده و زبان با سفسطه باز نکرده و فطرت ادراک و اراده انسانی را گم نکرده هیچ نشده که در جای خنده بگیرد و در جای گریه بخندد و یا یکبار برای احساس مسموعات حس با صره را استعمال کند و بالعکس و یا در مورد خوردن بخوابد و بالعکس و یا برای سخن گفتن لب ببندد یا سخن پریشان بگوید بلکه آنان نیز عیناً مانند ما ره آلیست با نظام مخصوصی که در زندگانی انسانی هست زندگی می‌کنند و چنانکه با ما در زندگی نوعی شرکت دارند در انجام دادن افعال نوعی و افعال ارادی نیز شرکت دارند و از همین جا می‌فهمیم که اینان در حقیقتی که در آغاز سخن تذکر دادیم و در همه معلوماتی که اصول اولیه (۱) این حقیقت را تشکیل می‌دهند با ما همدست و همداستان بوده و نظیر ادراکات و افعال ساده اولیه ما را دارند. آری هنگامی که پس از رشد و تمیز به صحنه تفکر و بحث وارد می‌شوند ایده آلیسم و سفسطه را پذیرفته

### ۱/۷. تنوع ادعای سوفسطاییان در عدم باور به «اصل واقعیت»

#### ۱/۷/۱. نفی «اصل واقعیت» با ادعای «نیستی واقعیت»

و می‌گویند واقعیتی نیست

#### ۱/۷/۲. نفی «اصل واقعیت» با ادعای «عدم علم به هستی واقعیت»

و برخی از آنان چون می‌بینند که در همین یک جمله واقعیت‌های بسیاری را تصدیق نموده‌اند شکل جمله را تغییر داده و می‌گویند علم بواقعیت نداریم

## ۱/۷/۳. نفی «اصل واقعیت» با ادعای «نیستی واقعیتهای به جز خود و فکر خود»

و برخی از آنان بیشتر دقیق شده و می‌بینند باز در همین سخن خودشان و علم خودشان فکر را تصدیق نموده‌اند لذا می‌گویند واقعیتی خارج از خودمان ما و فکر ما نداریم یعنی علم بواقعیت خارج از خودمان و فکر خودمان نداریم

## ۱/۷/۴. نفی «اصل واقعیت» با ادعای «عدم علم به چیزی غیر خود و فکر خود»

و جمعی گام فراتر نهاده و بجز خود و فکر خود همه چیز را منکر شده‌اند جز من و فکر من چیزی نمی‌دانم

## ۱/۸. مدعیان «نیستی واقعیت» خطرناک‌ترین انواع سوفسطاییان به دلیل مطلق نمودن شک و تردید

البته خطرناک‌تر از همه اینها کسانی هستند که مطلق واقعیت حتی واقعیت خود را منکر بوده و بجز شک و تردید چیزی اظهار نمی‌دارند.

## ۲. تعریف سفسطه و ادله ابطال آن

### ۲/۱. تعریف سفسطه به «انکار ادراک مطابق با واقع»

پس از اینجا روشن می‌شود که حقیقت سفسطه انکار علم ادراک مطابق با واقع است چنانکه ادله‌ای که از این طائفه نقل شده همه در گرو همین محور چرخیده و عموماً بهمین نکته متکی می‌باشند

### ۲/۲. تعریف سفسطه به «انکار اصل عدم تناقض»، به دلیل مبتنی بودن همه معلومات به این اصل

و از این جا است که فلسفه می‌گوید اساس سفسطه مبنی بر اصل عدم تناقض است زیرا همه معلومات بحسب تحلیل باین قضیه متکی بوده و با تسلیم وی حقیقتی را انکار نمی‌توان کرد چنانکه با انکار وی حقیقتی را اثبات نمی‌توان کرد.

### ۲/۳. وجود ادله و براهین بسیار برای ابطال سفسطه در نزد فلاسفه

و نیز با تذکر مقدمه‌ای که بیان کردیم روشن می‌شود که برای ابطال مذهب این طائفه اگر اطلاق مذهب به دعوی ایشان صحیح بوده باشد و نقض ادله‌شان راهمای بسیاری در دست داریم زیرا همینکه آنان به سخن در آمده و شروع به تفهیم و تفهم نمودند معلومات زیادی را بدون توجه تصدیق نموده‌اند متکلم هست مخاطب هست کلام هست دلالت هست اراده هست و بالاخره تاثیر هست علیت و معلولیت مطلق هست که هر یک از آنها در الزام ایشان و روشن کردن حق کافی است.

### ۲/۴. بیان تعدادی از شبهات ایده‌آلیست‌ها یا همان سوفسطاییان

#### ۲/۴/۱. شبهه نخست: پنداری بودن ادراک واقعیات خارجی، علت ناتوانی از استناد واقعیات به

#### خارج

اینک برخی از شبهات ایده‌آلیسم

ما هر چه دست بسوی واقعیت دراز می‌کنیم بجز ادراک فکر چیزی بدست ما نخواهد آمد پس بجز خودمان و فکر خودمان چیزی نداریم و عبارت دیگر هر واقعیتهای که به پندار خودمان اثبات کنیم در حقیقت اندیشه تازه‌ای در ما پیدا می‌شود پس چگونه می‌توان گفت واقعیتهای خارج از خودمان و فکر خودمان داریم در صورتی که همین جمله خودش اندیشه و پنداری بیش نیست.

#### ۲/۴/۱/۱. پاسخ: استناد به کاشفیت علم به واقعیت از واقعیت، دلیل پنداری نبودن واقعیات خارجی

پاسخ چنانکه روشن است در ضمن شبهه واقعیتهای فی‌الجملة اثبات شده و آن واقعیت ما و فکر ما است که معلوم ما است و البته این سخن راست است چیزی که هست این است که کسی که این استدلال را ساخته تصور نموده است که اگر ما راستی واقعیتهای داشته باشیم در صورت تعلق علم بوی باید واجد واقعیت خود واقعیت بوده باشیم نه واجد علم بواقعیت و حال آنکه قضیه بعکس است و آنچه بدست ما می‌آید علم است نه معلوم واقعیت.

و این تصویری است خام زیرا اگر چه پیوسته علم دستگیر ما می‌شود نه معلوم ولی پیوسته علم با خاصه کاشفیت (۱) خود دستگیر می‌شود نه بی‌خاصه و گرنه علم نخواهد بود و کسی نیز مدعی نیست که ما با علم بخارج خود واقعیتهای خارج را واجد می‌باشیم نه علم را.

#### ۲/۴/۲. شبهه دوم: بروز خطا در ادراکات حسی، علت ناتوانی از اثبات واقعیات در خارج

شبهه ۲ حواس ما که قویترین وسائل علم بواقعیت خارج می‌باشند پیوسته خطا می‌کنند (۱) و همچنین وسائل و طرق دیگر غیر حواس گرفتار اغلاط زیاد هستند چنانکه دانشمندی که با هر گونه وسائل تحریر از خطا خودشان را مجهر کرده‌اند از خطا مصون نمانده و یکی پس از دیگری از پای در آمده‌اند پس چگونه می‌توان بوجود واقعیتهای وثوق و اطمینان پیدا کرد.

## ۲/۴/۲/۱. پاسخ: ترتیب اثر دادن نسبت به موضوعات، علت اعتقاد ما به هستی واقعیات در خارج

پاسخ کسی (۲) نمی‌تواند مدعی شود که ما در جهان معلومات خطا و لغزش نداریم و یا هر چه می‌فهمیم راست و درست است و فلسفه نیز این دعوی را ندارد بلکه دعوی فلسفه اینست که ما واقعیتی خارج از خودمان فی الجمله داریم و خود بخود فطر تا این واقعیت را اثبات می‌کنیم زیرا اگر اثبات نمی‌کردیم نسبت به موضوعات ترتیب اثر منظم نمی‌دادیم پیوسته پس از گرسنگی به خیال خوردن نمی‌افتادیم پیوسته پس از احساس خطر فرار نمی‌کردیم پیوسته پس از احساس نفع تمایل نمی‌نمودیم پیوسته و پیوسته با اینکه اندیشه خالی در دست خودمان و اثر خودمان می‌باشد و همه وقت می‌توانیم به دلخواه خودمان اندیشه‌هایی بکنیم.

## ۲/۴/۳. شبهه سوم: نفی کاشفیت علم از خارج، به دلیل وجود معلومات متناقض

شبهه ۳ اگر کاشفیت علم و فکر از خارج یک صفت واقعی بود و تنها اندیشه و پندار نبود هیچگاه تخلف نمی‌کرد و ما به این همه افکار پر از تناقض و معلومات پر از خطا گرفتار نمی‌شدیم زیرا تحقق خطا و غلط در واقعیت خارج از ما قابل تصور نیست چنانکه وجود ما و فکر ما هیچگاه نمی‌تواند غلط بوده باشد پس بجز ما و افکار ما چیزی را نمی‌توان اثبات کرد و کاشفیت علم از خارج پنداری بیش نیست.

## ۲/۴/۳/۱. پاسخ: عدم دلالت معلومات متناقض بر نفی کاشفیت علم، با ادله مذکور در مقاله چهارم

پاسخ این شبهه نمی‌تواند غرض ایده آلیست را تاملین نموده و سفسطه را نتیجه بدهد تنها کاری که این شبهه می‌تواند انجام بدهد اینست که این پرسش را پیش می‌آورد که در صورتی که علم و ادراک ذاتا خاصه کاشفیت داشته و نشان دهنده می‌باشند باید هیچگاه خطا نکرده و پیوسته خارج از خود را نشان دهد پس این همه خطاها از کجا است و آیا خطای مطلقند یا نسبی و ما پاسخ این پرسش را در یک مقاله جداگانه مقاله چهارم خواهیم داد.

## ۲/۵. انصراف انکار «اصل واقعیت» توسط سوفسطایی به انکار «ادراک مطابق واقع»

برمی‌گردیم به آغاز سخن

چنانکه در آغاز سخن بیان نمودیم سخنان سوفسطی اگر چه به شکل انکار واقعیت چیده شده است ولی حقیقتا برای انکار وجود علم ادراک جازم مطابق با واقع سوق داده شده چه اگر انکار واقعیت را با تسلیم وجود علم فرض کنیم میدانیم چیزی نیست نتیجه‌اش اثبات علم به عدم واقعیت خواهد بود و این خود یک واقعیتی است که اثبات می‌شود من علم خاصه کاشفیت علم از عدم واقع و با تسلیم خاصه کشف در این علم و ادراک خاصه کاشفیت را از سایر افراد علم سلب نمی‌توان کرد و این بیان چند نکته زیر را نتیجه می‌دهد.

## ۲/۵/۱. سوفسطایی نبودن کسانی که به یک نحو واقعیت خارج را اثبات می‌کنند

نکته ۱ کسانی را که یک نحوه واقعیت خارج اثبات می‌کنند نباید در صف ایده‌آلیست‌ها قرار داده سوفسطی شمرده چنانکه بعضی واقعیت را از خواص اجسام بجز خواص هندسی نفی کرده و همه را ساخته ذهن می‌دانند چنانکه دکارت می‌گوید خواص هندسی اجسام موجود و خواص غیر هندسی که خواص ثانوی نامیده مانند رنگ و بوی و مزه و کیفیات دیگر موهوم و ساخته‌های ذهن می‌باشند.

۲ جمعی جسم و خواص جسم را انکار نموده و عالم را مجرد از ماده می‌دانند ۳ جمعی مکان را موهوم می‌دانند

۴ جمعی زمان را ۵ جمعی زمان و مکان را.

این عقاید اگر چه عموما پوچ و بی پایه می‌باشند و فلسفه پرده از روی آنها برداشته و بطلان هر یک را مانند آفتاب روشن نموده ولی چون ارباب این عقاید جهان با واقعیتی را معتقدند نمی‌توان آنها را در میان سوفسطائیان و تیپ ضد علم نام برد. (۱)

## ۲/۵/۲. سوفسطایی نبودن کسانی که به روش‌های غیر استدلالی اعتقاد دارند

و همچنین عده دیگری را غیر از فلاسفه که از غیر طریق استدلال سیر می‌کنند نباید ایده‌آلیست شمرده و با همین ترازو سنجید مانند دستمای از عرفا که راه وصول به حقایق را تنها کشف ذوقی معرفی کرده‌اند و روش استدلال را منکرند

۲ گروهی از اصحاب شراغ که معلومات صحیح را به معلوماتی که از طریق وحی آسمانی و ادیان انبیا و رسل اخذ می‌شود محدود می‌سازند همچنین طائفه دیگر از فلاسفه که عالم را بحسب روش علمی از دو سنخ مختلف مادی و مجرد مؤلف دانسته و بحسب روش علمی به تنزه از عالم مادی فانی و ارتقاء و انجذاب به عالم عقلی باقی دعوت می‌کنند چنانکه از امثال هرمس (۲) و بلیناس (۳) و فیثاغورث (۴) و افلاطون (۵) و افلوپین (۶) نقل کرده‌اند.

نباید اینان را منکر واقعیت شمرده و پدران ایده‌آلیسم نامیده، زیرا اینان بحکم دانش و بینش دوستان حقیقت و شیفتگان واقعیت بوده و آرزوی بجز تکمیل علم و عمل و خدمتگزاری انسانیت نداشته و پایه این کاخ با عظمت را گذاشته‌اند و زهی نارواست که انسان با زبان و دهانی که از خون دل پدر و مادر خود درست کرده همینکه به سخن در آمد صلب پدر و رحم مادر را دشنام داده و ناسزا گوید اساسا دشنام و ناروا سرودن یک مرد ناقد و بحث‌مینا دعوی دانائی نمودن و گواه به نادانی آوردن است.

## ۲/۵/۳. سوفسطایی بودن کسانی که فکر را مادی محض می‌دانند، به دلیل نفی کلیت علم

نکته ۲ دانشمندانی که فکر را مادی محض می‌دانند و با تغییرات مختلف ساخته مغز اثر فعل و انفعال جزء ماده و جزء مغز عکس العمل تاثیر خارج در اعصاب و نخاع تبدیل کمیت به کیفیت عکس برداری مغز از خارج ترشحات مغز تفسیر نموده و بالاخره اثر مادی ماده معرفی می‌کنند قول به اشباح در بحث وجود ذهنی از فلسفه باید در جرگه ایده‌آلیسم جای گیرند.

البته این عقیده تازگی نداشته از عهد باستان در کتب فلسفه ذکر شده و از گذشتگان مادیین و گروهی از غیر مادیین نقل شده است

ولی امروزه میان دانشمندان مادی شهرت بسزائی کسب کرده و مقبولیت تامی بدست آورده است و البته سنخ بحث‌های علمی شان نیز همین نظر را اقتضا می‌نماید ( رجوع شود به نکته ۲ از خاتمه مقاله ۱ و بالاخره دانشمندان مادی امروزه روی سه اصل زیرین ۱ در جهان هستی جز ماده چیزی نیست ماده مساوی است با وجود. ۲ ماده در تحول و تکامل ذاتی است. ۳ همه اجزاء ماده در همدیگر مؤثرند. مجبور شده‌اند فکر را مولود و زائیده ماده گرفته و در همه خواص و آثار همدوش ماده بشمارند و از این روی ناچار لباس ا کلیت ۲ دوام ( ۱ ) اطلاق ( ۲ ) از تن مفاهیم ذهنیه کنده شده و خط بطلان بدور منطق قدیم که بزم آرای این مفاهیم بوده کشیده شده و منطقی تازه بنام دیالکتیک پیدا شده و دست بکار گردیده است.

بمقتضای قواعد دیالکتیک ما هیچگاه نمی‌توانیم و نخواهیم توانست یک مفهوم کلی با ثابت یا مطلق تصور کنیم و یا تصدیقی با این اوصاف داشته باشیم و هر تصور یا تصدیقی داشته باشیم متغیر و جزئی و نسبی خواهد بود زیرا طبق ناموس علیت و معلولیت فکر هر ادراک زائیده ماده بوده و نتیجه جبری تحولی است که در مجموعه پدر و مادرش پیدا شده است.

و خود همین پدیده دو لحظه در یک حال نمانده و هر لحظه تحولی تازه داشته و مبدل به پدیده‌های تازه‌تری یکی پس از دیگری می‌شود و بالاخره فکر که زائیده ماده دو پدیده مادی است یک پدیده سومی است که نه مساوی با اولی جزء مادی خارجی می‌تواند بشود و نه مساوی با دومی جزء مغز سخن ما در همین جمله آخری است و فعلا در سخنان دیگر بحث نکرده و بجای دیگر موقوف می‌نمایم.

جمله‌ای که مضمونش اینست فکر زائیده جزء ماده و جزء مغز بوده و غیر از هر دو تا است آیا این سخن صریحا نمی‌رساند که خود معلوم جزء ماده بفکر ما نمی‌آید و آنچه مظهر و متعلق فکر ما است غیر از واقعیت خارج است ( ۱ ) آنگاه این پرسش پیش می‌آید که در صورتی که واقعیت خارج هیچگاه بفکر وارد نمی‌شود ما از کجا فهمیدیم که واقعیت خارج هست و فکر ما زائیده وی می‌باشد و حال آنکه هر چه را در خارج فرض کنیم فکری است که غیر از خارج است پس آیا نتیجه جز این بدست می‌آید که ما هیچگاه راه بخارج نداریم یعنی علم بخارج نداریم و این سخن بعینه سخن ایده آلیست است.

## ۲/۶. استدلال دیالکتیک: نسبت علم به خارج، دلیل عدم نفی علم در صورت نفی کلیت از علم

دانشمندان دیالکتیک بما پاسخ میدهند

( شما با روش متافیزیکی فکر کرده و سخن می‌گوئید و در نتیجه مفاهیم را مطلق گرفته و بخطا می‌افتید پس اینکه می‌خواهید نفی علم بخارج مطلق را به گردن ما بگذارید نظر به اینکه اساسا خارج مطلق در ظرف علم موجود نیست ضرر بجائی نمی‌رساند و ما پیوسته بخارج علم نسبی داریم.)

### ۲/۶/۱. پاسخ اول: اعتراف به فکر تصویری و تصدیقی، هنگام نفی ادعای ما توسط دیالکتیک

ما در پاسخ می‌گوییم ( اولاً در این پاسخ بوجود فکر تصویری و تصدیقی مطلق اعتراف نمودید زیرا وجود چنین فکری را در مغز ما قبول کرده و پس از آن صحتش را نفی نمودید صحت مطلق را نفی مطلق نمودید و گرنه صحت مطلق با نفی نسبی تقابل و تنافی ندارد.

### ۲/۶/۲. پاسخ دوم: عدم امکان استناد علم نسبی بر واقعیت خارجی، به دلیل مطلق بودن خارج و عدم سختی نسبی با اطلاق

ثانیا اگر دانشمند دیالکتیک راستی خارج را تعقل نسبی می‌کند باید هم خارج مطلق و هم تعقل مطلق را بپذیرد زیرا تعقل نسبی تعقلی است که نسبی است و وصف و موصوف غیر همدیگر می‌باشند اساسا چگونه امر نسبی را بی امر مطلق می‌توان تصور کرد.

### ۲/۶/۳. پاسخ سوم: نفی مطلق کلیت علم، دلیل اعتقاد به اطلاق علم از سوی دیالکتیک

ثالثا ایده آلیسم که علم بواقعیت خارج را نفی می‌کرد مرادش همان علم مطلق بواقعیت خارج بود هر چه را که خارج تصور کنیم فکری است که غیر از خارج است بنا بر این به چه دلیل دانشمندان دیالکتیک با گروهی که هم عقیده خودشان می‌باشند بجنگ برخاسته و سخنانشان را ابطال می‌نمایند)

## ۲/۷. استدلال دیالکتیک: متغیر بودن واقعیت خارج، علت ناتوانی ما از علم به آن

دانشمندان دیالکتیک دوباره پاسخ میدهند

( واقعیت خارج چون در تحول دائمی است ثابت نیست و تغییر عین ذاتش می‌باشد و وصف و موصوف در وی یکی است اگر چه بحسب تعبیر از این مصداق با مجموع دو مفهوم حکایت می‌کنیم و آنگاه متافیزیکی دو مفهوم مطلق می‌پندارد.)

### ۲/۷/۱. پاسخ: مطلق و ثابت بودن همین ادعای دیالکتیک، دلیل بر وجود علم مطلق

ما در پاسخ این پاسخ نیز می‌گوییم ( تغییر و تحول را در واقعیت ماده قبول داریم ولی فکر این خاصه را ندارد و همین سخن که شما می‌گوئید این مفهوم در پندار شما مطلق و ثابت است دلیل ما است به مدعای خودمان)

## ۲/۸. تعریف سوفیسط و ایده آلیست به نافی مطلق واقعیات

نکته چهارم ( ایده آلیست حقیقی کسی است که مطلق واقعیات را نفی می‌کند که در معنای نفی مطلق است و اینان اگر چه بسیار کم و نایاب و شاید در این عصر مصداق نداشته باشد ولی دسته‌ای از قدما را تاریخ با این مسلک ضبط نموده است و در هر حال ایده آلیست سوفسطی بمعنی حقیقی کلمه اینانند.

### ۳. چگونگی پیدایش سوفسطایی با توجه به بداهت صدور افعال ارادی مبتنی بر علم از او و روش برخورد با او

با این همه ما نمی‌توانیم به اور کنیم که انسانی پیدا شود که دارای خلقت صحیح بوده و مانند سایر افراد انسان کارهای این نوع را انجام دهد و علوم و ادراکات که در سایر افراد نوع یافته می‌شود در وی یافته نشود هر یک از ماها با یک آزمایش دامنه دار هزاران فعل از خود دیده که از علوم مختلفه بعنوان واقع بینی نه بعنوان اندیشه سرچشمه می‌گیرد و هر فعل ارادی وی منکی به اراده و هر اراده منکی به علم می‌باشد و همچنین هر یک از ماها هزاران فرد از نوع خود با هزاران فعل دیده که همه آنها را با اراده و علم انجام می‌دهد و این علوم و افکار از خارج سرچشمه می‌گیرد البته واقع بینی علوم و افکار همه بیک نحو نمی‌باشد چنانکه در مقاله‌های بعدی روشن خواهد شد

#### ۳/۱. انحصار سوفیسطها به دو گروه با توجه به بداهت صدور افعال ارادی مبتنی بر علم

و از اینجا روشن می‌شود که ایده آلیست حقیقی یکی از دو کس خواهد بود.

#### ۳/۱/۱. مشتبه شدن برخی از علوم نظری، دلیل سوفیسط شدن گروه اول

ا کسی که برخی از علوم و افکار نظری بوی مشتبه شود و در عین حال که یک سلسله علوم و افکار عملی و نظری که برای زندگی روزانه لازم می‌باشد در ذهنش محفوظ و منشاء اثر هستند بواسطه اختلافات و تناقضات که در افکار و انظار دانشمندان دیده و یا خطاهایی که از حواس خود مشاهده کرده معلومات محفوظه خود را بحساب نیاورده و از واقع بینی آنها غفلت ورزیده و فقط با شتابات و تناقضات مزبور چسبیده و می‌گوید علوم و ادراکات ما از خارج کشف نمی‌کنند یعنی به چیزی علم نداریم.

#### ۳/۱/۲. غرض‌ورزی برای آزادی از اصول اجتماعی، دلیل سوفیسط شدن گروه دوم

کسی که بدون پیش آمدن آفتهای ذهنی برای پاره‌ای از مقاصد فاسده و آزادی جستن از مقررات و اصول مسلمه اجتماعی این مسلک را پیش گرفته است و در همه چیز تردید و حتی در تردید نیز تردید می‌کند در برابر هر حقیقت روشن و آشکاری مکابره می‌نماید

#### ۳/۲. تفاوت روش راهنمایی دو گروه از سوفسطاییان با یکدیگر

و از این تقسیم روشن است که راه گفتگو با این دو دسته مختلف بوده و هر دسته طریق راهنمایی جداگانه دارد.

#### ۳/۲/۱. ایجاد انصاف با رویه معتدل، طریق راهنمایی گروه اول از سوفسطاییان

اگر با ایده آلیست مشتبه مواجه شدیم باید با رویه معتدلی در وی انصاف را بجنب و جوش آورده بگوئیم مراد از واقع بینی این معنی نیست که ما هیچ خطا نمی‌کنیم ولی اگر هم هیچ راه به واقع نداشته باشیم کاری از پیش نمی‌رود و سپس یک سلسله علوم و ادراکات محفوظه خودش را به خودش ارائه داده و مقداری هم از اندیشه‌های غیر منظم اندیشه‌هایی که به دلخواه خود همه وقت میتواند بکند به پیشش آورده و تفاوت این دو دسته از اندیشه‌ها را عینا بوی نشان داده تا متذکر شود که از ته دل به واقع معتقد بوده است در این صورت وی خواهد دید که ا گاهی گرسنه می‌شود و بدنبال آن غذا می‌خورد ۲ گاهی تصور غذا خوردن می‌کند و ملزم به غذا خوردن نیست. ۳ گاهی راستی گرسنه می‌شود و اندیشه غذا خوردن اقناعش نمی‌کند و در این سه فرض اندیشه‌ها و افکار وی یکسان نیستند بلکه برخی از آنها با واقع تماس دارد و برخی دیگر اندیشه بی پایه‌ای بیش نیست و بهمین ترتیب خواهد دید که پیوسته در امتداد جاده زندگی در پیش پای خود یک رشته افکار منظم قهری و یک رشته افکار غیر منظم دلخواه دارد و اندیشه‌های منظم وی با واقع تماس دارند

#### ۳/۲/۲. برخورد سخت جسمی، طریق راهنمایی گروه دوم از سوفسطاییان

ولی اگر با ایده آلیست مکابر روبرو شویم باید از رویه عقلانی خودمان استفاده کرده و با وی مانند یک آفت بی جان رفتار کنیم زیرا کسی که علم ندارد جماد است آتش که می‌سوزاند یا بد خاموش کرد و آب را که غرق می‌نماید باید خشک و نابود نمود و سنجی که رهگذر را گرفته باشد باید خرد کرده کنار ریخت و همچنین جانوران کشنده را باید کشت و حشرات موذیه را باید راند زیرا کاری که با طبع خود می‌کنند ناچار جاز می‌دانند و اگر چنانچه جاز است در مورد خودشان نیز جاز است»





# فهرست مقاله سوم



بسمه تعالی

فهرست مقاله سوم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

## علم و ادراک

تنظیم: روح‌الله صدوق ۸۷/۴/۲۸

عنوان کلی: مادی نبودن علم و ادراک (حصولی و حضوری) بدلیل عدم انطباق خواص عمومی ماده به آن (انقسام، تحوّل و شخصیت) و اثبات وحدت علم و عالم و معلوم در علم به نفس

مقدمه: کنجکاوی از هویت و سنخ واقعیت علم، موضوع این مقاله

۱. مادی نبودن تأثیر خارج در مغز (علیرغم تقارن آن با ادراک) بدلیل: ۱. عدم گنجایش و جای‌گیری دنیای خارج در ماده عصبی مغز (انقسام و عدم انطباق بزرگ به کوچک) ۲. خطای حواس

۲. دوئیت سنخ علم (ثبات) با سنخ ماده (تغییر) بدلیل وجود این همانی بین ادراک یک چیز و شناختن و بیاد افتادن همان چیز در زمان‌های دیگر

۳. ضمیمه علم به نفس در مادی نبودن به ادراکاتی که به حواس و مغز منسوب هستند

۴. تباین علم حضوری با سایر مدرکات منشأ تقسیم مطلق علم به ۱. علم حصولی ۲. علم حضوری



بسمه تعالی

فهرست مقاله سوم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

## علم و ادراک

تنظیم: روح‌الله صدوق ۸۷/۴/۲۸

عنوان کلی: مادی نبودن علم و ادراک (حصولی و حضوری) بدلیل عدم انطباق خواص عمومی ماده به آن (انقسام، تحوّل و شخصیت) و اثبات وحدت علم و عالم و معلوم در علم به نفس

مقدمه: کنجاوی از هویت و سنخ واقعیت علم، موضوع این مقاله

۱. اعمّ بودن بحث از ماهیت و نحوه واقعیت علم و ادراک از ادراک حسّی، خیالی و عقلی (پ)

۱/۱. تعریف مرتبه حسّ به ارتباط مستقیم ذهن با خارج با استفاده از یکی از حواس ۵گانه (پ)

۱/۲. تعریف مرتبه خیال به اثر باقیمانده در ذهن پس از ازبین رفتن ادراک حسّی (پ)

۱/۲/۱. فرقه‌های قوه حسّ و خیال:

۱. صور خیالی در حال عادی وضوح و روشنی صور محسوسه را ندارند

۲. صورت محسوسه همیشه با وضع خاصّ، جهت خاصّ و مکان خاصّ احساس می‌شود،

بخلاف صورت خیالی

۳. ادراکات حسّی، اختیاری نیست، بخلاف ادراکات تخیلی (در ادراکات حسّی ارتباط با خارج

شرط است، بخلاف قوای مخیله) (پ)

۱/۳. تعریف مرتبه تعقل به کلیّ سازی ذهن از ادراکات خیالی جزئی (پ)

۲. وجدانی بودن وجود این سه نحوه ادراک در انسان به نحو علم حضوری و تجرد هر سه از ماده (پ)

۳. بیان تمثیلی از کیفیت پیدایش ادراک در قوه حسّ (عکس و منظره)

۱. مادی نبودن تأثیر خارج در مغز (علیرغم تقارن آن با ادراک) بدلیل: ۱. عدم گنجایش و جای‌گیری دنیای خارج در ماده

عصبی مغز (انقسام و عدم انطباق بزرگ به کوچک) ۲. خطای حواس

۱/۱. وجود چنین پندارهایی در ظرف ذهن (کمیات) علّت واقعی بودن وجود ذهنی آنها در پاسخ به اشکالی که

وجود کمیات (که می‌پنداریم بی‌خواص ماده موجودند) را تنها در ظرف ذهن می‌داند نه خارج

۱/۱/۱. مادی نبودن وجود ذهنی بدلیل عدم انقسام آن در مورد خط و سطح و جسم

۱/۱/۲. عدم تطبیق خواص و حالات روحی با خواص عمومی ماده (انقسام و تحوّل) دلیل بر غیر مادی بودن آنها

۱/۱/۳. مادی نبودن مدرکات کلیه عقلیه بدلیل عدم تطبیق خواص این معانی کلیّ (کلیت، ثبات و اطلاق) با خواص

عمومی ماده (شخصیت، تغییر و تقیید)

۲. دوئیت سنخ علم (ثبات) با سنخ ماده (تغییر) بدلیل وجود این همانی بین ادراک یک چیز و شناختن و بیاد افتادن همان

چیز در زمان‌های دیگر

۲/۱. بی معنی بودن تحقق معرفت و تذکر بدون ثبات و بقائی که حافظ «عینیت» است.

۲/۱/۱. بیان تمثیلی از تغییر در خارج به همراه ثابت پنداشتن ذهن در رد وصف «عینیت» (تماشای عکس خود در آب صاف در حال جریان) (اشکال)

۲/۱/۲. حکم به وحدت مدرک حسّی و تذکر آن در ظرف ذهن (علیرغم تغییر خارج) علت تباین با مادیت ادراک

۲/۱/۳. محال بودن تحقق تصدیق در صورت تغییر مدرکات ذهنی

۲/۲. بیان تمثیلی از ثابت انگاشتن مدرک حسّی و تذکر آن با توجه به حرکت دو جسم متشابه که در جهت و

سرعت حرکت متساوی هستند (اشکال) و پاسخ آن به واقعیت داشتن سکون نسبی در حرکت دو جسم متشابه (در ظرف ذهن) که نتیجه آن وجود موجودی ثابت است که خاصه تغییر ماده را ندارد

۲/۲/۱. اثبات چگونگی ایجاد ادراک در نتیجه تأثیر و تأثر متقابل ماده خارجی و سلسله اعصاب در نظر مادیون

۲/۲/۲. عدم واجدیت خواص عمومی ماده (اجزاء، انقسام، تحوّل و شخصیت) در مدرکات علیرغم تأثیر و تأثر مغز

و خارج و انجام یافتن یک عمل فیزیکی در موقع ادراک

۲/۳. وحدت موجود ذهنی با موجود خارجی در مهیت نه در وجود با اختلاف منشئیت آثار

۲/۳/۱. زمانی بودن ادراکات (بخلاف انقسام و تغییر) علت مادی بودن آن در نظر مادیون

۲/۳/۲. وجود «عینیت» در مدرک حسّی و تذکر آن و عدم عینیت در موجودات متصف به زمان (ماده) با تکیه به

تعریف زمان در نزد فلاسفه

### ۳. ضمیمه علم به نفس در مادی نبودن به ادراکاتی که به حواس و مغز منسوب هستند

۳/۱. شهودی بودن علم به نفس (من)

۳/۲. شهودی بودن عدم تغییر و عدم فراموشی در «من»

۳/۲/۱. عدم انطباق علم شهودی به «من» به زمان (حتی به حسب تصور)

۳/۳. علم شهودی به وحدت «من» که بدون کثرت و انقسام است

۳/۴. نتیجه: مادی نبودن علم به نفس

۳/۵. وحدت میان واقعیت علم و واقعیت معلوم در مورد نفس

### ۴. تباین علم حضوری با سایر مدرکات منشأ تقسیم مطلق علم به ۱. علم حصولی ۲. علم حضوری

۴/۱. تعریف علم حصولی به حضور مهیت معلوم نزد عالم

۴/۲. تعریف علم حضوری به حضور وجود معلوم نزد عالم

۱. روشن تر بودن (بدهت) وجود امور ذهنی از وجود عالم خارج (پ)

۲. دخالت یک سلسله عوامل مادی خاص در خارج در پیدایش ادراکات حسّی (پ)

۳. انجام یافتن فعالیت‌های عصبی مقارن با پیدایش ادراکات (پ)

۳/۱. حضوری نبودن انجام فعالیت‌های عصبی (نتیجه کشف علمی دانشمندان)

۴. تبعیت امور روحی و نفسانی از قانون علیت

بازشناسی و یادآوری عین صورت‌های ادراکی اولی بدلیل فعالیت مستقیم نفس در ایجاد ادراک (نظریه صدرالمتألهین و سایر فلاسفه اسلامی) (پ)

تمثیل بازشناسی و یادآوری صورت‌های ادراکی به ضبط صوت در نظر مادیون (اختصاص چند سلول مغزی به هر ادراک و تهییج همان سلول‌ها علت یادآوری) (پ)  
رد نظریه مادیون:

۱. کافی نبودن سلول‌ها برای درک اشیاء لاتعد و لاتحصی (پ)

۲. حضوری بودن عینیت بین ادراک و یادآوری آن (نه شباهت) (پ)

۳. بداهت ثبات تصورات و تصدیقات مربوط به حافظه مغایر است با تغییر مغز با همه محتویات خود (پ)

۳/۱. شاعرانه بودن مثال عکسی که در آب جاری می‌افتد به دلیل ثبات وجود ذهنی (وجود پندار ثبات) (پ)

دلایل مادیون بر مادی بودن حافظه:

۱. عدم عروض نسیان در صورت ثبات (پ)

۲. عدم عروض امراض حافظه‌ای در صورت ثبات (پ)

پاسخ مادیون با تکیه به فعل بودن عمل یادآوری و احتیاج روح به ماده در افعال و کار خود (فقدان ماده که آلت فعل روح است) (پ)

اثبات ملازمه بین زمان و تغییر با تکیه به تعریف زمان هم در نظر مادیون و هم در نظر صدرالمتألهین (پ)

اقامه دلیل پیرامون تجرد و شخصیت مستقل روح با تکیه به خودآگاهی (پ)

بداهت اطلاع هر کسی از وجود خودش (خودآگاهی) (پ)

تعریف نفس در نظر مادیون به مجموعه افکار، خیالات و احساسات پی در پی که برای یک متشکله مخصوص مادی (ذهن) پیدا می‌شود (پ)

تعریف نفس در نظر روحانیون به یک موجود وجدانی متشخص و ثابت و باقی در ضمن جمیع حالات و عوارض و غیر قابل

تعدد و تکرر و تفاسد بودن آن با تکیه به ۱. انتساب ۲. وحدت ۳. عینیت ۴. ثبات (پ)









**عنوان کلی: اثبات غیرمادی بودن «علم» با تکیه بر اثبات حضوری بودن آن**

**۱- تحلیل پیدایش «علم» بوسیله تحلیل رابطه حواس انسان با جهان خارج (واقعیت)**

۱-۱- بیان علت تقدّم بحث «بررسی نسخ واقعیت علم» به ضرورت تحلیل عقاید ایده‌آلیسم

۱-۲- بیان تمثیلی پیدایش «ادراک» در انسان و چگونگی «واقعیت» آن

۱-۲/۱- بیان مراتب سه‌گانه ادراک و تفاوت آنها با هم (شهید مطهری)

۱-۲/۱/۱- تعریف مرتبه حسن به منعکس شدن صور اشیاء، در حال مواجهه و مقابله و ارتباط مستقیم ذهن با خارج در وقت به کار افتادن یکی از حواس پنجگانه

۱-۲/۱/۲- تعریف مرتبه خیال به اثر باقی‌مانده از ادراک حسّی ر ذهن، بعد از بین رفتن ادراک حسّی

۱-۲/۱/۲/۱- تفاوت اول مرتبه حسّ با مرتبه خیال: عدم وضوح و روشنی صورم خیالی نسبت به صورت حسّی در حال عادی

۱-۲/۱/۲/۲- تفاوت دوم مرتبه حسّ با مرتبه خیال: محدود بودن ادراک صور حسّی به وضع، مکان و جهت خاصّ خاصّ به خلاف صور خیالی

۱-۲/۱/۲/۳- تفاوت سوّم مرتبه حسّ با مرتبه خیال: شرط تماس و ارتباط حواس انسان با خارج در صور حسّی به خلاف صور خیالی

۱-۲/۱/۳- تعریف مرتبه تعقل به تصور کلی حاصله از وجه اشتراک‌گیری ذهن نسبت به ادراکات جزئی خیالی

۱-۲/۲- تجرد قوای سه‌گانه باطنه از ماده به علت عدم تطبیق خواص آنها به خواص عمومی ماده، در نظر صدرالمآلهین (شهید مطهری)

۱-۳- بیان مکانیزم علمی و تجربی پیدایش «ادراک» به پیدایش عکس‌العمل مادی به علت تأثیر واقعیت مادی در سلسله اعصاب و مغز هنگام استعمال حواس

۱-۳/۱- بدیهی و حضوری بودن تعریف «علم» و ادراکات و عدم احتیاج به دلیل علمی و فلسفی بر وجود آن (شهید مطهری)

**۲- اثبات غیرمادی بودن «علم» به علت دارا نبودن خواص عمومی ماده**

۲-۱- بررسی و تحلیل نوع رابطه امور غیرمادی با ماده جهت اثبات غیرمادی بودن ادراکات و امور روحی (شهید مطهری)

۱-۲/۱- «انجام یافتن یک سلسله عوامل خارجی در خرج و انجام یافتن فعالیت‌های عصبی»، به عنان عوامل دخیل در پیدایش ادراکات حسّی

۱-۲/۲- اعتقاد فلاسفه و دانشمندان به وجود رابطه علیت و معلولیت در امور روحی و نفسانی و تبعیّت این امور از اصول و قوانین معین

۱-۲/۳- عدم وجود خواص عمومی ماده در امور روحی بنا بر نظر معتقدین به روح

۱/۲/۴- تحلیل روح به عالی‌ترین محصول ماده به معنای مولود یک سلسله ترقی و تکامل ذاتی طبیعی در نظر ملاصدرا

۲/۲- بیان علل عدم امکان جای گرفتن صورت ادراکی جهان با همه خصوصیات خود در ماده

۲/۲/۱- علت اول: ناچیز و کوچک بودن ماده مغز

۲/۲/۲- علت دوم: وجود خطا و اختلافات در محسوسات

۲/۳- ماده نبودن صورت ادراکی به علت عدم امکان اتقسام و انطباق (خواص عمومی ماده) در آن

### ۳- بیان دلایل مادی بودن علم و ادراک و نقد آنها

۳/۱- دلیل: مادی بودن علم به علت اثبات انطباق بزرگ به کوچک یا دوری به نزدیکی با تکیه بر کاوش‌های علمی

۳/۱/۱- نقد: الف: عدم تطبیق خواص عمومی ماده بر مدرک به ضمیمه روابط تصدیقی و فکر حاصله از کاوش‌های علمی

ب: مادی نبودن علم (مجموعه مدرک و روابط تصدیقی) به علت عدم قابلیت اتقسام روابط تصدیقی در صورت اتقسام مغز

۳/۲- دلیل: ندیدن خواص ماده در اشیاء، عدم قابلیت علت جهت حکم به نداشتن آن خواص

۳/۲/۱- نقد: اثبات غیرمادی بودن ادراکات و امور روحی به علت حقیقت داشتن ادراک «ندیدن خواص ماده» در ظرف پندار و ذهن

۳/۲/۱/۱- مجرد مدارک کلیه عقلیه از ماده به علت کلی، ثابت و مطلق بودن آنها برخلاف جهان ماده

۳/۲/۲- اثبات غیرمادی بودن علم با تکیه بر بداهت تغییر و تحول در مادیات و عدم تغییر در ادراکات

۳/۲/۲/۱- اثبات عدم تحول در ادراکات به علت اذعان به تحقق معرفت و تذکر در ذهن با توجه به یقینی بودن تغیر و تبدیل در اجزاء مادی ذهن و مغز

۳/۲/۳- بررسی و تحلیل قوه حافظه و یادآوری آن از دو منظر مادیون و فلسفه صدرایی (شهید مطهری)

۳/۲/۳/۱- بیان مکانیزم پیدایش ادراکات از محسوسات براساس نظریه علمای روان شناس

۳/۲/۳/۲- تعریف نظریه روحی (فلاسفه) از ادراکات به فعالیت مستقیم نفس و تعریف یادآوری به بازشناسی عین صورت‌های ادراکی اولی

۳/۲/۳/۳- تعریف نظریه مادی (مادیون) از ادراکات به فعالیت اعصاب و تعریف یادآوری به تولید ادراک اولی

۳/۲/۳/۳/۱- نقد اول: غیرکافی بودن سلول‌های مغز و غیرممکن بودن اختصاص سلول‌های معین برای هر ادراک در نظریه مادیون

۳/۲/۳/۳/۲- نقد دوم: عدم غیبت یادآوری نسبت به ادراک اولی

۳/۲/۳/۳/۳- تقدم سوم: عدم امکان اثبات «ثبات» برای ادراکات ذهنی با توجه به تغییر و تحول در سلول‌های مغز

۳/۲/۴- بیان مهم‌ترین استدلال مادیون جهت مادی بودن حافظه‌ی نقد آن (شهید مطهری)

۳/۳- دلیل: قادر نبودن دریافت دستگاه ادراک به تبدلات مغز به علت تدریجی و دقیق بودن آن و اشتباه ادراک در تصور کردن امر تازه به جای امر کهنه به علت سرعت این تبدلات

۳/۳/۱- نقد اول: صحیح بودن پندار انسان در تصور وحدت امر تازه با امر کهنه در ظرف ذهن و محال بودن ادراک در صورت تصور این وحدت

۳/۳/۲- نقد دوم: عدم امکان تحقق «تصدیق» در صورت تغییر و تبدل در موضوعات به عنوان ادراکات تصویری

۳/۴- دلیل: مساوی بودن ذهن با مدرک خود در سرعت حرکت و تحوّل به دلیل مادی بودن هر دو، علت پنداشتن «ثبات» در این دو

۳/۴/۱- نقد: نقض ادعای مادیون به علت اثبات موجودی ثابت در جهان خارج از ما، در صورت واقعیت داشتن ثبات مان ذهن و مدرک از طرف پندار و ذهن

۳/۵- دلیل: اثبات مادی بودن ادراکات به علت تولید ادراکات بوسیله تأثیر متقابل مقادیر خارج و مغز و پیروی این ادراکات از تأثیر و تأثر مادی خود

۳/۵/۱- نقد اول: عدم انکار تحلیل فیزیکی مادیون از به وجود آمدن ادراک توسط فلاسفه و حفظ این بحث با اشکال فلاسفه به مادی بودن ادراک بوسیله مادیون

۳/۵/۲- نقد دوم: عدم امکان مادی بودن ادراکات و افکار به علت نداشتن خواص ضروری ماده

۳/۵/۳- نقد سوم: عدم امکان پی بردن به واقعیت خارجی در صورت مرتسم شدن ادراک در جبینهای مغز

۳/۶- دلیل: ضرورت مغایر علم با واقعیت خارجی به علت مادی بودن نسبت ادراک با معلوم (واقعیت خارجی) و جزئی از مغز

۳/۶/۱- نقد: یکی بودن موجود ذهنی با موجود خارجی در ماهیت (ادراک) و مغایرت این دو وجود (واقعیت)

۳/۶/۲- دلیل: «زمانی بودن» افکار و ادراکات، علت اثبات دارا بودن خواص مادی برای ادراکات

۳/۶/۱- نقد اول: خلط کردن وجود زمان در عمل فیزیکی مغز با حقیقت ادراک و فکر در دلیل مذکور

۳/۶/۲- نقد دوم: عدم مقید بودن ادراکات به «زمان» به علت ادراک یک صورت واحد از زمانهای مختلف با حفظ عینیت آن

#### ۴- بررسی و تحلیل «علم به نفس» (روح) به عنوان یکی از امور غیرمادی با تکیه بر علم حضوری

۴/۱- بیان تحلیل مادیون و فلاسفه ز «روح»

۴/۱/۱- تحلیل مادیون از «روح» به عنوان تشکّل و اجتماع و ارتباط مخصوص اجزاء ماده (شهید مطهری)

۴/۱/۲- تحلیل فلاسفه از «روح» به دارا بودن شخصیت جداگانه و مستقل، در عین ارتباط و تعلق به ماده

۴/۲- بدیهی و علم حضوری بودن «علم به نفس» و نظری بودن حقیقت این علم (شهید مطهری و علامه طباطبایی)

۴/۳- بیان نظریه حسّی و مادی و نظریه روحانی از حقیقت «نفس» (شهید مطهری)

۴/۳/۱- بیان نظریه حسّی و مادی درباره حقیقت «نفس» به سلسله ادراکات و احساسات و افکار متوالی تشکیل دهنده رشته واحد

۴/۳/۲- بیان نظریه روحانی و مادی درباره حقیقت نفس به وجود وحدانی متشخص و ثابت و باقی در ضمن حالا و عوارض

۴/۴- نقد نظریه حسّی و مادی از حقیقت «نفس» و اثبات نظریه روحانی با تکیه بر «انتساب، وحدت، عینیت و ثبات» (شهید مطهری)

۴/۴/۱- علم حضوری انسان در نسبت دادن ادراکات متوالی به خود، دلیل بر وحدانی بودن حقیقت نفس

۴/۴/۲- علم حضوری انسان به یکی بودن خود در گذشته و حال، دلیل بر اثبات نظریه روحانی حقیقت نفس

۴/۴/۳- عدم امکان تمیز و نسبت دادن «نفس» گذشته به حال در صورت تعریف نفس به «سلسله متوالی ادراکات»

۴/۴/۴- علم حضوری انسان به یکی بودن نفس خود و عدم تعبیر و تبدیل آن در طول عمر، دلیل بر عدم تعبیر «نفس» با توجه به تعبیر در سلول‌های انسان

۴/۴/۵- عدم توان علمی منطق دیالکتیک در حل تضاد بین اصل تغییر و اصل یکسان ماندن نفس

۴/۴/۵/۱- حقیقی بودن وحدت حضوری انسان برای خو و اعتباری بودن وحدت اثبات برای رودخانه در حال جریان

۴/۵- بیان خصوصیات «نفس» با تکیه بر علم حضوری و بداهت نسبت به این خواص

۴/۵/۱- غیرقابل انطباق بودن نفس به عضو یا خصوص عضوی بدن و عدم تفاوت و تغییر در نفس و عدم فراموشی درباره نفس

۴/۵/۲- ثابت و غیر متحول بودن نفس در هنگام یادآوری امور گذشته

۴/۵/۳- واحد بودن نفس و عدم کثرت و انقسام در آن

۴/۵/۴- صرف و خالص بودن نفس و عدم وجود تجدید نهایی و خلیط در وی

۴/۵/۵- عدم غیبت و فراموشی نفس از خود و عدم وجود حائل میان نفس و خود

۴/۶- اثبات مادی نبودن علم به نفس و حضوری بودن علم به آن

۴/۶/۱- یکی بودن واقعیت علم و واقعیت معلوم، دلیل بر حضوری بودن علم به آن

۴/۶/۲- تعریف علم حصولی به حضور مهیت معلوم نزد عالم و تعریف علم حضوری به حضور وجود معلوم نزد عالم

۴/۶/۳- دلیل بر مادی بودن علم به نفس و نقد آن

۴/۶/۳/۱- دلیل: به وجود آمدن خاصه روحی از طریق تبدیل کمیت به کیفیت بوسیله ورود تأثیرات گوناگون به سلسله اعصاب مغز

۴/۶/۳/۲- جواب اول: غیرقابل انطباق بودن «نفس» به کیفیت بیان شده در مغز به علت عدم خواص مادی در آن

۴/۶/۳/۳- جواب دوم: بداهت مشاهده «خود» در صورت بیهوشی یا پس از هوشیاری

عنوان کلی: اثبات واقع‌نمایی علم برای نفی سفسطه (با تعریف جدید آن)

۱. ضرورت بحث از واقع‌نمایی علم، به دلیل تعریف سفسطه به نفی «علم مطابق واقع»

۲. خصوصیات ادراک، کیفیت پیدایش و واقع‌نمایی آن

۳. بیان اشکالات مادیون (سوفسطائیان جدید) به واقع‌نمایی علم و پاسخ به آنها

۴. جمع‌بندی: مادی نبودن علم و ادراک و تقسیم علم به حضوری و حصولی





## عنوان کلی: اثبات واقع‌نمایی علم برای نفی سفسطه (با تعریف جدید آن)

۱. ضرورت بحث از واقع‌نمایی علم، به دلیل تعریف سفسطه به نفی «علم مطابق واقع»..... ۳

۲. خصوصیات ادراک، کیفیت پیدایش و واقع‌نمایی آن..... ۳

۲/۱. بیان تمثیلی تفاوت نظر استقلالی به ادراک، با نظر به آن به عنوان حاکی از خارج..... ۳

۲/۱/۱. نظر اول: نگاه به تصویر به عنوان حاکی از واقعیت خارجی..... ۳

۲/۱/۲. نظر دوم: نگاه به تصویر به عنوان پارچه‌ای با لکه‌هایی از رنگ..... ۳

۲/۲. ناممکن بودن قرار گرفتن واقعیت خارجی در ظرف ادراک..... ۳

۲/۳. پیدایش ادراک از طریق تأثیر واقعیت ماده در سلسله اعصاب و مغز، به دلیل تجربه..... ۳

۲/۴. غیرمادی بودن ادراک، به دلیل عدم انطباق خواص ماده بر آن..... ۴

۲/۴/۱. عدم امکان جا شدن تصویر با همه خصوصیات خود در اعصاب و مغز، علت عدم حضور ادراک در اعصاب و مغز..... ۴

۲/۴/۲. خطای حواس حاکی از تفاوت ادراک با واقعیت خارج، علت عدم حضور ادراک در خارج..... ۴

۳. بیان اشکالات مادیون (سفسطائیان جدید) به واقع‌نمایی علم و پاسخ به آن‌ها..... ۴

۳/۱. اشکال: حضور ادراک در مغز در مقیاسی کوچک‌تر و امکان تطبیق آن به خارج با ضرب کردن مقیاس آن در یک ضریب نسبی..... ۴

۳/۳/۱. عدم انطباق خواص مادی بر ادراک، به دلیل ضمیمه شدن روابط تصدیقی با آن..... ۴

۳/۳/۲. عدم انطباق خواص مادی بر ادراک، به دلیل غیرقابل انقسام بودن ادراک..... ۴

۳/۲. اشکال: خواص ماده در ادراک موجود است، ولی دیده نمی‌شود، مانند خواص ماده در خط، سطح و جسم که دیده نمی‌شود..... ۴

۳/۲/۱. پیدایش ادراک حاصله از خط، سطح و جسم در ظرف ادراک، بدون خواص ماده..... ۵

۳/۲/۲. همانندی خواص روحی، یعنی علم حضوری، با ادراکات حسّی، در نداشتن خواص ماده..... ۵

۳/۲/۳. همانندی مدرکات کلی عقلی، یعنی معقولات ثانیه، با ادراکات حسّی، در نداشتن خواص ماده..... ۵

۳/۲/۴. تفاوت علم (با مصادیق سه‌گانه آن) با حیثیت تغییر و تحوّل در خارج..... ۵

۳/۳. اشکال: وجود تغییر در ادراکات و عدم توجه به آن، علت انکار این تغییر..... ۵

۳/۳/۱. تفاوت تغییرات مغز با تغییر در ادراک، به دلیل ثبات مفاهیم..... ۵

۳/۴. اشکال: ثبات ادراکات و تغییر در خارج، علت عدم کارایی ادراکات..... ۵

۳/۴/۱. بداهت کارایی علم در خارج، به دلیل پذیرش وجدان..... ۶

۳/۵. اشکال: سوار شدن ادراک بر مغز دارای تغییر، علت متغیّر بودن ادراکات و تصور ثبات برای آن..... ۶

۳/۵/۱. واقعیت داشتن سکون نسبی میان ادراک و مغز، دلیل ثابت شدن و غیر مادی شدن آن..... ۶

۳/۶. اشکال: مادی بودن ادراک، به دلیل مادی بودن خاستگاه آن (تأثیر و تأثر ماده خارجی و ماده مغز)..... ۶

۳/۶/۱. تفاوت فعالیت‌های مغز با ادراک، مانع تسری خواص ماده به ادراک..... ۶

۳/۷. اشکال: تغایر میان علم و واقعیت خارج، به دلیل پیدایش ادراک از نسبت واقعیت و اجزاء مغز..... ۶

۳/۷/۱. وحدت ادراک و واقعیت خارج در ماهیت و تفاوت در وجود..... ۷

۳/۸. اشکال: وجود بعضی از خواص ماده، مانند زمان، در ادراکات..... ۷

۳/۸/۱. زمانی نبودن ادراک، به دلیل مبتنی بودن زمان بر تعریف حرکت و متحرک نبودن ادراک..... ۷

۳/۸/۲. همانندی علم حضوری با ادراکات در زمانی نبودن و نداشتن خواص ماده..... ۷

۳/۸/۳. اتحاد واقعیت علم و واقعیت معلوم در علم حضوری..... ۷

۳/۹. اشکال: مادی بودن خاصه روحی سلسله اعصاب و مغز، از راه تبدیل کمیت به کیفیت در مغز..... ۷

۳/۹/۱. تفاوت ادراکات با روان، یا همان خاصه سلسله اعصاب و مغز..... ۷

۴. جمع‌بندی: مادی نبودن علم و ادراک و تقسیم علم به حضوری و حصولی..... ۸

## عنوان کلی: اثبات واقع‌نمایی علم برای نفی سفسطه (با تعریف جدید آن)

### ۱. ضرورت بحث از واقع‌نمایی علم، به دلیل تعریف سفسطه به نفی «علم مطابق واقع»

سخنی که در این مقاله خواهیم راند مربوط به علم ادراک بوده و بمنظور کنجکاوی از هویت و سنخ واقعیت وی می‌باشد (۱) و همانا گفتگو در عقاید سفسطه و ایده آلیسم (مقاله ۲) بود که طرح اباحت علم هویت علم اندازه واقع نمائی علم ارزش معلومات خطای علم پیدایش کثرت در علوم اختلافات خانوادگی علم را در پی مقاله دوم ایجاب می‌کرد و گر نه این گفتگو در فلسفه از نقطه نظر سوق برهان از بسیاری از مباحث متاخرتر است.

### ۲. خصوصیات ادراک، کیفیت پیدایش و واقع‌نمایی آن

#### ۲/۱. بیان تمثیلی تفاوت نظر استقلال‌ی به ادراک، با نظر به آن به عنوان حاکی از خارج

##### ۲/۱/۱. نظر اول: نگاه به تصویر به عنوان حاکی از واقعیت خارجی

تمثیل فرض کنید قطعه عکسی را به درازای ۱۴ سانتیمتر و پهنا ۸ سانتیمتر در دستتان گرفته و به تماشای وی که مشتمل بیک منظره و بساط یک خانواده چند تنی است پرداخته‌اید. دریاچه‌ایست که آب زلال وی مانند نقره خام رویهم چیده شده و با امواج چین‌چین خود اهتزاز پر نشاط هوا و وزش نرم نسیم را حکایت می‌کند پهلوی این دریاچه چمنی نغز با درختانی سرسبز که جسته‌جسته در گوشه و کنار مرغزار خودنمایی کرده و با جامه‌های زیبای خود در رهگذر نیم بهاری می‌آزند و می‌نازند و می‌نوشند و می‌پاشند نمای افقی این منظره که در حدود پانزده کیلومتر می‌باشد منتهی به کوهستانی است که قله‌های وی مانند دندان‌های شانه صفا کشیده و منظره را مانند یک تابلو نقاشی که در کنار کودکی قرار گیرد در دامنه خود گسترده و قله‌های سر بلند وی پشت سر هم صفا کشیده و سرگرم تماشا می‌باشند. در یک گوشه این چمن بساطی پهن شده و مردی که سیمای وی تقریباً چهل سال را نشان می‌دهد با بچگانی چند که قرائن مهر و عطف‌ت شهادت می‌دهد که فرزندان خودش می‌باشند نشسته و طبقی از سیب در برابر دارند. در این حلقه که تشکیل یافته یکی سرگرم خوردن سیبی است که در دست دارد و یکی سیب خود را می‌بوید و یکی با اینکه سببی در دست گرفته مانند بوته گلی به کنار پدر یازیده و باز هم سیب می‌خواهد و یکی با اینکه محرومیتی ندارد در صدد است خود را روی طبق انداخته و دیگران را محروم سازد کشمکش است. این یک نظری است که نظر اول می‌نامیم.

##### ۲/۱/۲. نظر دوم: نگاه به تصویر به عنوان پارچه‌ای با لکه‌هایی از رنگ

دوباره بهمین قطعه عکس برگشته و خواهید دید که یک پارچه مقوای سفیدی است که لکه‌های سیاهی در سطحش قرار گرفته و با اشکال مختلفی برخی نسبتاً بزرگ و برخی نسبتاً کوچک و برخی نسبت به برخی دور یا نزدیک یعنی فواصلشان نسبتاً بزرگ یا کوچک می‌باشد و بس و این نظر دیگری است که نظر دوم می‌نامیم.

##### ۲/۲. ناممکن بودن قرار گرفتن واقعیت خارجی در ظرف ادراک

اکنون اگر از شما پرسند که آیا این منظره پهناور با همه خصوصیات آن که توصیف شد و البته هر چه بیشتر تماشا کرده و تعمق نمائید معلومات تازه‌تری دستگیرتان خواهد شد واقعا در دست شما بوده و در این سطح ۱۴ در ۸ سانتیمتر گنجیده و در وی می‌باشد چه پاسخی خواهید داد البته خواهید گفت نه. هیچگاه یک منظره پانزده کیلومتری با محتویات زیاد خود با همه طول و عرض و عمق و مسافتهای مختلف و خواص جسمی و روحی گوناگون که در وی پیدا است نمی‌تواند در یک صفحه ۱۴ ضرب در ۸ بگنجد و هم نمی‌توان گفت. بلکه این عکس منظره را نشان می‌دهد و گر نه روی صفحه مقوا بجز لکه‌های سیاه و سفید چندی که دوربین عکاسی تهیه کرده دیگر چیزی نیست بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا)

##### ۲/۳. پیدایش ادراک از طریق تأثیر واقعیت ماده در سلسله اعصاب و مغز، به دلیل تجربه

برگردیم بسوی مقصد اصلی مشاهده (۱) و تجربه بما اثبات کرده‌اند که هنگام استعمال حواس در نتیجه تأثیری که واقعیت ماده در

سلسله اعصاب و مغز ما می‌کند عکس‌العملی مادی در ما پیدا می‌شود که با بکار انداختن حاسه پیدا شده و با از کار بازداشتن حاسه از میان می‌رود و مقارن این حال چیزی را بنام ادراک می‌یابیم.

## ۲/۴. غیرمادی بودن ادراک، به دلیل عدم انطباق خواص ماده بر آن

۲/۴/۱. عدم امکان جا شدن تصویر با همه خصوصیات خود در اعصاب و مغز، علت عدم حضور

### ادراک در اعصاب و مغز

هیچگاه نمی‌توانیم بپذیریم که این منظره پهناور جهان با همه خصوصیات شگفت‌آوری که دارد با همه خطما و سطحها و جسمهای یک پارچه و صاف متصل واحد که از وی بما جلوه می‌کند در یک پارچه ماده ناچیز عصبی یا مغزی که اجزای جدا از هم و متراکم که بالاخره از مجموع بدن ما کوچکتر است گنجیده و جای گرفته باشد.

۲/۴/۲. خطای حواس حاکی از تفاوت ادراک با واقعیت خارج، علت عدم حضور ادراک در

### خارج

و از طرف دیگر اختلافاتی که هنگام بکار انداختن حواس خطای حواس در محسوسات می‌بینیم نخواهد گذاشت که بگوئیم واقعیت جهان مادی خارج از خودمان را در جای خودش ادراک نموده و نائل می‌شویم. پس این صورت ادراکی نه در ماده ما جایگزین است و نه در ماده خارج از ما. خلاصه بیان چون صورت ادراکی ما خواص عمومی ماده انقسام عدم انطباق بزرگ بکوچک را ندارد مادی نیست.

۳. بیان اشکالات مادیون (سوفسطائیان جدید) به واقع‌نمایی علم و پاسخ به آنها

۳/۱. اشکال: حضور ادراک در مغز در مقیاسی کوچک‌تر و امکان تطبیق آن به خارج با ضرب کردن

### مقیاس آن در یک ضریب نسبی

اشکال ممکن است در بیان گذشته خرده‌گیری نموده و بگوئید ادراک همان خاصه مادی است که در سلسله عصب یا مغز حاصل می‌شود و موضوع بزرگی و کوچکی و دوری و نزدیکی را کاوشهای عملی حل کرده علم امروزه عقیده دارد به اینکه دستگاه ادراک بصری یک دستگاه دقیق عکاسی بیش نیست و همه اشعه در نقطه زرد چشم گرد آمده و ابصار محقق می‌شود (۱) و ما بجز همان نقطه چیزی نمی‌بینیم چیزی که هست از کوچکترین جزئی که در این نقطه مشاهده می‌کنیم بقیه اجزاء را اندازه می‌گیریم و از نسبت و فواصل اجزاء بزرگتری و کوچکتری نسبی بدست می‌آید و البته در این مرحله اختلاف کیفیات دیگر از قبیل سایه‌ها و مانند آنها نیز مؤثر است تا اینجا اختلافات نسبی مؤثر می‌باشد و چون با رؤینهای دیگری حجم باصره خود را تقریباً با بدن خود و بدن خود را با جسمهای خارج از خود اندازه گرفته‌ایم از این روی میدانیم که تقریباً نسبت حاضره را تا چه اندازه باید بزرگ نمود تا بحقیقت نزدیک شده و انطباق پذیرد و در نتیجه هنگام رؤیت خارج بانضمام این افکار جهان پهناوری را تحت ابصار می‌آوریم و می‌پنداریم که شخص این ابصار با این بزرگی را درک می‌کند.

۳/۳/۱. عدم انطباق خواص مادی بر ادراک، به دلیل ضمیمه شدن روابط تصدیقی با آن

پاسخ بیان گذشته ما متکی به انکار این حقایق علمی نبوده بلکه سخن ما متوجه هدف دیگری است و آن اینست که مدرک ما به ضمیمه روابط تصدیقی و فکر نامبرده یک واحد را تشکیل داده و چیزی را بوجود می‌آورد که بقول اشکال کننده پندار است و این پنداشته ما با خواص عمومی ماده تطبیق نمی‌کند در عین حال که پدیده‌ای که در نقطه زرد یا مغز است دارای خواص مادی است.

۳/۳/۲. عدم انطباق خواص مادی بر ادراک، به دلیل غیرقابل انقسام بودن ادراک

گذشته از اینکه همین روابط تصدیقی این او است این چنان است قابلیت انقسام را ندارد و اگر چنانچه یک خاصه مادی و جایگیر در مغز بود و با انقسام مغز منقسم بود و از این روی این خصوصیات را به اشعه مجهوله یا امواج نامرئی نیز نسبت نمی‌توان داد زیرا بالاخره همه مادی بوده و حکم ماده را دارنک

۳/۲. اشکال: خواص ماده در ادراک موجود است، ولی دیده نمی‌شود، مانند خواص ماده در خط،

### سطح و جسم که دیده نمی‌شود

اشکال (۲) ما در مورد خط و سطح و جسم خواص ماده را نمی‌بینیم و ندیدن غیر از نداشتن است گاهی که خط و سطح و جسم را متصل واحد می‌بینیم اجزاء ماده را دیده و فواصل خلاء را نمی‌بینیم نه اینکه دیده باشیم فواصل نیست آنگاه می‌پنداریم چیزهایی بی خواص ماده موجود شده‌اند.

### ۳/۲/۱. پیدایش ادراک حاصله از خط، سطح و جسم در ظرف ادراک، بدون خواص ماده

پاسخ در صحت این بیان سخنی نداریم ولی بخلاف انتظار شخص اشکال کننده نتیجه این بیان نفع ما است ما خط و سطح و جسم را بی شکاف می بینیم پس در ظرف ادراک ما سطح و خط و جسم بی شکاف موجودند (۱) و عبارت دیگر که شخص اشکال کننده بیشتر می پسندد ما در مورد ادراک خط و سطح و جسم می پنداریم چیزهایی بی خواص ماده موجود شده اند یعنی در ظرف پندار ما چیزهایی بی خواص ماده موجود شده اند و این چیزها موجودند زیرا خط و صواب و پندار و حقیقت مفاهیمی هستند نسبی و قیاسی پندارهای ما هنگامی که با خارج سنجیده شود پندار و پوچ است و اگر نه حقیقتی است از حقایق.

### ۳/۲/۲. همانندی خواص روحی، یعنی علم حضوری، با ادراکات حسّی، در نداشتن خواص ماده

این سخن را که در مورد محسوسات با حواس ظاهره گفتیم در مورد خواص روحی مانند اراده و کراهت و حب و بغض و علم و تصدیق وجدانیات باصطلاح منطق نیز صادق و قابل تطبیق است زیرا ما این پدیده ها را آشکار و بی تردید در خودمان مشاهده می نماییم در حالی که خواص عمومی ماده را از قبیل انقسام و تحول در دست دقت شود ندارند پس اینگونه پدیده های نفسانی نیز مادی نخواهند بود.

### ۳/۲/۳. همانندی مدرکات کلی عقلی، یعنی معقولات ثانیه، با ادراکات حسّی، در نداشتن خواص ماده

و نیز این سخن را در مورد یک دسته دیگر از ادراکات مدرکات کلیه عقلیه باصطلاح فلسفه نیز می توان اجراء کرد زیرا معانی کلیه با یک سلسله اوصاف و خواصی مقارنند که در ماده ممتنع الوقوع هستند اگر چه در عین حال به ماده به نحوی انطباق دارند مانند مفهوم انسان کلی که بهر انسان خارجی صادق است با این همه در ماده انسانی که بهر انسان قابل تطبیق باشد نداریم زیرا هر انسان که در خارج می باشد شخصی است که بغیر خود قابل تطبیق نیست. این معانی کلیه کلی و ثابت و مطلق می باشد و در جهان ماده موجودی با این صفات نداریم و هر چه هست شخصی و متغیر و مقید می باشد پس این سلسله از مدرکات را نیز مجرد از ماده باید شمرد

### ۳/۲/۴. تفاوت علم (با مصادیق سه گانه آن) با حیثیت تغیر و تحوّل در خارج

برهان دیگر در مورد علم تنها یک نگاه کافی است اگر باریک بینی کرده و با وجدان صاف بیازمائیم خواهیم دید صورت علمی و تغیر با هم هیچگونه سازش ندارند و عبارت فلسفی حیثیت علم غیر از حیثیت تغیر و تحول می باشد و با توجه به اینکه موجود مادی عین تغیر و سیلان است باید قضاوت کرد که سنخ علم غیر از سنخ ماده است. اگر چنانچه برای باریکی این نکته ذهنتان آماده دریافتش نباشد ممکنست حالات مختلفه علم و ادراک را مانند معرفت و تذکر شناختن و به یادافتادن در این باب بسنجید چیزی را که ادراک کرده ایم و دوباره ادراک می کنیم می فهمیم که مدرک در حال دویمی همان خود مدرک اولی ما است (۱) و همچنین چیزی را که ادراک نموده و سپس فراموش کرده یا غفلت می ورزیم و دوباره به یادش می افتیم همان اولی به یادمان می آید اگر چنانچه مدرک ما در هر دو حال یک واحد حقیقی نبوده و ثبات و بقائی که حافظ عینیت است نداشت تحقق معرفت و تذکر معنی نداشت با اینکه معرفتها و تذکرها بی با مرور هفتاد سال یا کمتر و بیشتر داریم که در ظرف این مدتها اعصاب و مغز با همه محتویات مادی خود چندین بار تا آخرین جزء مادی خود تغیر و تبدیل یافته اند.

### ۳/۳. اشکال: وجود تغیر در ادراکات و عدم توجه به آن، علّت انکار این تغیر

اشکال (۱) دانشمندان مادی با این استدلال پاسخ میدهند که تبدلاتی که در مغز مثلاً انجام می گیرد تدریجی و دقیق است و دستگاه ادراک به دریافتن وی قادر نیست و از طرف دیگر در نهایت سرعت جزء جای جزء نشسته و خاصه جزء تازه که مشاکل خاصه جزء کهنه می باشد بجای خاصه در گذشته قرار می گیرد که قوه مدرکه نمی تواند ضبط کند و از این روی می پندارد که تازه خود کهنه می باشد چنانکه اگر آب صافی در مجرّاتی تراز و بی مقاومت بگذرد و شما عکس خود را در سطح آب تماشا کنید عکس به چشم شما ثابت خواهد نمود در حالی که حقیقتاً در هر لحظه یک عکس تازه می بینید و تمیز نمی دهید تبدل مدرکات را بهمین قیاس باید تصور کرد.

### ۳/۳/۱. تفاوت تغییرات مغز با تغیر در ادراک، به دلیل ثبات مفاهیم

پاسخ چنانکه در پاسخ اشکالات گذشته گفته شد ما نمی خواهیم انجام گرفتن یک عمل فیزیکی را در مغز انکار نمائیم یا تحول و تغیر را از ماده و مادیات نفی کنیم بلکه سخن ما فقط مربوط به مفهوم یک جمله است و آن این است ما می پنداریم این تازه همان کهنه است در ظرف این پندار تازه و کهنه یکی هستند و این وحدت با مادیت ادراک نمی سازد و البته چنانچه گفته شد این ادراک نسبت بخارج میتواند خطا و پوچ بوده باشد نه پیش خود و در ظرف خود.

### ۳/۴. اشکال: ثبات ادراکات و تغیر در خارج، علّت عدم کارآیی ادراکات

بنا بعقیده این دانشمندان تحقق تصدیق مقابل تصور در جهان امکان پذیر نباید باشد زیرا هنگامی که ذهن ما موضوع را فرض کرد تارفت محمول را آورده و بار کند موضوع بواسطه تحول از میان رفته و موضوع تازه جایگزین او خواهد بود. هیچ پاسخی به هیچ پرسشی هیچ ابطالی به هیچ اثباتی هیچ ذیلی به هیچ صدری ارتباط نخواهد داشت

## ۳/۴/۱. بدهت کارآیی علم در خارج، به دلیل پذیرش وجدان

البته هیچگاه وجدان سالم زیر بار اینگونه تشکیک و سفسطه نخواهد رفت.

## ۳/۵. اشکال: سوار شدن ادراک بر مغز دارای تغییر، علت متغیر بودن ادراکات و تصور ثبات برای آن

اشکال ممکنست گفته شود که ذهن ما و فکر ما از آنجا که خودش نیز خاصیت مغزی و با مدرک خود هم لنگه بوده و هر دو با هم سوار ماده مغز می‌باشند از جهت سرعت حرکت و تحول با مدرک خودش مساوی است و پیوسته مدرک خود را ثابت می‌انگارد چنانکه اگر دو جسم را با حرکت متشابه فرض کنیم که از جهت و سرعت حرکت با هم مساوی بوده باشند نسبت بهم دیگر تغییر پیدا نکرده و در یک حال ثابت خواهند ماند.

## ۳/۵/۱. واقعیت داشتن سکون نسبی میان ادراک و مغز، دلیل ثابت شدن و غیر مادی شدن آن

پاسخ سخن ما در موضوع همین پندار و انگاشته همان است که در پاسخهای گذشته گفتیم و گذشته از آن در مورد دو حرکت متشابه برای این سکون نسبی اگر واقعیتی قائل نشویم تأثیری ندارد و اگر واقعیتی قائل شویم در جهان خارج از ما یک موجودی ثابت پیدا خواهد شد که خاصه تغییر ماده را ندارد و این اشکالی است بر مادیین نه بر ما.

## ۳/۶. اشکال: مادی بودن ادراک، به دلیل مادی بودن خاستگاه آن (تأثیر و تأثر ماده خارجی و ماده

مغز)

اشکال یا تقریر نظر مادیین

( این دانشمندان می‌گویند در جهان طبیعت تأثیر یک طرفی بحکم آزمایشهای علمی موجود نیست و هر مؤثر متاثری را می‌خواهد که عینا در وجود اثر ذی دخل بوده باشد و بهمین لحاظ مؤثر هم هست پس اثر پیوسته با شرکت طرفین حاصل شده و فرزند زائیده مجموع پدر مادر مؤثر و متاثر مادی خود می‌باشد پس ادراک حسی نیز نتیجه تأثیر متقابل ماده خارج و سلسله اعصاب یا مغز می‌باشد که در پدیده‌های زنده و من جمله انسان یافته می‌شود و چنانکه تأثیر اعصاب یا مغز بی وجود ماده خارجی معنی ندارد و همچنین تأثیر ماده خارجی بی تأثر اعصاب یا مغز معنی ندارد همچنان تأثیر و تأثر ماده خارجی و اعصاب یا مغز بی تولد و پیدایش اثری مادی در سلسله اعصاب یا مغز که ترکیب مخصوصی از ماده می‌باشد معنی ندارد و بالعکس و از این روی فکر و ادراک که پیر و این تأثیر و تأثر پیدا می‌شود یک خاصه مادی خواهد بود که در مغز مثلا پدید می‌آید.

و چون مغز خاصیت تولید را دارد میتواند از فکر خود همان خاصه مادی تازه متاثر شده البته این تأثیر دویم نیز بطور جبر و پیرو تأثیر طبیعت و محیط خواهد بود فکرهای تازه که اعصاب توانائی گرفتن آنها را از خارج نداشت تولید کند میتواند علم به علم بهم رساند معلومات معنوی و روحی پیدا کند قوانین کلیه در طبیعت مانند قانون علیت و معلولیت کشف نماید معلومات حسی هر یک از حواس را دیگری مبدل سازد اینها اقسام مختلفه افکار و ادراکاتی هستند که پشت سر هم تدریجا زائیده مغز بوده و هویتی جز اینکه خاصیت مادی ترکیب مخصوص ماده مغز هستند ندارند.)

## ۳/۶/۱. تفاوت فعالیت‌های مغز با ادراک، مانع تسری خواص ماده به ادراک

پاسخ ( ما از این بیان که خلاصه آن انجام یافتن یک عمل فیزیکی است در انسان در موقع ادراک حتی یک جمله را نمی‌خواهیم انکار نمائیم چیزی که هست نظر این دانشمندان را به مثالی که در آغاز مقاله و دو نظری که در ذیل آن آوردیم باید جلب کرد و پرسید که این بیان کدام یک از دو نظر نامبرده را میتواند تامین کند.

زیرا نظر دویم ب فکر و ادراک قابل انطباق نیست و نظر اول که ب فکر و ادراک قابل انطباق است با این بیان قابل انطباق نیست بسیار شگفت آور است این دانشمندان مورد نزاع را از بیخ فراموش کرده البته این فراموشی به فراموشی عمدی نیز بی شباهت نیست و مورد قبول و تسالم راهی به رخ خصم می‌کشند. (۱)

کسی نمی‌خواهد بگوید هنگام ادراک در انسان خواص مادی مربوط موجود نمی‌شوند.

کسی نمی‌خواهد بگوید جانوران زنده و منجمله انسان هنگام ادراک و فکر سلسله اعصاب یا مغز را بکار نمی‌اندازند و اگر کسی بگوید نفس بعد از مفارقت بدن باقی و با ادراکات خود ادامه می‌دهد سخنی است که اساسا دخلی با این گفتگو ندارد چنانکه خواهد آمد انشاء الله. ولی این حقیقت را نیز نمی‌شود نادیده انگاشت که ادراکات و افکار پهناور ما با اینکه هیچکدام از خواص ضروری ماده را مانند اجزاء انقسام تحول شخصیت ندارند چگونه می‌توانند مادی بوده باشند و چگونه می‌توان گفت مگر ما هر حقیقتی را با خواص ضروری وی اثبات نمی‌کنیم.

گذشته از این اگر راستی مدرک یا ادراک ما همان لکه‌های سیاه و سفید عکسی بود مطابق نظر دویم مثال صدر مقاله که در چینه‌های مغز یا لاهای اعصاب مر تسعم می‌شوند چگونه می‌توانستیم این واقعیت‌های خارجی را توی آنها پیدا کنیم یا از یک راهی بانها پی ببریم (۲) چنانکه منظره‌ای را که عکسی با همه خصوصیاتش نشان می‌دهد اگر از خارج ندیده و تهیه نکرده باشیم ممکن نیست در میان لکه‌های سیاه و سفید عکس پیدا کنیم.

## ۳/۷. اشکال: تغایر میان علم و واقعیت خارج، به دلیل پیدایش ادراک از نسبت واقعیت و اجزاء مغز

اشکال یا تقریر ( این دانشمندان می‌گویند نظر به فورمول زیر از پذیرفتن مغایرت میان علم و واقعیت خارج ناچاریم. اگر معلوم را که جزئی از واقعیت خارج است فرض کنیم و جزئی از مغز را که از تأثیر معلوم متاثر است فرض کنیم اثر که فکر و ادراک می‌باشد با اب مساوی بوده و هیچگاه مساوی آنها و یا مساوی ب تنها نخواهد بود.

### ۳/۷/۱. وحدت ادراک و واقعیت خارج در ماهیت و تفاوت در وجود

پاسخ معلوم را و جزء مغزی را ب و اثر مادی مفروض را ک و صورت علمیه را ج فرض می‌کنیم فورمول مزبور وقتی میتواند درست بوده باشد که ج ک اثبات شود و گر نه ارزشی نخواهد داشت.  
و خلاصه این مطلب بلسان فلسفی اینست که موجود ذهنی با موجود خارجی در ماهیت یکی هستند نه در وجود و آنچه محال است اتحاد دو موجود مستقل در وجود است نه اتحاد دو وجود در ماهیت با اختلاف در وجود که یکی وجود خارجی منشاء آثار بوده باشد و دیگری وجود ذهنی غیر خارجی غیر منشاء آثار.)

### ۳/۸. اشکال: وجود بعضی از خواص ماده، مانند زمان، در ادراکات

اشکال > صورت علمی یا فکر و ادراک اگر چه برخی از خواص ماده را مانند انقسام و تغیر ندارد ولی برخی دیگر را دارد زیرا افکار و ادراکات ما زمانی هستند و وی از خواص ماده می‌باشد.

### ۳/۸/۱. زمانی نبودن ادراک، به دلیل مبتنی بودن زمان بر تعریف حرکت و متحرک نبودن ادراک

پاسخ این سخنی است که بعضی از دانشمندان روان شناس نیز تصریح کرده‌اند و نظر به اینکه این دانشمندان از هویت زمان بحث کافی نمی‌کنند با این اشتباه مواجه شده‌اند.  
زمان چنانکه در مقاله‌های آینده روشن خواهد شد مقدار حرکت است. و عبارت ساده‌تر ما حرکتی را که با سرعت و بطور معین اخذ کرده و نسبت به سایر حرکات مقیاس قرار دادیم زمان می‌نامیم پس زمان بی حرکت نخواهد بود چنانکه حرکت نیز بی ماده و ماده بی خواص ضروری ماده نخواهد بود.  
اگر چنانچه ادراک ما زمانی بود ناچار خواص دیگر ماده را نیز داشت و کسی که می‌پندارد ادراک و فکر ما زمانی است میان عمل فیزیکی که در مغز مثلاً انجام می‌گیرد و میان حقیقت ادراک و فکر خلط می‌نماید چنانکه دانشمندان مادی پیوسته این خلط و اشتباه را می‌کنند.  
شما صورت علمی را که در یک ساعت معین از زمان از راه حواس بدست می‌آورید یک اثر مادی در سلسله اعصاب یا مغزتان پیدا می‌شود که پیش از آن و پس از آن قابل پیدایش نیست ولی حقیقت همان ادراک مقید بان زمان معین نیست به گواه اینکه همان صورت ادراکی را با حفظ عینیت در زمانهای مختلف می‌توانید ادراک کنید در حالی که یک موجود زمانی در دو زمان بیک واقعیت باقی نمی‌ماند

### ۳/۸/۲. همانندی علم حضوری با ادراکات در زمانی نبودن و نداشتن خواص ماده

تتمیم اصل مقصد > سخنانی که در مادی نبودن ادراکاتی که بحواس و مغز منسوب هستند گفته شد در یک مورد دیگر نیز جاری می‌باشد و آن مورد علم بنفس است.  
هر یک از ما > چنانکه تجربه و قرائن نشان می‌دهد موجودات زنده دیگر نیز همین حال را دارند > شعور به خویشتن من دارد مشاهده می‌کند عینا که چیزی است که قابل انطباق به هیچ عضوی و خواص عضوی نیست زیرا با زیاده و نقیصه اعضاء تفاوت نمی‌کند و با اختلاف سنین عمر و تحلیل رفتن قوا تغییر نمی‌پذیرد جز اینکه کاملتر و روشن تر می‌شود و گاهی می‌شود که یک یا چندین عضو و گاهی همه بدن فراموش می‌شود ولی خویشتن فراموش شدنی نیست. مشاهده می‌کند که از آن دمی که میتواند از روزهای گذشته خود به یاد آورده و این حال شهودی خود را متذکر شود باید باین نکته متوجه بود که این تذکر غالباً با تذکر یک سلسله افعال یا حوادث همراه است که زمانی هستند و گر نه من که مشاهده می‌شود قابل انطباق به زمان حتی بحسب تصور نیز نیست پیوسته یک چیز ثابت و غیر متحول مشاهده می‌کرده و کمترین تبدل و تغییری در خود من نمی‌دیده و نمی‌بیند. مشاهده می‌کند چیزی است واحد که هیچ گونه کثرت و انقسام ندارد. مشاهده می‌کند و این از همه بالاتر است اینکه چیزی است صرف و خالص که هیچگونه تحدید نهایی و خلیط در وی موجود نیست و هیچ گونه غیبت از خود ندارد و هیچگونه حائل میان خودش و خودش نیست

### ۳/۸/۳. اتحاد واقعیت علم و واقعیت معلوم در علم حضوری

نتیجه > این بیان نتیجه می‌دهد که علم بنفس مادی نیست و بالاتر از این نتیجه می‌دهد که نفس خودش علم به خودش می‌باشد یعنی واقعیت علم و واقعیت معلوم در مورد نفس یکی است و از اینجا است که فلسفه این نوع ادراک را علم حضوری با ادراکات دیگر مابین شمرده و مطلق علم را بدو قسم تقسیم می‌نماید ۱ علم حصولی ۲ علم حضوری.  
و بزبان فلسفه علم حصولی حضور ماهیت معلوم است پیش عالم و علم حضوری حضور وجود معلوم است پیش عالم. [۱]  
اینجا است که بیان گذشته و فورمول سابق دانشمندان مادی سیمای شگفت‌آوری بخود گرفته و جلوه تماشائی پیدا می‌کند.

### ۳/۹. اشکال: مادی بودن خاصه روحی سلسله اعصاب و مغز، از راه تبدیل کمیت به کیفیت در مغز

اشکال یا تقریر

> دانشمندان مادی می‌گویند تاثرات گوناگون که پیوسته با نهایت سرعت از سلسله‌های اعصاب بمغز وارد می‌شوند از راه تبدیل کمیت به کیفیت خاصیت واحدی تشکیل میدهند که همان خاصه روحی است چنانکه با از کار افتادن حواس یا بیهوشی یا مرگ از کار می‌افتد.

### ۳/۹/۱. تفاوت ادراکات با روان، یا همان خاصه سلسله اعصاب و مغز

پاسخ با تذکر سخنان گذشته ما پاسخ این دعوی روشن است زیرا کسی در صدد انکار یک چنین خاصه مادی مغز نیست این همان

روانی است که روان شناسان نیز بحسب احتیاج بحث محلی در فن خودشان موضوع بحث فرض کرده و قرار داده‌اند سخن در اینست که مشهود یا من قابل انطباق به چنین کیفیت مغزی نیست.

زیرا در هر حال یک پدیده مادی خواص ضروری ماده را باید داشته باشد و اینکه گفته می‌شود گاهی روان و شعور روانی از میان می‌رود ادعائی بیش نیست بلکه برخی اوقات در حال بیهوشی نیز انسان متوجه خود می‌باشد و برخی از اوقات پس از هوشیاری چیزی به یادش نمی‌آید نه اینکه خود را مشاهده می‌کند که خود را مشاهده نمی‌کرد و میان این دو جمله فرق بسیار است.

#### ۴. جمع‌بندی: مادی نبودن علم و ادراک و تقسیم علم به حضوری و حصولی

آنچه در این مقاله بثبوت رسید ۱ علم و ادراک مطلقاً مادی نیست.

۲ علم بر دو قسم است حصولی و حضوری





# فهرست مقاله چهارم



بسمه تعالی

فهرست مقدمه مقاله چهارم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

علم و معلوم\_ ارزش معلومات

تنظیم: روح‌الله صدوق ۸۷/۵/۱

## عنوان کلی: تعریف حقیقت و واقعیت و اثبات دوام مطابقت مفهوم ذهنی با واقعیت خارجی

۱- تعریف حقیقت به قضیه ذهنی که با واقع مطابقت کند

۱/۱- بدیهی بودن وجود فی الجمله حقیقت

۱/۲- تعیین منطق بعنوان میزان تشخیص حقیقت از خطا

۱/۳- بدهت امتناع و اجتماع حقیقت و خطا در یک چیز

۲- تعریف واقعیت به واقع و نفس الامر

۲/۱- متغیر بودن واقعیت و نفس الامر مادی

۲/۲- وجود بعضی واقعیت‌های دائمی در نفس الامر مانند حرکت

۳- دوام مطابقت مفهوم ذهنی با واقعیت خارجی

۳/۱- استثنای اعتباریات از حقایق در دوام مطابقت

۳/۲- اختصاص بحث دوام و توقیت حقایق به حقایق یقینی (نه احتمالی)

۳/۳- امتناع تحوّل و تکامل حقیقت بخلاف امکان توسعه حقیقت (اضافه حقیقتی به حقیقت اول نه

تحوّل حقیقت اول و به تعبیر دیگر از اجمال به تبیین و تکامل طولی عدم تجربی)



بسمه تعالی

فهرست مقاله چهارم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

علم و معلوم\_ ارزش معلومات

تنظیم: روح‌الله صدوق ۸۷/۵/۱

عنوان کلی: بیان چگونگی وقوع خطا در علم با اثبات به عدم وقوع خطا در موضوع و محمول  
(بدلیل مفرد بودن یا تصور بدون تصدیق بودن آن دو) و حکم (بدلیل حضوری بودن آن) و سرایت  
خطابه مرحله تطبیق موضوع به محمول (قرار دادن مابالعرض مکان مابالذات)

- مقدمه: قرارگیری مسئله و علم و معلوم در جرگه و مسائل درجه یک فلسفه بدلیل انحصار رسیدن به معلوم از طریق علم .. ۳
- ۱- انطباق علم به معلوم (فی‌الجمله) از خواص ضروریه علم (محال بودن علم بدون بیرون نمائی و بیرون نمائی بدون مکشوف)..... ۳
- ۲- اولین تقسیم علم به تصویری و تصدیقی..... ۳
- ۳- دومین تقسیم علم به جزئی و کلی..... ۳
- ۴- نتیجه: وجود رابطه‌ای حقیقی بین صورت محسوسه، متخیله و کلی..... ۴
- ۵- نتیجه: اثبات دستیابی به ماهیت واقعی محسوسات فی‌الجمله..... ۴
- ۶- بیان ۱- نسبت و قیاس ۲- وحدت میان مقیس و مقیس‌علیه ۳- حکم (این همانی) بعنوان شروط اساسی در صواب و خطا..... ۴
- ۷- سرایت خطا به مرحله تطبیق موضوع به محمول..... ۵



بسمه تعالی

فهرست مقاله چهارم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

علم و معلوم\_ ارزش معلومات

تنظیم: روح‌الله صدوق ۸۷/۵/۱

**عنوان کلی: بیان چگونگی وقوع خطا در علم با اثبات به عدم وقوع خطا در موضوع و محمول  
(بدلیل مفرد بودن یا تصور بدون تصدیق بودن آن دو) و حکم (بدلیل حضوری بودن آن) و سرایت  
خطابه مرحله تطبیق موضوع به محمول (قرار دادن مابالعرض مکان مابالذات)**

مقدمه: قرارگیری مسئله و علم و معلوم در جرگه و مسائل درجه یک فلسفه بدلیل انحصار رسیدن به معلوم از طریق علم

۱- انطباق علم به معلوم (فی الجمله) از خواص ضروریه علم (محال بودن علم بدون بیرون نمائی و بیرون نمائی بدون مکشوف)

۱/۱- بیان چگونگی وقوع خطا با توجه به کاشفیت علم بعنوان موضوع این مقاله

## ۲- اولین تقسیم علم به تصویری و تصدیقی

۲/۱- تعریف علم تصویری به علمی که مشتمل بر حکم نیست مانند صور ادراکی انسان تنها

۲/۲- تعریف علم تصدیقی به علمی که مشتمل بر حکم است مانند صورت ادراکی چهار بزرگتر از سه است

۲/۳- توقف حصول علم تصدیقی بر تصویری

## ۳- دومین تقسیم علم به جزئی و کلی

۳/۱- تعریف کلی به آنچه قابل انطباق به بیشتر از یک فرد باشد

۳/۲- تعریف جزئی به آنچه قابل انطباق به بیشتر از یک واحد نیست

۳/۳- توقف علم کلی به تحقق علم به جزئی (وجود یک نوع رابطه میان آن دو)

۳/۴- متساوی بودن نسبت کلی به جزئیات خودش و غیر آنها در صورت نبود رابطه‌ای ثابت میان کلی و جزئیات خودش

۳/۵- اثبات وجود رابطه‌ای ثابت میان صورتهای خیالی و محسوسه بدلیل رابطه ثابت بین کلی و جزئی

#### ۴- نتیجه: وجود رابطه‌ای حقیقی بین صورت محسوسه، متخیله و کلی

- ۴/۱- اثبات مسبوق بودن علم کلی بصورت خیالی و صورت خیالی به حسّی با توجه منشئیت آثار
- ۴/۱/۱- وجود نسبت ثابتی بین صورت محسوسه و متخیله و معقوله (کلی) هر چیزی
- ۴/۲- منتهی شدن همه معلومات و مفاهیم تصویری به حواس با توجه به انحصار مفاهیم تصویری به:
- ۱- آنهایی که مستقیماً همان محسوس است ولی با وجودی تازه (ذهنی) و دارای تشخیص و تغییر (صورت محسوسه)
  - ۲- آنهایی که تشخیص دارد ولی ثابت است (صورت متخیله)
  - ۳- آنهایی که تنها ماهیت را داراست و تشخیص و تغییر ندارد (مفهوم کلی)

#### ۵- نتیجه: اثبات دستیابی به ماهیت واقعی محسوسات فی الجمله

- ۵/۱- اشکال: چرا با وجود نیل به واقعیت واقعی اشیاء باز خطا و اختلاف در حسّ است؟
- ۵/۲- اثبات خطاهای قوای حسّی، مخیله و عقلی با تکیه به بداهتها
- ۵/۲/۱- تغایر واقعیت و حقیقت و دخالت تأثیر خارج در ادراک
- ۵/۲/۲- تعریف صواب به کثیرالمطابقه و خطا به کثیرالمغايرة نزد مادیون
- ۵/۲/۳- اشکال به صحت و غلط نسبی با تکیه به اطلاق نسبیّت
- ۵/۲/۴- اشکال به تغییر علم با تکیه به ثبات تغیر

#### ۶- بیان ۱- نسبت و قیاس ۲- وحدت میان مقیاس و مقیاس علیه ۳- حکم (این همانی) بعنوان شروط اساسی در صواب و خطا

- ۶/۱- عدم وجود خطا در مرتبه عمل طبیعی اعضای حاسه به دلیل تأثیر قوای حاسه از خارج بدون وجود حکم
- ۶/۱/۱- عدم وجود خطا در مرتبه انجام یافتن ادراک حسّی بدلیل عدم تطبیق و سنجش
- ۶/۱/۲- عدم وجود خطا در مرتبه حکم پیش از تطبیق به خارج
- ۶/۲- استدلال بر عدم خطا در حکم
- ۶/۲/۱- صغری: خارجی بودن فعل حکم و حضوری بودن آن
- ۶/۲/۲- کبری: وجود خطا و صواب مطلق با تکیه به اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است



۶/۲/۳- سرایت خطا خارج از حکم بدلیل حضوری بودن حکم  
۶/۳- عدم خطای موضوع و محمول بدلیل مفرد (بی حکم) بودن آن دو

#### ۷- سرایت خطا به مرحله تطبیق موضوع به محمول

- ۷/۱- بیان تمثیلی از قرار دادن غیر موضوع بجای موضوع
- ۷/۲- بیان تمثیلی از قرار دادن غیر محمول بجای محمول
- ۷/۳- نتیجه: قرار دادن و انتقال مابالا عرض مکان مابالذات



بسمه تعالی

فهرست پاورقی مقاله چهارم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم

علم و معلوم\_ ارزش معلومات

تنظیم: روح‌الله صدوق ۸۷/۵/۱

**عنوان کلی: اثبات اطلاق و ثبات حقیقت (بخلاف تغییر و نسبی بودن واقعیت) با تکیه به بداهت‌های ثابت شده در مقاله‌ی گذشته**

۱- اثبات نسبی بودن حقیقت از نظر مادیون

۱/۱- مقدمه ۱: تعریف احساس به تولید اثری که بدنبال تأثیر از شیء خارجی بر سلسله عصبی وارد می‌شود در نظر مادیون

۱/۱/۱- تغییر دائمی شیئی خارجی (محسوس) و سلسله عصبی و مغز (حس‌کننده) بدلیل اصل بودن تغییر دائمی عالم خارج در نظر مادیون

۱/۲- مقدمه ۲: تعریف حقیقت به تأثیری که حاسه بدنبال تأثیری که از محسوس می‌گیرد، تولید می‌کند در نظر مادیون

۱/۳ نتیجه: نسبی بودن حقیقت و بی‌معنی بودن خطای حواس بدلیل اختلاف حاسه‌ها و تغییر دائمی خارج در نظر مادیون

۲- رد نسبی بودن حقیقت با تکیه به نفس‌الامر و تناقض در صورت حقیقت بودن دو وجود مختلف

۲/۱- احتراز همه (مادیون و غیره) از شکاک خوانده شدن

۳- تغییر و تکامل دنیای خارج بدیهی و مورد قبول همه دانشمندان الهی و مادی است

۳/۱- تقریر محل نزاع بین مادیون و الهیون

۳/۱/۱- سرایت تغییر خارج به ذهن انسان توسط مادیون

۳/۱/۲- رد سرایت خصوصیات خارج به ذهن و بودن ذهن بعنوان مصداق ماهیت معلوم با تکیه به

حمل اولی و حمل شایع



عنوان کلی:

۱- بیان ضرورت بررسی «ارزش علوم و ادراکات برای اثبات تطبیق ادراکات»

۱/۱- ضرورت درونی: بررسی ارزش علوم و ادراکات با واقع

۱/۱/۱- تمییز ادراکات حقیقی به معنای مطابقت با واقع از ادراکات اعتباری و وهمی بوسیله علم فلسفه

۱/۲- ضرورت بیرونی: تعیین ارزش و اعتبار معلومات به عنوان اساسی‌ترین مسئله به علت جدا کردن راه فلسفه ایده-آلیسم و شکاکان از فلسفه رئالیسم و جزمی

۱/۲/۱- محور قرار گرفتن سه مسأله فلسفی «۱- ارزش معلومات، ۲- راه حصول علم ۳- تعیین حدود علم» در فلسفه اروپا و پیچیده بودن مسائل مربوط به علم در فلسفه اسلام، علت ضرورت تحلیل ریشه‌ای در این موضوع

۲- بررسی و تحلیل تعریف «حقیقت» و «خطا و کذب» در اصطلاحات فلسفه اسلامی و دیگر مکاتب فلسفی رئالیسم

۲/۱- تعریف «حقیقت» به قضیه ذهنی مطابق با واقع و نفس الامر فلسفه اسلامی

۲/۲- تعریف «کذب و خطا» به قضیه ذهنی عدم مطابق با واقع و نفس الامر فلسفه اسلامی

۲/۳- تعریف «واقعیت» به واقع و نفس الامر و تعریف «حقیقت» به ادراک مطابق با واقع، در اصطلاحات جدید منطق و فلسفه اسلامی

۲/۴- بررسی و تحلیل تعاریف دانشمندان جدید از «حقیقت» در دیگر مکاتب فلسفی رئالیسم جهت مقابله با اشکالات ایده‌آلیسم

۲/۴/۱- تعریف حقیقت به فکر مورد وفاق تمام اذهان در یک زمان در فلسفه پوزیتیویسم و فلسفه علمی

۲/۴/۲- تعریف حقیقت به فکر تأثیرگذار نیکو در عمل در فلسفه پراگماتیسم

۲/۴/۲/۱- «صحیح بودن»، علت حق بودن علم و قول، نه حق بودن، علت صحیح بودن آن

۲/۴/۳- تعریف حقیقت به فکر مورد تأیید تجربه

۲/۴/۴- تعریف حقیقت به فکر پیدا شده در اثر مقابله و مواجهه با ماده خارجی

۲/۴/۵- تعریف حقیقت به آسان‌تر و سهل‌تر بودن پذیرفتن آن برای ذهن

۲/۴/۶- تعریف حقیقت به فکر هدایت شده با اسلوب علمی

۲/۵- نقد تعاریف دیگر مکاتب فلسفی از حقیقت برای مقابله با ایده‌آلیسم به علت لفظی و اصطلاحی نبودن نزاع میان سفسطه و رئالیسم

۲/۵/۱- نفی ارزش معلومات بر غوطه‌ور شدن در ایده‌آلیسم لازمه تعاریف و تفاسیر جدید از حقیقت در دیگر مکاتب فلسفی

### ۳- اثبات حقیقت فی‌الجمله به علت موجود یک سلسله حقایق بدیهی (فطریات) در اذهان

۳/۱- پی بردن به خطا در ذهن، دلیل بر وجود یک سلسله حقایق مسلمه در نزد سوفسطائیان

۳/۲- تنبیه و توجه در آن به برخورد فطریان و بدیهیات سوفسطائیان، تنها راه برخورد با آنها

۳/۲/۱- ضرورت وجود اصول و مقدماتی بدیهی جهت اقامه برهان و استدلال برای هضم به علت لزوم تسلسل در صورت عدم وجود آن

### ۴- ضرورت نیاز به منطق، جهت تشخیص حقیقت از خطا

۴/۱- بدیهی و مسلم بودن وجود خطا در کوشش‌های علمی و استدلالی

۴/۲- «منطق»، مقیاس و معیار تشخیص حقیقت از خطا

۴/۲/۱- منطق ارسطویی، معروف‌ترین و قدیمی‌ترین اسلوب‌های منطقی

۴/۲/۲- نقد دانشمندان اروپایی از منطق ارسطویی و ادعای تولید منطق جدید بوسیله آن در پی تحوّل جدید اروپا (رنسانس)

### ۵- محال بودن حقیقت و خطا بودن یک امر به علت ممتنع بودن اجتماع نقضین

۵/۱- تحلیل و نقد اصل «وحدت ضدین» در منطق دیالکتیک

۵/۱/۱- نقض اصل «وحدت ضدین» به علت عدم اعتقاد دانشمندان مادی به صحیح بودن و غلط بودن اصول فلسفی و منطقی خود

۵/۱/۲- بیان «جمع خطا و حقیقت در اجزاء یک تئوری با فرضیه بزرگ علمی مشتمل بر چندین واحد فکری»، به عنوان تحلیل درست و قابل قبول و بی‌ربط بودن این تحلیل با اصل «وحدت ضدین»

### ۶- تحلیل «دائمی بودن حقایق» به معنای دوام در مفاهیم و محتویات فکری حقیقی

۶/۱- اشتباه در تحلیل «دائمی بودن حقایق» علت نقد علمی مادیون از این قضیه

۶۱/۱- تحلیل مادیون در «دائمی بودن حقایق» به ثابت بودن موضوع یک فکر حقیقی و مطابق با واقع

۶۲- اذعان به وجود واقعیت‌های متغیر و موقت (مثل امور مادی در عالم) و واقعیت‌های مستمر و دائمی (مثل حرکت) در نفس الامر و واقع در نزد فلاسفه

۶۳- اثبات دائمی بودن مطابقت مفاهیم با واقع به علت مقید نبودن این مفاهیم به زمان

۶۳/۱- ملاک حقیقی بودن مفاهیم، مطابقت آن مفهوم با واقع و نفس الامر خود به قید دائمی و همیشگی

۶۴- عدم وجود شرط «دائمی» برای علوم اعتباری و سائل مربوط به آن

۶۴/۱- دائمی نبودن مسائل اخلاقی و قوانین اجتماعی به علت عدم وجود مصداق خارجی و عینی برای آنها

۶۵- عدم وجود شرط «دائمی» برای «حقایق احتمالی» یا «یقینی نسبی» بدست آمده برای دانشمندان علوم تجربی

۶۶- منحصر بودن شرط «دائمی» برای تعریف حقایق به مطابقت با واقع به خلاف تعاریف دیگر از حقایق

۶۷- عدم امکان تحوّل و تکامل در حقایق به علت دائمی بودن مطابقت آن با واقع

۶۷/۱- تعریف «توسعه تدریجی یا تکامل عرضی» به وارد شدن حقایق متفاوت با حقیقه اول در ذهن عدم امکان مفهوم فلسفی از تکامل حقایق

۶۷/۲- تعریف «تکامل طولی» به وجو اصلاحاتی در یک فرضیه تجربی یا وجود فرضیه جدید متبعین با فرضیه قبلی تجربی

۶۷/۳- اذعان به وجود «تکامل عرضی و تکامل طولی» و محال بودن وجود تکامل به مفهوم و اصطلاح فلسفی

## ۷- بررسی و تحلیل علل یقینی نبودن علوم تجربی با تکیه بر تعریف یقین به علم مطابق با واقع

۷/۱- نتیجه عملی داشتن علوم، عدم دلیل بر صحت یک فرضیه و مطابقت آن با واقع

۷/۱/۱- انطباق با عمل و نتیجه عملی داشتن، تنها دلیل علوم مستند به تجربه

۷/۱/۲- بیان چگونگی به وجود آمدن نتیجه صحیح و موجود از یک امر غلط و موهن

۷/۲- منتهی شدن علوم تجربی به محسوسات و وجود خطا در محسوسات، علت دیگر بر غیر یقینی بودن علوم تجربی

۷/۳- عدم اعتقاد دانشمندان تجربی به وجود قانون علمی ثابت و بدون هیچ‌گونه اشتباه در علوم

۷/۳/۱- اعتقاد مادیون به حقیقی و یقینی بودن فرضیه‌ها و مسائل علوم تجربی و توجیه تغییر و تبدیل فرضیه‌های علمی بوسیله اصل «تکامل حقیقت»

۷/۴- تقسیم مسائل علوم تجربی به مسائل متکی به فرضیه‌های غیرمشهود و منطبق با تجربیات و نتیجه عملی و مسائل خلاصه شده از فرضیه‌های مشهود

۷/۵- بررسی علل یقینی بودن فلسفه در ریاضیات در مقاله پنجم

## ۸- «نسبی بودن» حقیقت و نقد آن با تکیه بر اثبات اطلاق در نفس الامر

۸/۱- دخالت و تصرف درونی (دستگاه ادراکی) و بیرونی (شرایط زمانی و مکانی) در شی ادراک شده (ماهیت اشیاء) علت نسبی بودن «حقیقت» اشیاء براساس مبنای نسبیون

۸/۱/۱- اعتقاد به حقیقی و صحیح بودن هر فکر برای شخص ادراک کننده در مبنای نسبیون

۸/۱/۲- وجود اختلاف در اعصاب انسان‌ها با یکدیگر و وجود حالات مختلف یک فرد، گواه بر صحیح بودن نسبیّت حقایق و ادراکات

۸/۱/۳- تفاوت نسبیون جدید با شکاکان در نتیجه‌گیری از مقدمات فوق

۸/۲- عدم امکان نسبی بودن «حقیقت» به علت وجود ادراک حقیقی نسبت به واقعیت در نفس الامر و واقع

۸/۳- شکاک بودن تمام مکاتب فلسفی قائل به دخالت اعصاب یا خُرد و دستگاه ادراکی از کیفیت ظهور جمیع اشیاء در نزد عقل

۸/۳/۱- انکار ادراکات حقیقی (مدعای شکاکان) لازمه اعتقاد به نسبی بودن حقیقت در نزد نسبیون

۸/۳/۲- وجود تردید در مسائل همه علوم طبیعی، ریاضی و فلسفی لازمه اعتقاد به دخالت دستگاه ادراکی در جمیع معلومات در نزد ماتریالیسم

۸/۴- قابل قبول بودن حقیقت نسبی به معنای حقیقت احتمالی در برخی از علوم

۸/۵- تفاوت میان «نسبیّت» در مباحث فلسفی با «نسبیّت» در مباحث فیزیکی

## ۹- بیان نظریات مکاتب مختلف از «ادراکات حقیقی» (ارزش معلومات)

۹/۱- بیان تاریخی پیدایش سوفیسم و فلسفه جزمی در یونان و تحلیل اجمالی عقاید آنان در حقیقت اشیاء

۹/۱/۱- «برهان» در منطق، وسیله تحصیل «یقین» (ادراک مطابق با واقع) در ادراکات حسّی و عقلی

۹/۲- بررسی و تحلیل مکتب شکاکان به عنوان نوع جدیدی از سوفسطائیان

۹/۲/۱- اعتقاد به تأثیرگذاری عوامل داخلی و خارجی در ادراک ما نسبت به اشیاء علت خودداری از رای «جزمی» در جمیع مسائل در مبنای شکاکان

۹/۲/۲- سوفسطایی بودن شکاکان به علت اعتقاد به عدم امکان پی بردن به حقایق جهان و هیچ در هیچ دانستن عالم

۹/۳- تعریف فلسفه در مکتب قدما فلسفی به «آگاهی به احوال موجودات عینی و خارجی به همان نحو که در واقع و نفس الامر هستند تا اندازه استطاعت بشر»

۹/۳/۱- اثبات محدود بودن استعداد بشر در درک تمام حقایق بی‌پایان جهان با اضافه جمله «تا اندازه استطاعت بشر» در تعریف فلسفه



۹/۴- نسخ شدن اعتقاد به ارزش مطلق معلومات در تحوّل جدید اروپا (رنسانس)

۹/۵- بیان نظریه دکارت به عنوان موسس مکتب عقلیون در اعتقاد به حقیقی و یقینی بودن معقولات به خلاف محسوسات و تجربیات

۹/۵/۱- اعتقاد به تجربه و حسّ به عنوان وسیله‌ای جهت ارتباط انسان با خارج و عدم اعتقاد به کشف حقیقت و مطابقت با واقع بوسیله آنها

۹/۵/۲- منحصر بودن حقیقت و مطابقت با واقع در فطریات و معقولات در نظر دکارت

۹/۵/۲/۱- اعتقاد به حقیقی بودن «شکل، بُعد و حرکت» به عنوان امور معقول و فطری در میان احوال جسم

۹/۶- بیان نظریه حسیون به یقین داشتن به حقیقت محسوسات در امور زندگی دنیوی

۶/۹/۱- یکی بودن عقیده حسیون با عقیده عقلیون در قائل نبودن ارزش نظری و معرفتی برای محسوسات

۹/۷- بیان نظریه کانت درباره ارزش معلومات فلسفه اولی، ریاضیات و طبیعیات

۹/۷/۱- عدم قابلیت قرار گرفتن «فلسفه اولی» به عنوان موضوع علم به علت دارا نبودن شرایط حصول علم در آن

۹/۷/۲- اعتقاد به یقینی بودن «ریاضیات» به علت مخلوق عقل و ذهن بودن موضوعات آنها

۹/۷/۲/۱- «فطرت»، منشاء پیدایش مفاهیم ریاضی

۹/۷/۳- اعتقاد به ادراک امور به نحو اقتضاء ذهن در «طبییات» و عدم نیاز به مطابقت ادراک ذهنی با حقیقت اشیاء

۹/۷/۳/۱- عدم امکان تصور اشیاء بدون ظرف «زمان و مکان»

۹/۷/۴- مخلوق ذهن بودن قوانین کلی علمی و عدم مطابقت آنها به واقع و نفس‌الامر

۹/۷/۴/۱- عدم وجوب قانون رابطه علت و معلول در عالم حقیقت

۹/۷/۴/۲- نفی قانون علیت، مستلزم نفی فلسفه و بطلان جمیع علوم و هم‌ردیف شدن با سفسطه در مبنای فلسفه

۹/۷/۵- اعتقاد قدما در عجز بشر از رسیدن به تمام حقایق بشر از لحاظ کمیت و اعتقاد کانت در عجز بشر از این امر از لحاظ کیفیت

۹/۸- بیان نظریه‌های نری برگسون «اعتقاد به» قوه درون بینی یا شهود باطنی» به عنوان تنها وسیله کشف حقیقت

## ۱۰- بیان تفاوت جنبه نظری ارزش معلومات با جنبه عملی آن

۱۰/۱- اعتقاد فلاسفه به حقیقت و ارزش معلومات و نفی این ارزش در نزد اکثر دانشمندان از لحاظ نظری

۱۰/۲- اعتقاد تمام دانشمندان به ارزش معلومات و نفی این ارزش در نزد سوفسطائیان از لحاظ علمی

۱۰/۳- بی‌اساس بودن برخی از نظریه مادیون به علت عدم توجه به «لحاظ نظری» در نفی ارزش معلومات در نزد اکثر دانشمندان؛ برخلاف لحاظ عملی



**عنوان کلی: اثبات کاشفیت علم از واقع با تکیه بر اثبات عدم وجود خطا در ادراکات**

۱. اثبات ضروری بودن کاشفیت علم از واقع

۲. بررسی چگونگی وجود خطا در ادراکات با توجه به کاشفیت علم از واقع (شهید مطهری)

۳. اثبات فی الجمله ماهیت واقعی محسوسات بوسیله تحلیل پیدایش صور حسّی

۴. تحلیل وجود اختلافات و تخلف (خطا) در حسّ با توجه واقع‌نمایی ماهیت اشیاء بوسیله حواس و کاشفیت علم از خارج



**عنوان کلی: اثبات کاشفیت علم از واقع با تکیه بر اثبات عدم وجود خطا در ادراکات**

**۱- اثبات ضروری بودن کاشفیت علم از واقع**

۱/۱- از مسائل درجه یک فلسفی، بررسی مسأله علم و معلوم

۱/۲- بیان تفاوت بیان سوفسطایی با بیان فلاسفه در رابطه با علم و معلوم

۱/۳- تعریف فی الجمله «معلوم» به مرتبه ترتب آثار و تعریف «علم» به مرتبه عدم وجود آثار در نزد تمام فلاسفه

۱/۴- ضروری بودن فی الجمله کاشفیت علم از معلوم (واقع) به عنوان خواص علم

۱/۴/۱- محال بودن فرض علمی غیرکاشف

۱/۴/۲- محال بودن فرض علمی کاشف بدون وجود مکشوف خارج از خود

**۲- بررسی چگونگی وجود خطا در ادراکات با توجه به کاشفیت علم از واقع (شهید مطهری)**

۲/۱- بیان مغالطه سوفسطائیان در انکار کاشفیت علم از واقع با تکیه بر خطای حواس

۲/۱/۱- صغری: منشأ حسّی داشتن جمیع معلومات و اطلاعات ما نسبت به دنیای خارج (واقع)

۲/۱/۲- کبری: بدیهی بودن وجود خطا در حواس انسان

۲/۱/۳- نتیجه: واقعی نبودن هیچیک از ادراکات و معلومات

**۲/۲- جواب دانشمندان به مغالطه سوفسطائیان در انکار کاشفیت علم از واقع**

۲/۲/۱- بدیهی بودن وجود دنیای خارج از ما در نزد هر کس

۲/۲/۲- دلالت ادراکات حواس بر وجود فی الجمله محسوسات به علت وجود خطا در کیفیت یا ماهیت محسوسات به خلاف وجود آنها

۲/۲/۳- عدم امکان خطا در حسّ به عنوان منشأ اصلی تمام معلومات و وجود خطا در حکم «این همانی»

۲/۲/۴- بالعرض بودن (حقیقی نبودن) وقوع خطا به علت عدم وجود خطا در کار هیچ از قوای ادراکی انسان

۲/۲/۵- حقیقی بودن خطای فرض شده در موارد نامبرده سوفسطائیان به علت نسبی بودن حقایق

### ۳- اثبات فی الجمله ماهیت واقعی محسوسات بوسیله تحلیل پیدایش صور حسّی

۳/۱- تقسیم اولی علم به علم تصویری و تصدیقی

۳/۱/۱- تعریف علم تصویری به علم بدون حکم

۳/۱/۲- تعریف علم تصدیقی به علم با حکم

۳/۱/۳- عدم صورت پذیری علم تصدیقی بودن علم تصویری

۳/۲- تقسیم دومی علم به جزئی و کلی و اثبات مسبوق بودن علم کلی به صور خیالی و مسبوق بودن صور خیالی به صور حسّی

۳/۲/۱- تعریف علم جزئی به عدم قابلیت انطباق به بیشتر از یک واحد و تعریف علم کلی به قابلیت انطباق بر بیشتر از یک فرد

۳/۲/۲- عدم امکان تحقق علم کلی بدون علم به جزئیات به علت وجود نسبت ثابت و غیرقابل تغییر میان این دو

۳/۲/۳- اثبات یک نوع رابطه حقیقی میان صورت محسوسه و مفهوم کلی

۳/۲/۳/۱- بیان علت رابطه حقیقی میان صورت خیالی و صورت محسوسه

۳/۲/۳/۲- عدم امکان درست کردن «مفهوم کلی» بدون در نظر گرفتن و ملاحظه حقیقت منشا آثار آن مفهوم

۳/۲/۳/۳- بیان جایگاه بحث در علم حصولی، بخلاف علم حضوری

۳/۲/۴- عاجز بودن از تصور خیالی در اشخاص فاقد بعضی حواس نسبت به صورتهای حاصله از همان حواس فاقده

۳/۲/۵- وجود نسبت ثابت میان صورت محسوسه و متخیله و معقوله (مفهوم کلی) هر شی

۳/۲/۶- توقف بوجود آمدن «مفهوم کلی» به تحقق تصور خیالی و توقف تحقق تصور خیالی به تحقق صور حسّی

۳/۳- منتهی شدن تمام معلومات و مفاهیم تصویری به حواس

۳/۳/۱- محسوس مستقیم بودن یا محسوس تصرف شده هر مفهوم تصویری

۴- تحلیل وجود اختلافات و تخلف (خطا) در حسّ با توجه واقع‌نمایی ماهیت اشیاء بوسیله حواس و کاشفیت علم از خارج

۴/۱- اثبات تمثیلی وجود خطا در حواس پنجگانه انسان

۴/۱/۱- وجود خطا در صور خیالی و صور معقوله (فکر کلی) به علت منتهی شدن ابزار ادراکات به حس

۴/۲- قوی‌تر بودن اشکال وجود خطا در حواس برای متافیزیسیم به علت اثبات دستیابی فی‌الجمله به واقعیت خارجی، بخلاف ماتریالیسم

۴/۳- تحلیل دانشمندان مادی از وجود خطا در حواس با تکیه بر اثبات وجود خطا و صواب نسبی

۴/۳/۱- عدم امکان ورود واقعیت مطلق در حواس به علت دارا بودن خواص مادی تکامل و تحول

۴/۳/۲- تعریف صواب به «کثیر مطابقه» و خطا به «کثیره المغایره»

۴/۳/۲/۱- صحیح بودن ادراکات حواس در شرایط حاضره زمانی و مکانی و خطا بودن همان ادراک با فرض تغییر شرایط زمانی و مکانی

۴/۳/۲/۲- احتمال اختلاف ادراک حواس سایر جانوران با انسان

۴/۳/۲/۳- احتمال اختلاف ادراکات بدیهی انسان با تغییر مکان زندگی انسان به غیر زمین

۴/۳/۳- بیان نتایج سه‌گانه در تحلیل خطای حواس بوسیله مادیون

۴/۳/۳/۱- الف: دوئیت و تغایر حقیقت با واقعیت

۴/۳/۳/۲- ب: عدم وجود صحیح مطلق و غلط مطلق

۴/۳/۳/۳- ج: قابل تغییر بودن هر حقیقت فرض شده به علت تحول و تکامل عمومی واقعیت ماده

۴/۴- پاسخ نقضی به نتایج سه‌گانه مادیون در تحلیل از وجود خطا در حواس

۴/۴/۱- اذعان به وجود «صحیح مطلق» در نتایج مادیون به علت صحیح مطلق بودن نتیجه «صحیح مطلق نداریم و غلط مطلق نداریم»

۴/۴/۱/۱- اثبات صحیح مطلق در صورت نسبی بودن نتیجه «صحیح مطلق نداریم و غلط مطلق نداریم»

۴/۴/۲- اذعان به وجود «علم ثابت غیر متغیر» به علت غیرمتغیر بودن نتیجه «علم ثابت غیرمتغیر نداریم»

۴/۴/۲/۱- اثبات علم ثابت غیرمتغیر در صورت متغیر بودن نتیجه «علم ثابت غیر متغیر نداریم»

۴/۵- تحلیل فلاسفه متافیزیک از وجود ادراک ناصواب و اثبات عدم وجود خطا در قوای مدرکه انسان

۴/۵/۱- بیان ملاک نامگذاری «صواب و خطا» در ادراکات به مطابقت و عدم مطابقت آن ادراک با خارج

۴/۵/۱/۱- وجود «مطابقت و عدم مطابقت» در ادراکات همانند وجود این مطلب در میان امور خارجی

۴/۵/۲- بیان شروط سه‌گانه موارد «صواب و خطا»

۴/۵/۲/۱- شرط اول: «نسبت و قیاس» به معنای عدم تحقق صواب و خطا در صور ادراکی مفرد و بدون هیچ نسبتی با امر دیگر

۴/۵/۲/۲- شرط دوم: «وحدت میان مقیاس و مقیاس علیه» به معنای عدم تحقق صواب و خطا در صورت عدم وجود هیچ‌گونه وحدت و مخالفت میان مقیاس و مقیاس علیه

۴/۵/۲/۳- شرط سوم: «وجود حکم این همانی» به معنای عدم تحقق صواب و خطا در صورت وجود حکم بر مطابقت

۴/۵/۳- عدم وجود خطا در مرتبه عمل طبیعی حسّ به علت عدم وجود «حکم» در این مرتبه به عنوان یکی از شرایط سه‌گانه وجود خطا و صواب

۴/۵/۳/۱- بیان مکانیزم عمل طبیعی حسّ در برخورد با جسم خارج

۴/۵/۳/۲- اثبات عدم وجود حکم در اثر پیدا شده از برخورد حواس با جسم خارجی

۴/۵/۴- عدم وجود خطا در مرتبه انجام یافتن ادراک حسّ به علت عدم وجود سنجش و تطبیق در این مرتبه به عنوان یکی از شرایط سه‌گانه وجود خطا و صواب

۴/۵/۴/۱- بیان مکانیزم به وجود آمدن «حکم» در ادراکات حسّی

۴/۵/۵- عدم وجود خطا در مرتبه قوه حاکمه پیش از تطبیق به علت عدم وجود «حکم این همانی» در این مرتبه به عنوان یکی از شرایط سه‌گانه وجود خطا و صواب

۴/۵/۵/۱- بیان مکانیزم ادراک وجود اختلافات در میان مدرکات

۴/۵/۵/۲- اثبات واقعیت خارج از خود در این مرتبه از قوه حاکمه به علت وجود مدرکات متأثر از این واقعیت

۴/۵/۶- اثبات عدم وجود خطا در قوای ادراکی به علت بالعرض بودن خطا به معنای تطبیق دادن حکم قوه‌ای به جای قوه دیگر

۴/۵/۶/۱- مقدمه اول: اثبات عدم وجود خطا در حکم به علت معلوم حضوری بودن حکم

۴/۵/۶/۲- مقدمه دوم: اثبات وجود «صواب» برای هر خطا به علت مستثنی نبودن هیچ موردی از حکم نقضین

۴/۵/۶/۳- مقدمه سوّم: اثبات عدم وجود خطا در اجزاء یک قضیه

۴/۵/۶/۳/۱- عدم امکان وجود خطا در «حکم» یک قضیه به علت حضوری بودن آن

۴/۵/۶/۳/۲- عدم امکان وجود خطا در «موضوع» و «مجهول» یک قضیه به علت مفرد بودن و عدم وجود حکم در آنها

۴/۵/۶/۴- نتیجه: وجود خطا در یک قضیه به معنای قابل انطباق نبودن حکم در قضیه تحلیلی موضوع یا محمول با حکم در قضیه مفروضه

۴/۵/۶/۵- بیان تمثیلی عدم وجود خطا در یک قضیه و منشاء وجود خطا در آن قضیه

۴/۵/۶/۶- «انتقال ما بالعرض مکان مابالذات» در هر ادراک ناصواب و فکر فاسد

۴/۵/۶/۶/۱- عدم امکان وجود خطای مطلق در ادراکات به علت عدم وجود خطای حقیقی در جهان

۴/۵/۶/۶/۲- بالعرض بودن خطا به معنای تحقق آن در مرتبه ادراک و حکم و مقایسه با خارج

۴/۵/۶/۷- امکان تمیز میان خطا و صواب در موارد قضایا در صورت قائل گشتن به تمیز ادراکات حقیقی (بالذات) از ادراکات مجازی (بالعرض)



عنوان کلی: بیان جایگاه بحث علم در فلسفه و تحلیل چگونگی بروز خطا در علم و راه گریز آن

۱. طبقه‌بندی مسئله علم و معلوم در مسائل درجه یک فلسفه، به دلیل انحصار ارتباط ما با علم

۲. ضرورت تبیین چگونگی بروز خطا در علم، با توجه به بدهت واقع‌نما بودن آن

۳. بیان تقسیمات علم به تصویری و تصدیقی، کلی و جزئی

۴. اثبات واقع‌نمایی علم تصویری، به استناد منتهی شدن همه مفاهیم کلی به صور محسوسه

۵. تحلیل مادیون از بروز خطا در حس، خیال و فکر، به نسبی بودن ادراکات و تحوّل و تکامل آن

۶. تحلیل اصول فلسفه رئالیسم از بروز خطا در حس، خیال و فکر

۷. جلوگیری از بروز خطا در علم، به وسیله دستیابی به خواص کلی ادراکات حقیق و مجازی



عنوان کلی: بیان جایگاه بحث علم در فلسفه و تحلیل چگونگی بروز خطا در علم و راه گریز آن ..... ۳

۱. طبقه‌بندی مسئله علم و معلوم در مسائل درجه یک فلسفه، به دلیل انحصار ارتباط ما با علم ..... ۳

۲. ضرورت تبیین چگونگی بروز خطا در علم، با توجه به بداهت واقع‌نما بودن آن ..... ۳

۲/۱. بداهت واقع‌نمایی علم به دلیل اتحاد علم با معلوم از جهت ماهیت ..... ۳

۲/۲. ضرورت وجود واقع خارجی برای علم، به دلیل واقع‌نما بودن آن ..... ۳

۲/۳. بداهت بروز تخلف و اختلاف در مورد علم ..... ۳

۳. بیان تقسیمات علم به تصویری و تصدیقی، کلی و جزئی ..... ۳

۳/۱. تقسیم علم به تصویری و تصدیقی، به عنوان اولین تقسیم علم ..... ۳

۳/۱/۱. تعلیق علم تصدیقی به علم تصویری، به دلیل مقدم بودن صورت ادراکی بر حکم ..... ۳

۳/۲. تقسیم علم به جزئی و کلی، به عنوان دومین تقسیم علم ..... ۳

۳/۲/۱. تعلیق علم کلی به علم‌های جزئی، به دلیل مقدم بودن تصور افراد بر تصور کلی ..... ۴

۴. اثبات واقع‌نمایی علم تصویری، به استناد منتهی شدن همه مفاهیم کلی به صور محسوسه ..... ۴

۴/۱. وجود رابطه میان کلی و افراد، به دلیل غیر قابل انطباق بودن کلی بر غیر افراد خود ..... ۴

۴/۲. وجود رابطه میان صورت خیالی با صورت محسوسه، به دلیل انحصار انطباق آن با همان صورت خاص ..... ۴

۴/۲/۱. وجود رابطه حقیقی میان صورت محسوسه، صورت منخبله و مفهوم کلی ..... ۴

۴/۲/۲. مسبوق بودن علم کلی به صورت خیالی و مسبوق بودن صورت خیالی به صورت حسی ..... ۴

۴/۳. وجود نسبت ثابت میان صور محسوسه، منخبله و معقوله هر مفهوم کلی ..... ۴

۴/۴. توقف تحقق مفهوم کلی به تحقق تصور خیالی و آن نیز به تحقق صورت حسی ..... ۴

۴/۵. منتهی شدن همه معلومات تصویری به حواس ..... ۴

۴/۶. دسترسی به ماهیت واقعی محسوسات، به دلیل منتهی شدن همه معلومات تصویری به حواس ..... ۵

۴/۷. تبیین پرسش اصلی با بیان مثال‌هایی از بروز خطا در حس، خیال و فکر ..... ۵

۵. تحلیل مادیون از بروز خطا در حس، خیال و فکر، به نسبی بودن ادراکات و تحوّل و تکامل آن ..... ۵

۵/۱. اشکال: لزوم ایده‌آلیسم در صورت قائل شدن به نسبت در علوم ..... ۵

۵/۲. اشکال: امتناع فرض تحوّل و تکامل علم، به دلیل عدم انطباق خواص ماده بر علم ..... ۶

۵/۳. اشکال: خودمتناقض بودن نتیجه «علوم نسبی است»، به دلیل مطلق فرض شدن خود آن ..... ۶

۵/۴. اشکال: خودمتناقض بودن نتیجه «علم ثابت نداریم»، به دلیل ثابت فرض شدن خود آن ..... ۶

۶. تحلیل اصول فلسفه رئالیسم از بروز خطا در حس، خیال و فکر ..... ۶

۶/۱. تبیین خاستگاه بروز خطا در علم ..... ۶

۶/۱/۱. امتناع بروز خطا در حس، به دلیل تأثیر و تأثری (جبری) بودن آن و نبودن حکم در آن ..... ۶

۶/۱/۲. امتناع بروز خطا در خیال، به دلیل عدم وجود تطبیق و سنجش در احکام آن ..... ۶

۶/۱/۳. امتناع بروز خطا در فکر، پیش از تطبیق به خارج، به دلیل عدم وجود تطبیق در احکام آن ..... ۶

۶/۱/۴. احتمال بروز خطا در فکر، هنگام تطبیق علم به معلوم خارجی ..... ۷

۶/۲. چگونگی بروز خطا در علم از دیدگاه فلاسفه رئالیست ..... ۷

۶/۲/۱. تعریف «حکم» به فعل خارجی قوه حاکمه، دلیل حضوری بودن علم تصدیقی ..... ۷

۶/۲/۲. امتناع بروز خطا در حکم، به دلیل عدم جریان خطا در فعل، بر اساس اصل عدم تناقض ..... ۷

۶/۲/۳. ضرورت بازگشت خطا به موضوع یا محمول، به دلیل امتناع بروز خطا در حکم ..... ۷

۶/۲/۴. چگونگی بروز خطا در موضوع یا محمول؛ گذاشتن غیرموضوع به جای موضوع، یا غیرمحمول به جای محمول ..... ۷

۶/۳. جمع‌بندی: عدم بروز خطا در کار هیچکدام از قوا و انحصار بروز خطا در تطبیق حکم یک قوه به قوه دیگر ..... ۸

۷. جلوگیری از بروز خطا در علم، به وسیله دستیابی به خواص کلی ادراکات حقیق و مجازی ..... ۸



## عنوان کلی: بیان جایگاه بحث علم در فلسفه و تحلیل چگونگی بروز خطا در علم و راه‌گریز آن

### ۱. طبقه‌بندی مسئله علم و معلوم در مسائل درجه یک فلسفه، به دلیل انحصار ارتباط ما با علم

علم و معلوم ارزش معلومات ( بررسی مسئله علم و معلوم را از لحاظ اهمیت در جرگه مسائل درجه یک فلسفه باید قرار داد زیرا تا ما هستیم سر و کاری غیر علم نداریم البته این سخن را نباید از ما دلیل سفسطه گرفت زیرا سوفسطی می‌گوید ما پیوسته علم می‌خواهیم و علم بدست ما می‌آید و ما می‌گوییم ما پیوسته معلوم می‌خواهیم و علم بدست ما می‌آید و فرق میان این دو سخن بسیار است.

### ۲. ضرورت تبیین چگونگی بروز خطا در علم، با توجه به بداهت واقع‌نما بودن آن

#### ۲/۱. بداهت واقع‌نمایی علم به دلیل اتحاد علم با معلوم از جهت ماهیت

چنانکه در مقاله‌های گذشته گفته شد هر علم با معلوم خود از جهت ماهیت یکی است و از هر فیلسوفی حتی فلاسفه مادیین و حتی از بزرگان فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک نیز اگر از تعریف علم و معلوم پرسیده شود خواهند گفت معلوم مرتبه ترتب آثار یا منشأیت آثار چیزی است و علم یا صورت علمی مرتبه عدم آثار و عدم منشأیت آثار همان چیز است و از این روی انطباق علم به معلوم فی الجمله از خواص ضروریه علم خواهد بود و عبارتی واضحتر واقعیت علم واقعیتی نشان‌دهنده و بیرون‌نما کاشف از خارج است و هم از این روی فرض علمی که کاشف و بیرون‌نما نباشد فرضی است محال

#### ۲/۲. ضرورت وجود واقع خارجی برای علم، به دلیل واقع‌نما بودن آن

و همچنین فرض علم بیرون‌نما و کاشف بی داشتن یک مکشوف بیرون از خود فرضی است محال.

#### ۲/۳. بداهت بروز تخلف و اختلاف در مورد علم

پس این پرسش پیش می‌آید علم که دارای واقعیت می‌باشد ( چگونه ممکنست خطا نموده (۱) و از معلوم خارج از خود تخلف نماید با اینکه تخلف و اختلاف در مورد علم بسیار است اکنون ما برای روشن ساختن معنی این سخن بتوضیح بیشتری می‌پردازیم.

### ۳. بیان تقسیمات علم به تصویری و تصدیقی، کلی و جزئی

#### ۳/۱. تقسیم علم به تصویری و تصدیقی، به عنوان اولین تقسیم علم

( علم با تقسیم اولی منقسم است به علم تصویری و تصدیقی علم تصویری علمی است که مشتمل بحکم نیست مانند صورت ادراکی انسان تنها اسب درخت تنها علم تصدیقی علمی است که مشتمل بحکم بوده باشد مانند صورت ادراکی چهار بزرگتر از سه است امروز پس از دیروز است انسان هست درخت هست.

#### ۳/۱/۱. تعلق علم تصدیقی به علم تصویری، به دلیل مقدم بودن صورت ادراکی بر حکم

و روشن است که علم تصدیقی بی علم تصویری صورت پذیر نیست اگر چه برخی از دانشمندان روان‌شناس در کلیت این قضیه مناقشه کرده‌اند ولی آنان تصور اجمالی را بحساب نیاورده‌اند.

#### ۳/۲. تقسیم علم به جزئی و کلی، به عنوان دومین تقسیم علم

و نیز علم با تقسیم دومی منقسم می‌شود به جزئی و کلی چه اگر قابل انطباق به بیشتر از یک واحد نبوده باشد جزئی است مانند این گرمی که حس می‌کنم و این انسان که می‌بینم اگر قابل انطباق به بیشتر از یک فرد بوده باشد کلی است چون مفهوم انسان و مفهوم درخت که بهر انسان و درخت مفروض قابل انطباق هستند.

## ۳/۲/۱. تعلیق علم کلی به علم‌های جزئی، به دلیل مقدم بودن تصور افراد بر تصور کلی

علم کلی پس از تحقق علم بجزئیات می‌تواند تحقق پیدا کند یعنی ما نمی‌توانیم مثلاً انسان کلی را تصور نماییم مگر اینکه قبلاً افراد و جزئیاتی چند از انسان را تصور کرده باشیم.

## ۴. اثبات واقع‌نمایی علم تصویری، به استناد منتهی شدن همه مفاهیم کلی به صور محسوسه

### ۴/۱. وجود رابطه میان کلی و افراد، به دلیل غیر قابل انطباق بودن کلی بر غیر افراد خود

زیرا اگر چنانچه ما می‌توانستیم کلی را بدون هیچگونه یگانگی و رابطه‌ای با جزئیات خودش تصور کنیم نسبت کلی مفروض بجزئیات خودش و غیر آنها متساوی بود یعنی یا به همه چیز منطبق می‌شد یا به هیچ چیز منطبق نمی‌شد با اینکه ما مفهوم انسان را مثلاً پیوسته بجزئیات خودش تطبیق نموده و بغیر جزئیات خودش قابل انطباق نمیدانیم پس ناچار یکنوع رابطه‌ای میان تصور انسان کلی و تصور جزئیات انسان موجود بوده و نسبت میان نشان ثابت و غیر قابل تغییر می‌باشد.

### ۴/۲. وجود رابطه میان صورت خیالی با صورت محسوسه، به دلیل انحصار انطباق آن با همان

#### صورت خاص

و همین بیان را می‌توان میان صورت خیالی و صورت محسوسه جاری ساخت (۱) زیرا اگر چنانچه یکنوع یگانگی و رابطه‌ای میان صورت خیالی که بدون توسیط حواس تصور می‌کنیم و میان صورت (محسوسه همان تصور خیالی موجود نبود می‌بایست هر صورت خیالی بهر صورت حسی منطبق شود هر چه باشد و یا به هیچ چیز منطبق نشود با اینکه صورت خیالی فردی را که تصور می‌کنیم تنها بصورت محسوسه همان فرد منطبق بوده و بجز وی با چیز دیگر هرگز تطابق ندارد.

### ۴/۲/۱. وجود رابطه حقیقی میان صورت محسوسه، صورت متخیله و مفهوم کلی

پس یکنوع رابطه حقیقی میان صورت محسوسه و صورت متخیله و میان صورت متخیله و مفهوم کلی و میان صورت محسوسه و مفهوم کلی موجود می‌باشد.

و اگر چنانچه ما می‌توانستیم مفهوم کلی را بی سابقه صورت محسوسه درست کنیم در ساختن وی یا منشایات آثار را ملاحظه می‌کردیم یا نه یعنی در تصور انسان کلی یک فرد خارجی منشا آثار را در نظر گرفته و مفهوم کلی بی آثار او را درست می‌کردیم یا نه در صورت اولی باید حقیقت منشا آثار را قبلاً یافته باشیم و آن صورت محسوسه است و در صورت ثانیه یک واقعیتی از واقعیت‌های خارجی درست کرده‌ایم نه یک مفهوم ذهنی زیرا وجودش قیاسی نیست و خود بخود منشا آثار می‌باشد پس مفهوم نیست. آری نظر به ذاتش که معلوم ما است علم حضوری خواهد بود نه علم حصولی و سخن ما در علم حصولی است مرحله مفهوم ذهنی نه علم حضوری مرحله وجود خارجی و همین بیان در صورت خیالی نیز مانند مفهوم کلی جاری می‌باشد.

### ۴/۲/۲. مسبوق بودن علم کلی به صورت خیالی و مسبوق بودن صورت خیالی به صورت حسی

پس علم کلی مسبوق بصورت خیالی و صورت خیالی مسبوق بصورت حسی خواهد بود. گذشته از آنچه گذشت آزمایش نشان داده که اشخاصی که برخی از حواس را مانند حس باصره یا حس سامعه فاقد می‌باشند از تصور خیالی صورت‌هایی که باید از راه همان حس مفقود انجام (دهند عاجز و زبونند).

### ۴/۳. وجود نسبت ثابت میان صور محسوسه، متخیله و معقوله هر مفهوم کلی

از این بیان نتیجه گرفته می‌شود میان صورت محسوسه و صورت متخیله و صورت معقوله مفهوم کلی هر چیزی نسبت ثابتی موجود است.

### ۴/۴. توقف تحقق مفهوم کلی به تحقق تصور خیالی و آن نیز به تحقق صورت حسی

بوجود آمدن مفهوم کلی موقوف است به تحقق تصور خیالی و تحقق تصور خیالی موقوف است به تحقق صورت حسی چنانکه هر یک بترتیب پس از دیگری بوجود می‌آید.

### ۴/۵. منتهی شدن همه معلومات تصویری به حواس

همه معلومات و مفاهیم تصویری منتهی بحواس می‌باشد.

با این معنی که هر مفهوم تصویری فرض کنیم یا مستقیماً خود محسوس است و یا همان محسوس است که دست خورده و تصرفاتی در وی شده و خاصیت وجودی تازه‌ای پیدا نموده است چنانچه گرمای شخص محسوس صورت محسوسه بوده که تشخیص و تغییر را دارد و صورت خیالی وی ماهیت گرمی و تشخیص را داشته ولی از آن جهت که متخیل می‌باشد ثابت است و مفهوم کلی وی تنها ماهیت گرمی را داشته ولی تشخیص و تغییر را ندارد.

## ۶/۴. دسترسی به ماهیت واقعی محسوسات، به دلیل منتهی شدن همه معلومات تصویری به حواس

۴ اگر نتیجه سوم را به مقدمه‌ای که در مقاله ۲ بثبوت رسید بواقعیت خارج از خود فی الجمله می‌توانیم نائل شویم ضم کنیم این نتیجه را می‌دهد که ما بماهیت واقعی محسوسات فی الجمله نائل می‌شویم این قضیه به همان اندازه که ساده و مبتذل می‌باشد و بهمین جهت سهل التناول است دقیق و صعب الفهم می‌باشد و فلسفه او را بمعنی دقیقش اثبات می‌کند نه بمعنی ساده و مبتذل وی چنانکه در جای مناسب به خودش گفته خواهد شد.

## ۷/۴. تبیین پرسش اصلی با بیان مثال‌هایی از بروز خطا در حس، خیال و فکر

این جا است که پرسش گذشته خود نمائی کرده و پیش می‌آید که اگر چنانچه ما با حواس خود بماهیات واقعی اشیاء نائل می‌شویم پس این همه اختلاف و تخلف در حس چیست. ( حس باصره در ابصار مستقیم و منعکس خود اغلاط بی‌شماری دارد ما اجسام را از دور کوچکتر و از نزدیک بزرگتر از مقدار واقعی‌شان می‌بینیم در یک سر سالن بلندی اگر بایستیم سطح زیر پایمان هر چه دورتر بلندتر دیده می‌شود سقف بالای سرمان هر چه دورتر پائین‌تر دیده می‌شود دو خط متوازی را اگر در وسط بایستیم متمایل و گاهی دو خط متمایل را متوازی می‌بینیم بسیاری از اجسام متحرکه را اگر خود نیز متحرک باشیم با تساوی حرکتین در جهت و سرعت ساکن و با تغییر حرکتین با حرکتی غیر واقعی می‌بینیم قطره‌ای که از آسمان می‌افتد به شکل خط و آتش آتش گردان به شکل دایره دیده می‌شود اجسام مختلفه را از کره و استوانه و مکعب و مخروط و موشور [ منشور ] به شکل سطحهای غیر منطبق مشاهده می‌کنیم چیزهایی که اساسا دروغند مانند شکل در شکم آینه و آب در سراب می‌یابیم و همچنین بسبب اختلاف دوری و نزدیکی و تاریکی و روشنی رنگ اجسام را تغییر می‌دهیم و همچنین... حسن لامسه در اغلاط دست کمی از باصره ندارد و اختلاف کیفیات در عضولا مس در نشان دادن گرمی و سردی و سختی و نرمی و جز آنها کاملاً مؤثر می‌باشد در مثال معروف اگر یک دستتان را در آب داغ گرم نموده دست دیگرتان را در آب یخ سرد کنید پس از آن هر دو را با هم در آبی نیمه گرم بگذارید از حال آب دو خبر کاملاً متناقض که با خارج نیز وفق نمی‌دهد به شما خواهند رسانید.

حسهای دیگر مانند حس ذائقه و غیر آن به نوبه خود اغلاطی دارند و بالاخره غلط و تناقض در حواس باندازه‌های بسیار است که از هر گوشه و کنار می‌توان صدها مثال و شاهد برای آن پیدا کرد غلط در خیال و همچنین در فکر کلی دیگر نیازمند بگشتن و ( مثال پیدا کردن نیست و این دسته از اغلاط اگر چه مستقیماً در حس نیست ولی از راه اینکه این دسته از ادراکات بالاخره منتهی بحس می‌باشند می‌توان گناه اینها را نیز به گردن حس نهاد.

## ۵. تحلیل مادیون از بروز خطا در حس، خیال و فکر، به نسبی بودن ادراکات و تحوّل و تکامل آن

باسخ البته روشن است که توجه این اشکال به متافیز بسم قویتر است تا به ماتریالیسم دیالکتیک زیرا ما در سخنان گذشته خود به یافتن واقعیت خارج فی الجمله ملتزم شدیم ولی آنان ملتزم نبودند و از این روی می‌توانند با تلاش نسبتاً کمتری از بن‌بست این اشکال بیرون آیند اگر چه بالاخره در بن‌بست‌های دیگری گیر خواهند کرد.

دانشمندان مادی می‌توانند بگویند ( ۱ ) ( نظر به اینکه ادراکات حسی ما خواصی هستند که ماده خارجی ) در آنها بوجود می‌آورد همان ماده خارجی متحول و تکامل که همه اجزایش در همه اجزایش مؤثر و فاعل می‌باشد و اثری که می‌کند سنتر و مولود دو طرف متقابل فاعل و منفعل است پس هیچگاه ( واقعیت مطلق خود را اگر هم داشته باشد نمی‌تواند وارد حاسه کرده و در حال اطلاق و دست نخورده نگاه دارد پس ما صواب مطلق نداریم چنانکه خطای مطلق نیز نداریم بلکه وجود صواب و خطا ( نسبی است و از این نظر ادراک هر حاسه هر گونه انجام بگیرد با ملاحظه شرایط حاضره زمانی و مکانی صحیح و صواب خواهد بود یعنی محسوس موجود در حاسه ما همانست که آنست اگر چه همان ( ادراک با فرض تغییر شرایط زمان و مکان خطا بوده و در فرض تازه ادراک و فکر دیگری صواب خواهد بود و همچنین در مورد واحد حاسه ما هر چه با اجزای بیشتری از ماده و شرایط بیشتری از زمان ( مکان مواجهه و مقابله بکند ادراک وی صحیحتر و صوابتر خواهد بود پس صواب بمعنی کثیر المطابقه و خطا بمعنی کثیر المغایره می‌باشد مثلاً ما جسم را از دور کوچکتر می‌بینیم و بحسب حقیقت نیز کوچک ) است یعنی ماده با شرایط زمانی و مکانی حاضره این صورت کوچک را در حاسه ما ایجاد کرده و از نزدیک بواسطه تغییر یافتن شرایط نامبرده بزرگتر دیده می‌شود اگر چه بحسب واقعیت یک حجم واقعی ( متحول دارد ولی هیچگاه با حجم واقعی خود تحت ادراک نخواهد آمد زیرا همه اجزاء و شرایط غیر محدود و متحول مادی در وی دخیلند و هیچگاه همه جهان بعلاوه چشم در چشم نخواهد گنجید ) و از این روی می‌توان احتمال داد که حواس سایر جانوران زنده در ادراک با حواس ما مخالف بوده باشد چنانکه برخی از ما پیشها در برخی از آنها این نظر را تایید می‌نماید.

( و همچنین می‌توان احتمال داد که اگر چنانچه ما در غیر این زمین زندگی می‌کردیم ادراکات بدیهی خود را بخلاف کنونی انجام می‌دادیم مثلاً ۲ ضربدر ۲ را مساوی ۴ می‌یافتیم چنانکه اینجا مساوی ( ۴ ) می‌یابیم و چنان که در همین جا نیز گاهی مساوی ۱ مثلاً می‌بینیم چنان که اگر ما و مدرکات چهارگانه ما در روی یک خط مستقیم فرار بگیریم همان وضع پیش می‌آید و نظیر این بیان که در ( حس گفته شد در مورد فکر نیز جاری است و از این بیان حصول نتیجه‌های زیرین روشن است ۱ حقیقت غیر از واقعیت است ) ( ۲ صحیح مطلق و همچنین غلط مطلق نداریم بلکه صحیح آنست که با اجزاء نسبتاً بیشتری از ماده وفق دهد و غلط بعکس آن ۳ هر حقیقتی که فرض شود یک فرضیه قابل تغییر است که ) ( تحت حکومت تحول و تکامل عمومی روزی جای خود را به فرضیه دیگری بهتر از خود خواهد داد و از این روی باید از بدیهیات شش‌گانه منطق کهنه پوزش خواسته و دست بدامن دیالکتیک زد ) که اساس خود را روی تحول و تکامل عمومی واقعیت ماده مستقر ساخته است )

## ۱/۵. اشکال: لزوم ایده‌آلیسم در صورت قائل شدن به نسبیّت در علوم

خرده‌گیری ( اینست خلاصه نظر دانشمندان مادی تحولی و این نظر گذشته ) از دواشکال اساسی که در مقاله گذشته وارد کردیم ۱ اشکال لزوم ایده‌آلیسم

## ۵/۲. اشکال: امتناع فرض تحوّل و تکامل علم، به دلیل عدم انطباق خواص ماده بر علم

۳ اشکال عدم انطباق خواص ماده بمورد ادراک

## ۵/۳. اشکال: خودمتناقض بودن نتیجه «علوم نسبی است»، به دلیل مطلق فرض شدن خود آن

اشکال سومی نیز دارد و آن اینست که نتیجه‌هایی که از این بیان (گرفته می‌شود با خود بیان سازگار نیست زیرا نتیجه دومی صحیح مطلق نداریم و غلط مطلق نداریم خودش بعنوان صحیح مطلق گرفته می‌شود چه اگر این قضیه را صحیح نسبی بگیریم صحیح مطلق را) اثبات خواهد نمود.

## ۵/۴. اشکال: خودمتناقض بودن نتیجه «علم ثابت نداریم»، به دلیل ثابت فرض شدن خود آن

و همچنین نتیجه سومی فکر بدیهی نداریم یا علم ثابت غیر متغیر نداریم خودش بعنوان یک فکر ثابت و غیر متغیر نتیجه گرفته (شده و گر نه قهرا یک علم ثابت غیر متغیر را مستلزم خواهد بود زیرا در این صورت همین قضیه فکر ثابت نداریم با تغییر و تبدل خود جای خود را بیک قضیه ثابت و غیر متغیر باید بدهد).

## ۶. تحلیل اصول فلسفه رئالیسم از بروز خطا در حسن، خیال و فکر

( پاسخی که با اصول فلسفه ما و راء الطبیعه متافیزیک به اشکال می‌توان داد

### ۶/۱. تبیین خاستگاه بروز خطا در علم

#### ۶/۱/۱. امتناع بروز خطا در حسن، به دلیل تأثیر و تأثیری (جبری) بودن آن و نبودن حکم در آن

چنانکه ما در میان امور خارجیه نسبتی یا حالی بنام مطابقت (و عدم مطابقت می‌بینیم مانند این که یک متر طول مطابق است با یک متر طول ولی این حال میان یک متر طول و نقطه هندسی که هیچ گونه امتداد ندارد موجود نیست در میان افکار و ادراکات نیز) (حالی نظیر این حال بی تردید می‌بینیم چنانکه قضیه چهار از سه بزرگتر است با خارج ماده وفق می‌دهد ولی قضیه سه از چهار بزرگتر است این وفق را نمی‌دهد و فکر و ادراک را به ملا حظہ پیدایش) (این دو صفت صواب و خطا یا با الفاظ مرادفا با آنها می‌نامیم و از همین جا روشن می‌شود که مورد صواب و خطا سه شرط اساسی را لازم دارد) (۱ نسبت و قیاس ۲ وحدت میان مقیس و مقیس علیه ۳ حکم که عبارت بوده باشد از معنای این اوست) (نظر بشرط نخستین اگر یک صورت ادراکی را تنها و مفرد گرفته و هیچگونه نسبتی به چیزی نداده و حکمی نکردیم مانند صورت تصویری یک فرد انسان مثلا صواب و خطائی محقق نخواهد شد و نظر بشرط دوم اگر قضیه را نسبت به چیزی که هیچگونه وحدت و) (مجانست با وی ندارد بدهیم چنان که مثلا قضیه چهار بزرگتر از سه است را با شیشه بریدن الماس نسبت داده و بسنجیم پای صواب و خطا به میان نخواهد آمد و نظر بشرط سوم اگر دو چیز قابل تطابق را گرفته ولی حکم بمطابقت نکردیم باز صواب و خطائی پیدا نخواهد شد.

از این بیان روشن می‌شود که در مرتبه حسن پیدایش اثر) (طبیعی در حاسه خطائی نیست زیرا این مرتبه واجد شرایط گفته شده نیست. عضو حساس موجود زنده در اثر تماس و برخورد ویرتهای که با جسم خارج از خود پیدا می‌کند از وی متأثر شده و چیزی از واقعیت خواص جسم وارد عضو گردیده است و پس از تصرفی که عضو حساس با خواص طبیعی خود در وی می‌کند اثری پیدا می‌شود که به منزله مجموعه‌ای است نه خود مجموعه مرکب از واقعیت خاصه جسم و این همان سخنی است که گفتیم حواس به ماهیت خواص نائل می‌شوند و واقعیت خاصه عضوی و در این پدیده هیچگونه حکمی موجود نیست و در نتیجه صواب و خطائی نیز موجود نخواهد بود مثلا چشم در اثر تماس ویرتهای که با اجسام خارج می‌گیرد اشعه‌ای وارد چشم شده و با خواص هندسی و فیزیکی چشم آمیزش یافته و در نقطه زرد مستقر می‌گردد البته روشن است که در وی خطا و صوابی نیست.

#### ۶/۱/۲. امتناع بروز خطا در خیال، به دلیل عدم وجود تطبیق و سنجش در احکام آن

پس از این و در مرتبه دویم قوه دیگری همین پدیده مادی را ادراک می‌کند و البته به همان نحو که مستقر شده با خواص فیزیکی و هندسی وی ادراک می‌کند و در میان اجزاء وی به شماره نسبی که پیدا می‌شود حکمهایی از جهت بزرگی و کوچکی و جهت و حرکت و غیره می‌نماید مثلا در مثال فوق روشنائی که در نقطه زرد استوار شده دارای اجزائی که هر یک رنگ مخصوصی پیدا کرده و شکل هندسی ویرتهای دارد و نسبتی از قبیل بزرگی و کوچکی و دوری و نزدیکی و جهت و حرکت بوجود آورده ادراک می‌شود و البته احکامی به شماره ترکیباتی که از مدرکات بعمل می‌آید انجام می‌گیرد این جزء بزرگتر است از آن جزء و این سوی صورت سفید است و آن سرخی دور است و این مجموع متحرک است و در این) (مرحله اگر چه حکم موجود است ولی چون تطبیق و سنجش در میان نیست باز صواب و خطائی محقق نمی‌شود.

#### ۶/۱/۳. امتناع بروز خطا در فکر، پیش از تطبیق به خارج، به دلیل عدم وجود تطبیق در احکام آن

و در مرحله سوم چون قوه حاکمه که حکم را بکار می‌بندد در میان مدرکات خود اختلافی مشاهده می‌کند زیرا در بعضی از آنها سرخود بوده و به دلخواه خود تصور می‌تواند بنماید و برخی از آنها با یک نظام مخصوصی پیش می‌آیند که تصرف در آنها از توانائی وی بیرون می‌باشد مثلا گاهی آتش را می‌بیند که در دنبال همین ادراک صفت گرمی و سوزندگی بی امکان تفکیک ادراک می‌شود چنان که با حواس ظاهره و خاصه موقعی که بیشتر از یک حاسه در ادراک شرکت بکنند همان نحو است و گاهی همان آتش را درک می‌کند و به آسانی می‌تواند



میان خود وی و گرمی و سوز ندگی وی تفکیک بیندازد چنانکه در خیال خالی همان جور می‌باشد.

## ۶/۱/۴. احتمال بروز خطا در فکر، هنگام تطبیق علم به معلوم خارجی

و از این روی قوه حاکمه مزبور ناچار حکم می‌کند که واقعیتی خارج از خود وی ادراک کننده موجود است که اینگونه مدرکات نتیجه تأثیرات وی و بلکه معرف وی می‌باشند و از همین جا دستگاه تطبیق علم به معلوم و ذهن بخارج پیدا می‌شود پس از این بیان نتیجه گرفته می‌شود که ۱ در مرتبه عمل طبیعی اعضای حاسه خطائی نیست.

۲ در مرتبه انجام یافتن ادراک حسی خطائی نیست.

۳ در مرتبه حکم در متن ادراک حسی پیش از تطبیق بخارج خطائی نیست.

و از این روی ناچار خطا در مرتبه پائین‌تر از مراتب گذشته می‌باشد مرتبه ادراک و حکم که مقایسه و تطبیق بخارج شود.

## ۶/۲. چگونگی بروز خطا در علم از دیدگاه فلاسفه رئالیست

### ۶/۲/۱. تعریف «حکم» به فعل خارجی قوه حاکمه، دلیل حضوری بودن علم تصدیقی

اکنون چگونگی این خطا را باید بررسی کرد مقدماتاً باید دانست (اولاً حکم در عین حال که مدرک ما است بطور صورت گیری و عکس برداری انتزاع مانند سایر صور از خارج به پیش ما نیامده است و باصطلاح فلسفی یک فعل خارجی است که سنخش سنخ علم می‌باشد چون با کلیت وجود خود پیش ما حاضر است یعنی معلوم حضوری است نه معلوم حصولی زیرا اولاً ما گاهی که همین حکم را با صورت مفهومی تصور کرده و بمجموع قضیه اضافه می‌نماییم نمی‌تواند تمامیت قضیه را تأمین کند صحت سکوت افاده نمی‌کند و باصطلاح منطقی هر قضیه حملیه را می‌توان مقدم قضیه شرطیه قرار داد و این عمل تمامیت قضیه حملیه را از میان برمی‌دارد با اینکه اصل قضیه محفوظ است و ثانیاً گاهی تصدیق و حکم خود را بطور استقلال معنی اسمی تصور کرده و موضوع یا محمول قضیه دیگری قرار می‌دهیم مثلاً می‌گوییم فلان حکم راست است باز حکم تمامیت خود را از دست می‌دهد و ثالثاً مطابق خارجی حکم را مشاهده می‌کنیم یعنی صورت می‌گیریم بدون وجود تصدیق و حکم از ما پس باید گفت حکم فعل خارجی قوه حاکمه است که با واقعیت خود روی قضیه مدرکه می‌آید و نظر به اینکه معلوم نیز هست باید گفت معلوم با علم حضوری است.

### ۶/۲/۲. امتناع بروز خطا در حکم، به دلیل عدم جریان خطا در فعل، بر اساس اصل عدم تناقض

ثانیاً چون هیچ موردی از حکم نقیضین مستثنی نیست باید گفت هیچ خطائی بی صواب محقق نمی‌شود یعنی اگر قضیه‌ای به موردی منطبق نشد قضیه دیگری طرف مقابل که منطبق بمورد بوده باشد موجود است پس هر خطائی صوابی دارد. آنگاه می‌گوییم قضیه‌ای که مشتمل بخطا می‌باشد اجزاء وی موضوع و محمول و حکم می‌باشد و اگر صورت قضیه غیر این نحو باشد بالاخره مرجع همانها است ولی حکم نمی‌تواند خطا بوده باشد زیرا فعلی است خارجی و فعل خارجی بخطا متصف نمی‌شود چنانکه گفته ( شد پس ناچار به یکی از دو طرف قضیه موضوع محمول بر می‌گردد و طرف قضیه نیز از آن راه که مفرد بی حکم است خطا بر نمی‌دارد پس ناچار بحسب تحلیل همین مفرد بیک قضیه دیگر منحل است که حکم در قضیه تحلیلی با حکمی که در قضیه مفروضه داریم موافق نبوده و بمورد وی قابل انطباق نیست و گر نه در اصل قضیه بجز موضوع و محمول و حکم نبوده و چنانکه روشن کردیم هیچکدام از این اجزاء قابل خطا نیست و فرضاً هر چه با تحلیل پیش برویم باز موضوع و محمول و حکم پیش خواهد آمد که خطا بردار نیستند.

### ۶/۲/۳. ضرورت بازگشت خطا به موضوع یا محمول، به دلیل امتناع بروز خطا در حکم

مثلاً اگر گفتیم دزد به خانه آمد و فرضاً این سخن خطا بود چنانکه گفته شد این خطا به یکی از دو طرف قضیه یا به هر دو باید برگردد نه بحکم

### ۶/۲/۴. چگونگی بروز خطا در موضوع یا محمول؛ گذاشتن غیر موضوع به جای موضوع، یا

#### غیرمحمول به جای محمول

یا کسی به خانه آمده ولی مثلاً برادرمان بوده نه دزد و ما خطا نموده و دزد را بجای برادر گذاشته‌ایم و یا راستی دزد بوده ولی به خانه نیامده بلکه از دم در گذشته و ما پنداشته‌ایم که به درون خانه آمد و از این روی آمد را بجای از دم در گذاشت گذاشتیم یا از هر دو جهت اشتباه کردیم و در نتیجه یا غیر موضوع را بجای موضوع گذاشته‌ایم یا غیر محمول را بجای محمول یا هر دو کار را کرده‌ایم. در صورتی که غیر موضوع را بجای موضوع گذاشته باشیم ناچار میان غیر موضوع و موضوع مفروض یک رابطه و یگانگی دیده‌ایم که حکم به یکی بودن آنها نبوده و این را آن پنداشته‌ایم مثلاً در مثال بالا ما دزد را با قدی بلند و سری پر مو و لباسی مشکلی شناخته بودیم و برادر را نیز با همین اوصاف به همراهی مشخصات دیگر تشخیص داده بودیم و در موقعی که گفتیم دزد به خانه آمد از کسی که وارد خانه شده جز اوصاف مشترک چیزی مشاهده نکردیم علاوه شب نیز بود و درب خانه نیز بی صدا باز شد و این ( دو صفت نیز از اوصاف عمومی دزد است پس حکم کردیم که دزد به خانه آمد و در حقیقت دیده بودیم که کسی بلند قامت و پر موی و سیاه‌پوش به خانه آمد و این حکم صواب است و حکم کردیم که این اوصاف متحد با اوصاف دزد است یعنی دزد و برادر یکی است یعنی در مشخصات و این حکم نیز صواب است و پس از آن به نیروی همین قوه که دزد و برادر را یکی کرده بود در مورد قضیه که دیده بودیم کسی بلند قامت و پر موی و سیاه‌پوش به خانه آمد این چنین گفتیم دزد به خانه آمد و این حکم نیز از همین قوه صواب است ولی اگر مقایسه با مشاهده حس بشود خطا خواهد بود. و همچنین در جایی که غیر محمول را بجای محمول گذاشتیم حال از همان قرار است مثلاً در مثال بالا موضوع حقیقتاً دزد بوده ولی از راه خانه تا دم در خانه آمده و گذشته و ما اشتباهاً گفتیم داخل خانه شد و در حقیقت حرکت در راه و رسیدن بدم در را دیده بودیم که مشترک

فیه دخول و مرور می‌باشد و این حکم صواب است پس از آن گفتیم رسیدن بدم در ورود است و با دخول اتحاد دارد و این حکم نیز صواب است پس از یکی کردن دخول و مرور دخول را بجای مرور گذاشتیم و این حکم نیز صواب است ولی در عرصه فعالیت این قوه خیال که دو تا را یکی کرده بودند در عرصه حکم حسن.

مثال دیگر مادیین می‌گویند خدا موجود نیست و این سخن خطا است ولی معنای تحلیلی این سخن که در نه دل گوینده می‌باشد صواب است زیرا گوینده این سخن یا خدا را بمعنائی تفسیر کرده که جز حقیقت است مانند موجود جانشین علل مادیه مجهوله و نظایر آن و یا موجود را بمعنائی گرفته که با حقیقت خدا هم نمی‌سازد (چنانکه می‌گویند ماده موجود یا موجود ماده به اضافه زمان و مکان و پس از تحلیل بدست می‌آید که گویندگان این سخن در تطبیق معنای خیالی صواب خود بواقعیت خارج که همین می‌گویند خطا می‌نمایند.

### ۶/۳. جمع‌بندی: عدم بروز خطا در کار هیچکدام از قوا و انحصار بروز خطا در تطبیق حکم یک قوه به قوه دیگر

پس در مورد هر ادراک ناصواب و فکر فاسد بترتیبی که ذکر شد باید نقطه حقیقی را که باصطلاح فلسفی مورد انتقال ما بالعرض مکان ما بالذات یعنی تطبیق حکم صواب قوه‌ای بمورد حکم صواب قوه دیگری است باید بدست آورده و فهمید که هیچ ادراکی نمی‌تواند خطای مطلق بوده باشد و در جهان هستی بحسب حقیقت خطائی پیدا شود بلکه پیوسته فکر اصلی و ادراک حقیقی در مورد خطا صواب می‌باشد.

( بر حرفا هیچ کس منہ انگشت اعتراض آن نیست کلک صنع که خط خطا کشد )  
( از بیان فوق می‌توان نتیجه گرفت ۱ وجود خطا در خارج بالعرض است یعنی در جایی که ما خطا می‌کنیم هیچیک از قوای مدرکه و حاکمه‌مان در کار مخصوص بخود خطا نمی‌کند بلکه در مورد دو حکم مختلف از دو قوه مثلاً حکم این قوه را بمورد قوه دیگر تطبیق می‌نماییم حکم خیال را بمورد حکم حس یا بمورد حکم عقل و این نکته مضمون سخنی است که فلاسفه می‌گویند که خطا در احکام عقلیه بواسطه مداخله قوه خیال است.

### ۷. جلوگیری از بروز خطا در علم، به وسیله دستیابی به خواص کلی ادراکات حقیقی و مجازی

و از همین جا می‌شود نتیجه گرفت که اگر چنانچه ما در تکون علوم کنجکاو کرده و به تمیز ادراکات حقیقی و مجازی بالذات و بالعرض نائل گشته و خواص کلی آنها را بدست آوریم می‌توانیم بکلیات خطا و صواب خود واقف گردیم و باصطلاح منطق در موارد قضا یا میان خطا و صواب تمیز دهیم.

( ۲ در مورد هر خطائی صوابی هست )

نظریاتی که در این مقاله بثبوت رسید

( برقرار ذیل می‌باشد ۱ هر تصدیق مسبوق بتصور است ۲ میان مدرک حسی و صورت خیالی و صورت عقلی وی نسبت ثابتی موجود می‌باشد.

۳ صورت عقلی موجود خارجی مسبوق بصورت خیالی وی و صورت خیالی وی مسبوق بادراک حسی وی می‌باشد ۴ معلومات تصویری که به نحوی قابل انطباق بخارج می‌باشند منتهی بحسن هستند این حکم نیازمند به توضیحی است که در مقاله آینده داده می‌شود.

۵ ما بماهیات اشیاء فی الجملة نائل می‌شویم ۶ در مرتبه وجود حسی اثر موجود در عضو حساس خطائی نیست.

۷ در مرتبه ادراک حسی مفرد خطائی نیست ۸ در حکمی که در مرتبه حس می‌باشد خطائی نیست.

۹ خطا در هر جا محقق شود در مرتبه ادراک و حکم و مقایسه با خارج است.

۱۰ وجود خطا در خارج بالعرض است ۱۱ در مورد هر ادراک ناصواب ادراک صوابی نیز داریم چنانکه بحسب واقع هر دروغی راستی دارد.

۱۲ علم حضوری قابل خطا نیست.

# فهرست مقاله پنجم



بسمه تعالی

فهرست متن مقاله پیدایش کثرت در علم و ادراک

عنوان کلی:

چگونگی پیدایش کثرت در معلومات یا بازگشت همه‌ی علوم به علم حضوری و چگونگی اخذ علوم حصولی از علم حضوری

۱- عمومیت برهانی که منتهی شدن ادراکات به حس را دلالت می‌گیرد بر هر ادراکی که به نحوی منطبق بر محسوس باشد به لحاظ؛ ۱-  
ارتباطی که میان مدرکات موجود است ۲- عدم مدم منشأیت آثار مدرک ذهنی و مطلق ادراکی که منتهی به حس نباشد

۲- چگونگی اخذ علم حصولی از علم حضوری

۳- اقسام علم حضوری

۴- ریشه نخستین ادراکات و علم‌های حصولی



**عنوان: فهرست مقدمه پیدایش کثرت در ادراکات**

۱- دفع شبهه تبعیت پیدایش کثرت در ادراکات از کثرت مدرکات خارجی با تکیه به جنبه انفعالی ذهن در کثرتی که ادراکات بواسطه‌ی کثرت مدرکات دارند و لزوم بحث از جنبه‌ی فعالیت ذهن که مخالف جنبه‌ی انفعالی است و عامل اصلی آن خود ذهن است.

۱/۱- مشخص شدن سنخ ادراکاتی که از حسّ داخلی و خارجی صورت‌برداری می‌کنند و ادراکاتی که انسان بدون دخالت حواس بدست می‌آورد. (در این مقاله)

۲- ۱- ارزش معلومات ۲- راه حصول علم ۳- تعیین حدود علم محورهای مسائل فلسفی اروپا

۲/۱- اختلاف‌نظر در ارزش معلومات علت جدائی فلاسفه از سوفسطائیان و جزیمون از شکاکان

۲/۲- اختلاف‌نظر در راه حصول علم زمینه‌ی جدائی عقلیون از حسیون اروپایی

۲/۲/۱- ضرورت بحث از مبدأ و منشأ در اولی علم (راه حصول علم) بشر

۲/۲/۲- اعتقاد دانشمندان قبل از افلاطون به انحصار راه حصول علم از طریق حسّ

۲/۲/۳- عدم تعلّق علم به محسوسات بدلیل تغییر و جزمیت و ضرورت تعلّق علم به معقولات بدلیل ثبات، کلیت و دوام با تکیه به اعتقاد به مثل در نظر افلاطون

۲/۲/۴- تقدّم ادراکات جزئی بر ادراک کلی در نظر ارسطو

۲/۲/۴/۱- روشن نبودن نظر ارسطو در عمومیت تقدّم ادراکات جزئی بر ادراکات کلی از جمیع معلومات و معقولات یا خصوص ادراکات جزئی‌ی حسیه (غیر از بدیهیات اولیه یا تصورات عقلیه) علت اختلاف در حسّی بودن یا عقلی بودن او

۲/۲/۵- پذیرش تقدّم ادراکات جزئی بر کلی توسط حکماء اسلامی

۲/۲/۶- اختلاف نظر حکما اسلامی و ارسطو در تحلیل از معقولات اولیه و ثانوی فلسفی

۲/۲/۶/۱- تعریف معقولات اولیه فلسفی در صورت محسوسه که از راه یکی از حواس وارد ذهن شده‌اند و سپس عقل با قوه‌ی تجرید از آنها یک معنای کلی ساخته است مانند مفهوم انسان، اسب و...

۲/۲/۶/۲- تعریف معقولات ثانوی به نوعی از فعالیت خاصّ ذهن که با ترتیب خاصّی مفاهیمی را از صور حسّی انتزاع می‌کند مانند وجود، عدم ضرورت، امکان و امتناع

۲/۲/۶/۲/۱- تشکیل یافتن بدیهیات اولیه منطقی و موضوعات غالب مسائل فلسفه از معقولات ثانوی فلسفی

۲/۲/۶/۳- ذکر شواهدی از شواهد الربوبیه در تعریف معقولات اولیه و ثانویه

۲/۲/۶/۴- توجه این مقاله به کیفیت انتزاع بدیهیات اولیه عقلیه از محسوسات که مورد غفلت همه‌ی فلاسفه گذشته و تبع شده است

۲/۲/۷- تقسیم دانشمندان اروپایی (بعد از رنسانس) در راه حصول علم به دو دسته عقلیون و حسیون

۲/۲/۷/۱- عقیده‌ی عقلیون مبنی بر تقسیم ادراکات ذهنی به دو قسم: ۱- آنها که مستقیماً از راه کلی از حواس وارد ذهن شده است ۲- آنها که عقل از پیش خود و بواسطه فطرت و خاصیت ذاتی عقل ابداع کرده است.

۲/۲/۷/۲- عقیده‌ی حسیون مبنی بر انحصار عناصر اولیه‌ی عقل به آنچه از راه یکی از حواس خارجی یا داخلی وارد ذهن شده است. (بی‌معنی بودن وجود تصورات فطری ذاتی)

۲/۲/۷/۳- رد نظر عقلیون و حسیون در این مقاله و اثبات نوعی خاص از فعالیت قوه مدرکه بنام «اعتبار» (انتزاع)

۲/۲/۷/۴- تقائم مفاهیم خاصه (معقولات اولیه) از مفاهیم عامه (معقولات ثانوی) در فلسفه و بالعکس در منطق

### ۲/۳- وجود دو نظریه در میان دانشمندان جدید درباره‌ی «حدود علم»:

۲/۳/۱- عدم قدرت قضاوت فکری بشر درباره‌ی کنه امور و ماوراء عوارض و ظواهر طبیعت اعم از طبیعی و ماوراءالطبیعه (بعضی از حسیون مانند آگوست کنت و بعضی از عقلیون مانند کانت)

۲/۳/۱/۱- انحصار اعتبار به علوم طبیعی (فیزیک، شیمی و زیست و...) بعلاوه دقت این علوم در روابط و مناسبات ظاهری اشیاء قابل احساس

۲/۳/۲- قدرت عقل در تحلیل از ماوراء محسوسات (از عقلیون مانند دکارت)

### ۳- اختصاص اختلاف نظر در مسئله «راه حصول علم» به ادراکات تصویری (نه تصدیقی)

۳/۱- خروج علوم تصدیقی (حکم) از محل نزاع بدلیل اختصاص حکم به فعالیت ذهن و عدم امکان ورود حکم به ذهن از طریق مجرای یکی از حواس

۳/۱/۱- بداهت وجود پاره‌ای از قضاوت‌هایی که خود بخود برای ذهن دست نمی‌دهند (نظری)

۳/۲- احساس، یکی از عوامل مستعد کردن ذهن برای قضاوت و حکومت‌های جزئی

۳/۳- تقسیم عوامل ذهن برای قضاوت‌های کلی و عمومی به: ۱- تجربه و آزمایش عملی ۲- بدیهیات اولیه تصدیقی که در آن تنها تصور موضوع و محمول برای قضاوت ذهن کافی است

۳/۳/۱- تأخر تصدیقات تجربی از تدیقات غیرتجربی (بدیهیات اولیه)

۳/۳/۲- نتیجه: وجود تصدیقات زیادی مقدم بر تصدیقات تجربی علیرغم تقدم تصورات احساسی بر سایر تصورات

۳/۴- تفاوت بین تصورات فطری و ذاتی عقل (اعتقاد عقلیون، مادی) و تصورات بدیهی عقلی (اعتقاد حکماء اسلامی)

۳/۴/۱- تعریف ادراکات فطری در اصطلاحات فلسفی:

۱- ادراکاتی که همه‌ی اذهان چه از جهت واجد بودن و چه از جهت کیفیت واجد بودن اختلافی ندارند مانند اعتقاد بوجود دنیای خارج

۲- ادراکاتی که در ذهن همه بالقوه موجود است (نه بالفعل) مانند معلوماتی که با علم حضوری برای نفس معلوم است ولی هنوز با علم حصولی معلوم نشده‌اند مانند معرفت بذات حق

۳- قضایایی که در باب برهان منطق، برهان‌شان همواره همراه آنها است (قضایا قیاسات‌ها معها)

۴- ادراکات و تصوراتی که خاصیت ذاتی عقل است (معنای مورد نظر عقلیون مادی مانند دکارت)



فهرست متن مقاله پیدایش کثرت در علم و ادراک

عنوان کلی:

چگونگی پیدایش کثرت در معلومات یا بازگشت همه‌ی علوم به علم حضوری و چگونگی اخذ علوم حصولی از علم حضوری

مقدمه - خلاصه‌ی مقاله گذشته: منتهی شدن علوم و ادراکات به حس

۱- عمومیت برهانی که منتهی شدن ادراکات به حس را دلالت می‌گیرد بر هر ادراکی که به نحوی منطبق بر محسوس باشد به لحاظ: ۱- ارتباطی که میان مدرکات موجود است ۲- عدم مدم منشأیت آثار مدرک ذهنی و مطلق ادراکی که منتهی به حس نباشد

۱/۱- لزوم نیل به واقعیتی بدلیل مقتضای بیرون نمائی و کاشفیت علم و ادراک

۱/۲- وجود علمی حضوری برای هر علم حصولی

۲- چگونگی اخذ علم حصولی از علم حضوری

۲/۱- اخذ علم حصولی بلاواسطه از علم حضوری

۲/۲- اخذ علم حصولی با واسطه تصرفی که قوه مدرکه در وی انجام داده و مدرکات، مدرکات محسوسه است که با واقعیت خود در حس موجودند.

۲/۳- اخذ علم حصولی با واسطه تصرفی که قوه مدرکه در وی انجام داده و مدرکات، مدرکات غیر محسوسه است

۳- اقسام علم حضوری

۳/۱- علم حضوری خودمان به خودمان

۳/۱/۱- واحد و بسیط و بدون حدّ جسمانی بودن این معلوم حضوری

۳/۲- علم حضوری به آثار و افعال خود

۳/۲/۱- وجود نسبت لاینقطع بین کارهایی که با قوای دراکه و وسایل فهم انجام می‌گیرد(ارادی) با خودمان

۳/۳- حضوری بودن افعال قوای دراکه

۳/۳/۱- ارادی بودن فعل قوای دراکه

۳/۳/۱/۱- اثبات حصولی بودن کاوش‌های علمی دانشمندان و حضوری بودن علم انسان به کارهای بدن خود در پاسخ به اشکال عدم نیاز به کاوش‌های علمی دانشمندان در صورت علم انسان به افعال قوای دراکه از آغاز

۳/۴- قسم چهارم علم حضوری: وجود محسوسات خارجی با واقعیت خود در حواس و اتصال آن به نفس

۳/۴/۱- قوه‌ی خیال، مسئول تبدیل علم حضوری به علم حصولی (پدیده‌های بی‌اثر)

#### ۴- ریشه نخستین ادراکات و علم‌های حصولی

۴/۱- ضرورت ادراک حداقل دو خاصه حقیقی از خواص محسوسه اجسام (برای ایجاد علم حصولی)

۴/۲- حکم به وجود نسبت میان معلوم اول (سفیدی) و معلوم دوم (سفیدی)

۴/۳- حکم به عدم وجود نسبت میان معلوم اول (سفیدی) و معلوم دوم (سیاهی)

۴/۳/۱- پنداشتن نسبت اثباتی در عدم الفعل (نیست) بدلیل عدم انطباق معلوم ثانی با معلوم اول

۴/۴- ایجاد کثرت نسبی بواسطه نسبت سلب به طرفین قضیه

۴/۵- ایجاد وحدت نسبی بواسطه تهی بودن قضیه از معنی کثرت

۴/۶- حکایت مهت از واقعیت خارجی با سلب منشأ نیت آثار (حقیقت)

۴/۷- حکایت نسبت (وجود، عدم، وحدت، کثرت) از واقعیت ذهنی (اعتبار)

۴/۸- حاجت و نیاز وجودی و پناهندگی افعال و قوای نفسانی و استقلال وجودی نفس علت مشاهده صورت مفهومی «جوهر» و «عرض»

۴/۹- انتقال به قانون کلی علیت و معلولیت پس از حکم به جوهری و عرضی بودن امورات

## فهرست پاورقی پیدایش کثرت در علم و ادراک

- خالی بودن ذهن از هرگونه تصویری در ابتدا
- ورود تصورات و مفاهیمی که قابل انطباق به محسوس هستند به ذهن
- ورود تصورات و مفاهیم دیگری که بآنچه منطبق با افراد محسوسه می‌شود منحصر نیست
- ساخت مفهوم توسط ذهن پس وجود علم حضوری به واقعیتی از واقعیات
- آغاز فعالیت ادراکی نفس از راه حواس
- تکثر آلات حسیه علت تکثر معلومات؛ ۱- کثرت علل ایجادکننده است ۲- بواسطه کثرت محل‌های قبول کننده ۳- بواسطه کثرت آلات ۴- بواسطه ترتب طولی و علت و معلولی که بین خود معلومات است.
- تعدد احساس‌های جزئی (تکثیر معلومات) علت اجتماع صور محسوسه زیادی در ذهن
- اجتماع صور محسوسه در ذهن علت مستعد شدن نفس برای پیدایش بدیهیات تصویری و تصدیقی
- ترکیب بدیهیات با هم با شکل‌ها و صورت‌های مختلف علت پیدایش و تکثیر علوم نظری
- اتصال وجودی واقعیت‌ها با واقعیت نفس شرسط اصلی در پیدایش تصورات اشیاء برای ذهن
- بیان چگونگی ایجاد علم حصولی به
- صورت‌سازی قوه مروکه (قوه خیال) از علم حضوری که نفس از اشیاء دریافت نموده
- مآخذ بودن علم‌های حضوری در تولید علم‌های حصولی
- بیان اتحاد و اتصال وجودی واقعیت شیئی ادراک کننده و واقعیت شیئی ادراک شده توسط بعنوان ملاک علم حضوری
- تعریف علم حصولی به علمی که واقعیت علم با واقعیت معلوم دو تا است.
- انتقال عالم به واقعیت معلوم بواسطه ذات خود در علم حضوری
- دخالت قوای مختلف نفسانی در تصویر سازی و عالم شدن انسان در علم حصولی
- عدم دخالت ذهن و صور ذهنیه دو علم حضوری نفس مجرد و بحالات نفسانی خود
- علم هر کسی بخود و بحالات نفسانی خود دوگونه است: ۱- یافتن ابتدائی ( پوشیده نبودن خود انسان و حالات نفسانی انسان از خودش (علم حضوری به نفس)
- بی‌معنی بودن شک و یقین، تصور و تصدیق، خطا و صواب، تفکر و تعقل و استدلال در علم‌های حضوری بخلاف علوم حصولی که مربوط به عالم مخصوص ذهن است.

- نظریات مختلف دوباره نحوه‌ی اتصال و ارتباط با وجود واقعیت شیئی ادراک شده با ادراک کننده و کیفیت علم حضوری: ۱- تمام حالات نفسانی مادی است و خاصیت مغز و اعصاب است.

- پاسخ مادی نبودن حالا نفسانی: ۱- در این نظریه بین تصور «من» که حصولی است و خود «من» که حضوری است فرقی نگذاشته است. ۲- در مقاله ۳ ثابت شد که ادراکات مادی و مکانی نیست. ۳- در اجتماع مکانی دو چیز ممکن نیست (در خارج)

- وحدت علم و معلوم علت عل حضوری هر کس به خودش و تأثیر عناصر روحی در یکدیگر بعلم علم حضوری هر کس بحالات نفسانی خودش

- تولید علم حصولی محصول عالم تعقل، تفکر و تولید علوم حضوری محصول نفس

- تعریف قوه‌ی خیال به قوه‌ی عکسبرداری و صورت‌سازی از واقعیات و سپردن آن بقوه‌ی حافظه (تبدل علم حضوری به حصولی)

عنوان کلی: بیان نسبت میان علم حصولی و علم حضوری

۱. تقدّم بحث از علم حضوری بر بحث از علم حصولی ..... ۴

۲. «علم ما به خود ما» موضوع بحث از علم حضوری ..... ۴

۳. کیفیت پیدایش علم حصولی از علم حضوری ..... ۵

۴. کیفیت پیدایش کثرت در علم حصولی ..... ۸



## عنوان کلی: بیان نسبت میان علم حصولی و علم حضوری

۱. تقدّم بحث از علم حضوری بر بحث از علم حصولی ..... ۴
  - ۱/۱. تصور نادرست حسّی بودن تمامی ادراکات از گفته‌های مقاله چهارم ..... ۴
  - ۱/۲. اعمّ بودن برهان ذکر شده در مقاله چهارم مبنی بر ریشه حسّی داشتن ادراکات ..... ۴
  - ۱/۳. وجود ادراکات غیر قابل انطباق به حسّ تحت عنوان مدرکات غیر محسوسه ..... ۴
  - ۱/۴. اصل بودن مدرکات غیر محسوسه (حضوری) نسبت به مدرکات محسوسه (حصولی) ..... ۴
۲. «علم ما به خود ما» موضوع بحث از علم حضوری ..... ۴
  - ۲/۱. محور بودن «علم ما به خود» در مدرکات غیر محسوسه (علم حضوری) ..... ۴
  - ۲/۲. محور بودن و بدون واسطه بودن «خود ما» در تمامی رفتارها و ادراکات حضوری ما ..... ۵
  - ۲/۳. اشکال. ضرورت علم تفصیلی به همه اجزای خود در صورت حضوری بودن علم به خود ..... ۵
  - ۲/۴. پاسخ. پذیرش وجود علم حضوری به همه اجزای خود و ارادی بودن همه افعال طبیعی ..... ۵
۳. کیفیت پیدایش علم حصولی از علم حضوری ..... ۵
  - ۳/۱. پیدایش مدرکات حصولی محسوسه از ملاحظه صور ذهنیه مرتبط با واقعیت خارج ..... ۵
  - ۳/۲. واقعی بودن «خود ما» به عنوان یک واقعیت موضوع برای ادراک حصولی ..... ۵
  - ۳/۳. کیفیت پیدایش نخستین ادراک حصولی ..... ۵
    - ۳/۳/۱. ضبط ادراک از «سیاهی» با تجرید آن از حسّ ..... ۵
    - ۳/۳/۲. ضبط ادراک از «سفیدی» با تجرید آن از حسّ ..... ۶
    - ۳/۳/۳. نیافتن «سیاهی» در هنگام درک از «سفیدی» ..... ۶
    - ۳/۳/۴. نیافتن «سفیدی» در جایگاه تجرید «سیاهی» ..... ۶
    - ۳/۳/۵. پیدایش مفهوم «حمل» هنگام ملاحظه نسبت «سیاهی» با خودش ..... ۶
    - ۳/۳/۶. پیدایش مفهوم «عدم حمل» هنگام ملاحظه نسبت «سیاهی» و «سفیدی» ..... ۶
    - ۳/۳/۷. عدمی بودن ادراک از نسبت میان «سیاهی» و «سفیدی» ..... ۶
    - ۳/۳/۸. پیدایش مفهوم «کثرت نسبی» یا «عدد» از ملاحظه نسبت سلبی میان «سفیدی» و «سیاهی» ..... ۶
    - ۳/۳/۹. پیدایش مفهوم «وحدت» از ملاحظه حمل در نسبت میان «سفیدی» و «سفیدی» ..... ۶
    - ۳/۳/۱۰. سلبی بودن معنای «کثرت» و سلب سلب بودن معنای «وحدت» ..... ۶
    - ۳/۳/۱۰/۱. یکی بودن مصداقی «وحدت» و «ایجاب» ..... ۶
    - ۳/۳/۱۱. «ماهیت» بودن مفهوم «سیاهی» و «سفیدی» ..... ۷
    - ۳/۳/۱۱/۱. بدون آثار بودن ماهیت و دارای آثار بودن خارج، تفاوت میان ماهیت و واقعیت ..... ۷
    - ۳/۳/۱۲. «فعل» خارجی نفس بودن مفهوم «است» به دلیل حکم بودن آن ..... ۷
    - ۳/۳/۱۳. «خطایی» بودن پیدایش مفهوم «نیست» و از ماهیت گرفته شدن آن ..... ۷
    - ۳/۳/۱۴. متکی به ماهیت بودن مفاهیم «کثرت نسبی» و «وحدت نسبی» با گرفته شدن از مفهوم «نیست» که از ماهیت گرفته شده ..... ۷
    - ۳/۴. تقسیمات علم حصولی ..... ۷
      - ۳/۴/۱. تقسیم ادراکات به دو قسم «تصور» و «تصدیق» ..... ۷
      - ۳/۴/۲. تقسیم ادراکات تصویری به دو قسم «ماهیات» و «اعتباریات» ..... ۷
      - ۳/۵. موضوع قرار گرفتن علم حضوری برای ادراک در علم حصولی ..... ۷
        - ۳/۵/۱. پیدایش صورت مفهومی «جوهر» از ملاحظه استقلال وجودی نفس ..... ۷
        - ۳/۵/۲. پیدایش صورت مفهومی «عرض» از ملاحظه حاجت و نیاز قوای نفس به نفس ..... ۸
        - ۳/۵/۳. حکم به وجود موضوع جوهری برای مفاهیم «عرضی» ..... ۸

- ۳/۵/۴. ادراک قانون کلی «علیت و معلولیت» از ملاحظه نسبت میان «جوهر» و «عرض»..... ۸
- ۳/۵/۵. پیدایش ادراک «وجود» و «عدم» از ملاحظه استقلالی نسبت ایجاب و سلب..... ۸

#### ۴. کیفیت پیدایش کثرت در علم حصولی..... ۸

- ۴/۱. توانایی قوه مدرکه بر اخذ مفردات از قضایا و تولید قضیه از مفردات..... ۸
- ۴/۲. انقسام کثرت تصورات به دو قسم کثرت از راه «بساطت و ترکب» و کثرت از راه «حقیقت و اعتبار»..... ۸
- ۴/۲/۱. اشکال ۱. عدم وجود ماهیات بسیط متباین در خارج و یکسان بودن ماده همه اشیاء..... ۹
- ۴/۲/۲. اشکال ۲. تغییر آنی اشیاء در خارج، علت بی‌ارزش بودن سخن از ماهیات ثابته..... ۹
- ۴/۲/۳. پاسخ ۱. وجود اختلاف نوعی در ادراکات، دلیل وجود اختلافات خارجی در اشیاء..... ۹
- ۴/۲/۴. اشکال ۳. یکسان بودن واقعیت همه اشیاء به دلیل امکان تبدیل آن‌ها به یکدیگر با دانش امروزمین..... ۱۰
- ۴/۲/۵. پاسخ ۳. انحصار توانایی دانش امروز در معین نمودن سیر ماده و عدم توانایی آن در بیان حقیقت و واقعیت اشیاء..... ۱۰
- ۴/۲/۶. پاسخ ۲. تفاوت سخن مفهوم با ماده، علت عدم سرایت تغییرات خارج به مفهوم و عدم امکان تعریف اشیاء در صورت متغیر بودن ماهیات..... ۱۰
- ۴/۲/۷. اشکال ۴. امکان تعریف اشیاء با بیان تاریخچه تغییرات شیء بر اساس منطق دیالکتیک..... ۱۱
- ۴/۲/۸. پاسخ ۴. لازم بودن ولی کافی نبودن بیان تاریخچه پیدایش شیء برای تعریف آن از منظر تمامی فلاسفه..... ۱۱
- ۴/۳. پیدایش کثرت در ادراکات تصدیقی از راه انقسام به «بدیهی و نظری»..... ۱۱
- ۴/۳/۱. اشکال ۱. تغییر فرضیات علوم، دلیل بر عدم وجود تصدیقات بدیهی..... ۱۱
- ۴/۳/۲. پاسخ ۱. تفاوت فرضیات با بدیهیات به انحصار توان فرضیه در نمایش خط سیر علم و تبدیل مجهول به معلوم توسط بدیهیات..... ۱۲
- ۴/۳/۳. اشکال ۲. بی‌معنا بودن توقف بدیهیات به یکدیگر در صورت استثنای بدیهیات از قانون توالد تصدیقات و تعارض آن با توقف همه بدیهیات به اصل تناقض..... ۱۲
- ۴/۳/۴. پاسخ ۲. تفاوت دو گونه توقف؛ توقف در «ماده و صورت» با توقف همه قضایا به اصل تناقض در «علم و حکم»..... ۱۲
- ۴/۳/۵. اشکال ۳. عدم نیاز به اصل تناقض با پیدایش اصل تضاد در منطق دیالکتیک..... ۱۲
- ۴/۳/۶. پاسخ ۳. غیرصحیح بودن استناد به اصل تضاد به دلیل بازگشت اصل تضاد به اصل اتحاد قوه و فعل در حرکت..... ۱۳
- ۴/۳/۶/۱. غیرمادی بودن علم و ادراک، دلیل عدم انتفاء آن در عینیت..... ۱۳
- ۴/۳/۶/۲. غیرمادی بودن علم و ادراک، دلیل ثبات آن..... ۱۳
- ۴/۳/۶/۳. محال بودن اجتماع نقیضین هم در ماده و هم در ادراک..... ۱۳
- ۴/۳/۷. اشکال ۴. متغیر بودن ادراک به دلیل منشأ خارجی داشتن آن و متغیر بودن خارج..... ۱۴
- ۴/۳/۸. پاسخ ۴. غیر مادی بودن ادراک، دلیل متغیر نبودن آن..... ۱۴
- ۴/۳/۹. اشکال ۵. تأثیر محیط زندگی در اندیشه انسان، دلیل متغیر بودن ادراکات..... ۱۴
- ۴/۳/۱۰. پاسخ ۵. تقسیم ادراکات به دو قسم اجتماعی اعتباری و ادراکات حقیقی غیر وابسته به محیط زندگی..... ۱۴



## عنوان کلی: بیان نسبت میان علم حصولی و علم حضوری

### ۱. تقدّم بحث از علم حضوری بر بحث از علم حصولی

#### ۱/۱. تصور نادرست حسّی بودن تمامی ادراکات از گفته‌های مقاله چهارم

پیدایش کثرت در علم و ادراک (در مقاله گذشته یکی از نتایج اساسی که گرفتیم این بود که علوم و ادراکات منتهی بحسن می‌باشد و البته کسی که برای نخستین بار این قضیه را نگاه کند این حکم را کلی و عمومی تلقی خواهد کرد باین معنی که همه علوم و ادراکات یا بی‌واسطه حسّی می‌باشند یا بواسطه تصرفی که در یک پدیده حسّی انجام گرفته پیدا شده‌اند و اگر با واسطه یا بی‌واسطه پای حسن در میان نباشد علم و ادراکی موجود نخواهد بود.

#### ۱/۲. اعمّ بودن برهان ذکر شده در مقاله چهارم مبنی بر ریشه حسّی داشتن ادراکات

ولی حقیقت جز این است زیرا نتیجه هر برهانی در اندازه عموم خود تابع برهان خود می‌باشد و برهانی که برای اثبات این حکم اقامه کردیم باین عموم و شمول نبود چه برهان ما ناطق بود (۱) به اینکه هر ادراک و علمی که به نحوی منطبق بحسوس می‌باشد اولاً بلحاظ ارتباطی که میان مدرکات موجود است و ثانیاً بلحاظ عدم منشأیت آثار که مدرک و معلوم ذهنی دارد یا خود محسوس است از محسوسات و یا مسبوق است به محسوس از محسوسات مانند انسان محسوس که خود محسوس است و انسان خیالی و کلی که مسبوق بانسان محسوس می‌باشند و در همین مورد اگر فرض کنیم محسوس نیست ناچار هیچگونه ادراک و علمی نیز پیدا نخواهد شد پس برهان مزبور این حکم را از راه رابطه‌ای که یک سلسله از مدرکات با محسوس داشته و ترتب آثاری که بالقیاس بحسوسات در مورد آنها نبوده اثبات می‌نماید و تنها ادراکی را که قابل انطباق بحسن بوده و منتهی بحسن نیست نفی می‌کند و اما مطلق ادراکی را که منتهی بحسن نباشد نفی نمی‌کند

#### ۱/۳. وجود ادراکات غیر قابل انطباق به حسّ تحت عنوان مدرکات غیر محسوسه

پس اگر ادراکی فرض شود که قابل انطباق بحسن نیست چنین ادراکی را برهان مزبور نفی نمی‌کند با نظری دقیقتر مفاد برهان (۱) این است که بمقتضای بیرون نمائی و کاشفیت علم و ادراک نیل به واقعیتی لازم است یعنی در مورد هر علم حصولی علمی حضوری موجود است پس از روی همین نظر می‌توان دایره برهان را وسیعتر گرفت و از برای نتیجه عموم بیشتری بدست آورد می‌گوییم چون هر علم و ادراک مفروضی خاصه کشف از خارج و بیرون نمائی را داشته و صورت وی می‌باشد باید رابطه انطباق با خارج خود را داشته و غیر منشأ آثار بوده باشد و از این رو ما باید بواقعی منشأ آثار که منطبق علیه او است رسیده باشیم یعنی همان واقع را با علم حضوری یافته باشیم و آنگاه علم حصولی با بلا واسطه از وی گرفته شود همان معلوم حضوری با سلب منشأیت آثار و یا بواسطه تصرفی که قوه مدرک در وی انجام داده باشد و مصداق این گاهی مدرکات محسوسه است که با واقعیت خود در حس موجودند و قوه مدرک در همان جا به آنها نائل می‌شود و گاهی مدرکات غیر محسوسه.

#### ۱/۴. اصل بودن مدرکات غیر محسوسه (حضوری) نسبت به مدرکات محسوسه (حصولی)

و از همینجا روشن می‌شود که اگر بخواهیم به کیفیت تکررات و تنوعات علوم و ادراکات پی ببریم باید بسوی اصل منعطف شده ادراکات و علم حضوری را بررسی نمائیم زیرا همه شاخه‌ها بالا خره باین ریشه رسیده و از وی سرمایه هستی می‌گیرند علم حضوری است که بواسطه سلب منشأیت آثار به علم حصولی تبدیل می‌شود و در این تعقیب نظری چون سر و کار ما با علم حضوری است یعنی علمی که معلوم وی با واقعیت خارجی خود نه با صورت و عکس پیش عالم حاضر است یعنی عالم با واقعیت خود واقعیت معلوم را یافته و بدیهی است که چیزی که غیر ما و خارج از ما است عین ما و داخل واقعیت ما نخواهد بود

### ۲. «علم ما به خود ما» موضوع بحث از علم حضوری

#### ۲/۱. محور بودن «علم ما به خود» در مدرکات غیر محسوسه (علم حضوری)

و ناچار واقعیت هر چیز را بیابیم یا عین وجود ما و یا از مراتب ملحقه وجود ما باید بوده باشد (۱) پس خواه و ناخواه باید خودمان را یعنی علم خودمان به خودمان را بررسی کنیم. اگر با یک نگاه ساده بی‌آلایش نگاه کنیم خواهیم دید که خودمان من از خودمان پوشیده نیستیم و این معلوم مشهود ما چنانکه در مقاله ۳ گذشت چیزی است واحد و خالص که هیچگونه جزء و خلیط و حد جسمانی ندارد و هنگامی که

کارهایی را که در دائره وجود خودمان اتفاق افتاده و با اراده و ادراک انجام می‌گیرد مانند دیدنم و شنیدنم و فهمیدنم بالاخره همه کارهایی که با قوای دراکه و وسایل فهم انجام می‌گیرد مشاهده کنیم خواهیم دید که آنها یک رشته پدیده‌هایی هستند که بحسب واقعیت و وجود با واقعیت و وجود ما مربوط بوده و نسبت دارند به نحوی که فرض انقطاع نسبت و فرض نابودی آنها یکی است مثلاً اگر از مطابق خارجی کلمه شنیدنم مطابق خارجی جزء میم را برداریم یا جدا کنیم دیگر مطابقی از برای بقیه کلمه نداریم و این رشته کارها را همین با خودشان تشخیص می‌دهیم (۱) نه با چیزی دیگر یعنی خودشان را بی‌واسطه می‌فهمیم یعنی شنیدن من بخودی خود شنیدن من است نه اینکه در آغاز پیدایش یک پدیده مجهول بوده و پس از آن با عکس برداری و صورت‌گیری فهمیده می‌شود که شنیدن من است پس واقعیت خارجی این رشته کارها و ادراک آنها یکی است یعنی با علم حضوری معلوم می‌باشد.

## ۲/۲. محور بودن و بدون واسطه بودن «خود ما» در تمامی رفتارها و ادراکات حضوری ما

و همچنین (۱) قوا و ابزارهایی که بوسیله آنها این کارهای معلوم بالذات را انجام می‌دهیم و هنگام استعمال بکار می‌اندازیم دانسته بکار می‌اندازیم نه اینکه با وسایل و قوای دیگری کشف کرده و سپس بکار انداخته باشیم ما تصرفات عجیب و لطیفی که در موقع ادراکات مختلفه در اعضای ادراک انجام می‌دهیم بی آنکه باین تصرفات و خواص و آثار آنها و اعضائی که این تصرفات بوسیله آنها انجام می‌گیرد علم داشته باشیم و تشخیص دهیم امکان پذیر نیست مانند اعمال تحریک و قبض و بسط که در عضلات گوناگون برای کارهای گوناگون دیدن و شنیدن و بوئیدن و جز اینها می‌کنیم

## ۲/۳. اشکال. ضرورت علم تفصیلی به همه اجزای خود در صورت حضوری بودن علم به خود

البته برای نخستین بار با شنیدن این سخن به ذهن انسان خور می‌کند که اگر اینطور بود انسان یا هر موجود زنده دیگر در آغاز پیدایش خود همه اعضاء و اجزای وجود خود را تا آخرین حد حقیقتش می‌فهمید دیگر نیازی باین همه کاوشهای دور و دراز علمی دانشمندان نبود.

## ۲/۴. پاسخ. پذیرش وجود علم حضوری به همه اجزای خود و ارادی بودن همه افعال طبیعی

ولی باید متذکر شد که سخن ما در علم حضوری است نه در علم حصولی آنچه را که ما با بیان گذشته گفتیم که انسان می‌داند با علم حضوری می‌داند و آنچه را که دانشمندان با کاوشهای علمی بدست می‌آورند علم حصولی (۱) است و از این روی کاملاً احتمال می‌دهیم که همه کارهای بدنی در موجود زنده کارهای علمی و ارادی بوده باشند حتی کارهای طبیعی و مزاجی نیز در این صف قرار گیرند چنانکه اتفاقات زیادی بصحت این نظر شهادت میدهند اگر چه فعلاً برهانی برای اثبات این نظر در دست نداریم. بهر حال باید گفت ما با علم حضوری به خودمان و قوا و اعضای دراکه خودمان و افعال ارادی خودمان علم داریم و در پیش مقاله ۴ گفته شد که محسوسات با واقعیت خود در حواس موجودند و این نیز یک نحو علم حضوری بود (۲) اگر چه میان او و سایر علمهای حضوری بی‌فرق نیست ولی باید دانست که این علم حضوری چهار قسم مذکور خود بخود نمی‌تواند علم حصولی بار آورد پس بجای دیگری باید دست دراز نمود.

## ۳. کیفیت پیدایش علم حصولی از علم حضوری

### ۳/۱. پیدایش مدرکات حصولی محسوسه از ملاحظه صور ذهنیه مرتبط با واقعیت خارج

همان قوه (۱) که بر روی پدیده حسی آمده و اجزای صورت حسی و نسب میان اجزا را یافته و حکم می‌کند چنانکه در مقاله ۴ بیان شد این معلومات را می‌یافت در حالی که آثار خارجی نداشتند یعنی صورتهائی بودند که منشا آثار خارجی نبودند یعنی پیش این قوه با علم حصولی معلوم بودند پس کار این قوه تمییه علم حصولی بوده در جائی که دسترسی بواقعیت شیء پیدا کرده و اتصال و رابطه مادی درست نماید

### ۳/۲. واقعی بودن «خود ما» به عنوان یک واقعیت موضوع برای ادراک حصولی

و از طرف دیگر ما از خودمان مشاهده می‌کنیم که خودمان واقعیت من در عین حال که به خودمان روشن هستیم همه اقسام ادراکات حسی خیالی کلی مفرد مرکب تصویری تصدیقی را در خودمان که یک واحد حقیقی هستیم می‌یابیم من منم من می‌بینم من می‌شنوم من این محسوس را ادراک می‌کنم من این سفید را شیرین می‌یابم من این خیال را می‌فهمم من این تصدیق و حکم را می‌نمایم و از این راه قوه نامبرده تبدیل کننده علم حضوری به علم حصولی به همه این علوم و ادراکات حضوریه یک نحو اتصال دارد و میتواند آنها را بیابد یعنی تبدیل به پدیده‌های بی اثر نموده و علم حصولی بسازد اکنون باید دید که آغاز کار وی از کجا است

### ۳/۳. کیفیت پیدایش نخستین ادراک حصولی

#### ۳/۳/۱. ضبط ادراک از «سیاهی» با تجرید آن از حس

ریشه‌های نخستین ادراکات و علمهای حصولی در نخستین بار که چشم ما بر اندام جهان خارج افتاد و البته این سخن بعنوان مثال گفته می‌شود و گر نه پیش از این مرحله مراحل زیادی از حس و بویژه از راه لمس پیموده‌ایم و تا اندازه‌ای خواص مختلف اجسام را باقیم فرض کنیم یک سیاهی و یک سفیدی دیدیم سیاهی و سفیدی برای مثال اخذ شده و عرض دو خاصه حقیقی از خواص محسوسه اجسام است مثلاً

اول سیاهی را که با حرکت ابصار بوی رسیده بودیم و پس از وی سفیدی را ادراک کنیم و البته هنگامی که سیاهی را ادراک کردیم معنای وی را با تجرید از حس ادراک نموده یعنی پیش خود با یگانی و ضبط کرده

### ۳/۳/۲. ضبط ادراک از «سفیدی» با تجرید آن از حس

و پس از آن با دراک سفیدی پرداختیم و هنگامی که با حرکت دومی به سفیدی رسیدیم

### ۳/۳/۳. نیافتن «سیاهی» در هنگام درک از «سفیدی»

هنگامی است که سیاهی را داریم همینکه به سفیدی رسیدیم سیاهی را در آنجا نخواهیم یافت

### ۳/۳/۴. نیافتن «سفیدی» در جایگاه تجرید «سیاهی»

و معلوم دومی را چون بجائی که اولی را برده بودیم ببریم (۱) مشاهده می‌کنیم که دومی روی اولی نمی‌خواهد چنانکه اولی روی خودش می‌خواهد و می‌خواهد

### ۳/۳/۵. پیدایش مفهوم «حمل» هنگام ملاحظه نسبت «سیاهی» با خودش

یعنی می‌بینیم سیاهی با سیاهی به نحوی است و نسبتی دارد که آن نسبت را میان سفیدی و سیاهی نمی‌یابیم و در نتیجه آنچه بدست ما آمد یک حملی است این سیاهی این سیاهی است

### ۳/۳/۶. پیدایش مفهوم «عدم حمل» هنگام ملاحظه نسبت «سیاهی» و «سفیدی»

و یک عدم حمل یعنی ذهن نسبتی که میان سیاهی و سیاهی بود میان سیاهی و سفیدی نمی‌یابد و بعبارت دیگر میان سیاهی و سیاهی حکم ایجاد کرده و نسبتی درست می‌کند ولی میان سفیدی و سیاهی کاری انجام نمی‌دهد

### ۳/۳/۶/۱. عدمی بودن ادراک از نسبت میان «سیاهی» و «سفیدی»

و چون خود را در اولین مرتبه یا پس از تکرار حکم اثباتی نسبت‌ساز و حکم درست کن می‌بیند کار انجام ندادن عدم الفعل خود را کار پنداشته و نبودن نسبت اثباتی میان سفیدی و سیاهی را یک نسبت دیگر مغایر با نسبت اثباتی می‌اندیشد و در این حال یک نسبت پنداری بنام نیست (۱) در برابر نسبت خارجی است پیدا می‌شود و مقارن این حال دو قضیه درست شده این سیاهی این سیاهی است و این سفیدی این سیاهی نیست

### ۳/۳/۷. پیدایش مفهوم «است» از حکم کردن و مفهوم «نیست» از کار پنداشتن عدم حکم

و حقیقت قضیه نخستین این است که قوه مدرکه میان موضوع و محمول کاری انجام داده بنام حکم این او است و حقیقت قضیه دومی اینست که میان موضوع و محمول کاری انجام نداده ولی این تهی‌دست ماندن و کار انجام ندادن را برای خود کار پنداشته و او را در برابر کار نخستین کار دومی قرار داده نیست در برابر است و چنانکه قوه نامبرده کار خود را که حکم است با یک صورت ذهنی این اوست حکایت می‌کرد فقدان کار را نیز بمناسبت اینکه در جای کار نشسته صورتی برای وی ساخته و حکایت کند ولی اضطراب دومی را چون به اندیشه اولی ساخته شده به اولی نسبت می‌دهد نیست نه است در مقاله‌های گذشته گفتیم که هر خطا و امر اعتباری تا مضاف بسوی صحیح و حقیقت نشود درست نمی‌شود

### ۳/۳/۸. پیدایش مفهوم «کثرت نسبی» یا «عدد» از ملاحظه نسبت سلبی میان «سفیدی» و «سیاهی»

پس از درست شدن این دو مفهوم است نیست هنگامی که قوه مدرکه خاصه نسبت را که قیام بطرفین است مشاهده می‌کند در قضیه سالبه مانند این سفیدی آن سیاهی نیست نسبت سلب را بطرفین قضیه می‌دهد و بوسیله همین کار هر یک از طرفین از آن یکی جدا شده و همدیگر را طرد می‌کنند و از همین جا معنای کثرت نسبی یا عدد را می‌یابد

### ۳/۳/۹. پیدایش مفهوم «وحدت» از ملاحظه حمل در نسبت میان «سفیدی» و «سفیدی»

چنانکه در قضیه موجه چون طرفین را از این معنی کثرت یا عدد تهی می‌یابد به این حال نام وحدت می‌دهد

### ۳/۳/۱۰. سلبی بودن معنای «کثرت» و سلب بودن معنای «وحدت»

و از همین جا روشن خواهد بود که کثرت معنایی است سلبی و وحدت سلب است

### ۳/۳/۱۰/۱. یکی بودن مصداقی «وحدت» و «ایجاب»

ولی چون این سلب سلب منطبق بنسبت ایجابی (است) می‌باشد نسبت وحدت با نسبت ایجاب در مصداق یکی خواهد بود.

### ۳/۳/۱۱. «ماهیت» بودن مفهوم «سیاهی» و «سفیدی»

در این کار و کوشش ذهنی شش مفهوم بدست ما آمد:  
۱ مفهوم سیاهی، ۲ مفهوم سفیدی، ۳ است، ۴ نیست، ۵ کثرت نسبی، ۶ وحدت نسبی،  
مفاهیم حقیقیه مهمیات و مفاهیم اعتباریه غیر مهمیات مفهوم ۱ و ۲ سیاهی و سفیدی را که ادراک نمودیم خود ماهیت بودند یعنی  
خود واقعیت خارج بودند هر چه هستند همانند که هستند

### ۳/۳/۱۱/۱. بدون آثار بودن ماهیت و دارای آثار بودن خارج، تفاوت میان ماهیت و واقعیت

و در عین حال که خود واقعیت خارج می‌باشند این فرق را با واقعیت خارج دارند که واقعیت خارج آثاری مستقل از ذهن و ادراک دارد ولی  
این ماهیتها فاقد آن آثار می‌باشند و فرق میان ماهیت و واقعیت خارج همین است که واقعیت آثار خارجی دارد ولی ماهیت فاقد آن آثار  
است و از این روی می‌توان گفت که ما کنه سواد و بیاض را نائل می‌شویم یعنی سواد و بیاض هر چه هستند در ذات خود همانند که پیش ما  
هستند نه آنچه‌انکه سوفسطی یا قائلین به اشباح در وجود ذهنی می‌گویند زیرا آنان می‌گویند سواد و بیاض که پیش ما هستند همانند  
که هستند و میان این دو سخن فرق بسیار است.

### ۳/۳/۱۲. «فعل» خارجی نفس بودن مفهوم «است» به دلیل حکم بودن آن

مفهوم سوم است که مفهوم حکم است چنانکه بیان کردیم خود حکم فعل خارجی نفس است که با واقعیت خارجی خود در ذهن میان  
دو مفهوم ذهنی مثلا موجود می‌باشد و چون نسبت میان موضوع و محمول است وجودش همان وجود آنها است.  
از یکسوی از واقعیت خارج حکایت می‌کند یعنی نسبت بخارج بی اثر است و از یکسوی خودش در ذهن یک واقعیت مستقلی دارد که  
می‌توان خودش را محکی عنه قرار داد. (۱)  
و از این جهت ذهن به آسانی می‌تواند از این پدیده که فعل خودش می‌باشد مفهوم گیری نموده و او را چنانکه گفته شد با یک صورت  
ادراکی حکایت نماید و با این حال نمی‌توان او را در صف سایر مهمیات قرار داد زیرا آنچه برای او واقعیت بشمار میرود حکم فعل ذهنی  
است نه خارجی دارای آثار خارجه.

### ۳/۳/۱۳. «خطایی» بودن پیدایش مفهوم «نیست» و از ماهیت گرفته شدن آن

و مفهوم چهارم مفهوم نیست چنانکه پیشتر گفتیم بواسطه یک اشتباه و خطای اضطراری ضروری که دامنگیر ذهن می‌شود از حکم  
ایجابی است گرفته می‌شود پس او نیز مانند حکم ایجابی ماهیت نیست ولی می‌توان گفت از ماهیت گرفته شده.

### ۳/۳/۱۴. متکی به ماهیت بودن مفاهیم «کثرت نسبی» و «وحدت نسبی» با گرفته شدن از مفهوم «نیست» که از ماهیت گرفته شده

و مفهوم پنجم و ششم مفهوم کثرت نسبی و وحدت نسبی چنانکه دانسته شد از مفهوم نیست گرفته شده اگر چه ماهیت نیستند  
ولی متکی به ماهیت می‌باشند.

### ۳/۴. تقسیمات علم حصولی

#### ۳/۴/۱. تقسیم ادراکات به دو قسم «تصور» و «تصدیق»

پس از این بیان روشن شد که برخی از این مفاهیم شش‌گانه ماهیت می‌باشد مانند سیاهی و سفیدی که از واقعیت خارجی حکایت  
می‌کنند یعنی خود همان خارجند با این فرق که منشا آثار نیستند و برخی دیگر ماهیت نیستند زیرا از یک امر ذهنی حکایت می‌کنند که با  
واقعیت خودش با امور ذهنیه متحد است و آن واقعیت حکم است که یک واقعیت دو جانبه است و بواسطه وی ما می‌توانیم یک نوع راهی  
بخارج از ذهن پیدا کنیم پس اینگونه مفاهیم اگر چه ماهیت و حاکی از خارج نیستند ولی یکنوع وصف حکایت برای آنها اثبات نموده و اعتبار  
کاشفیت و بیرون نمائی را بانها می‌دهیم و از همین روی نام اعتباری روی آنها می‌گذاریم. (۱)  
از بیان گذشته نتیجه گرفته می‌شود که اولاً ادراکات منقسم می‌شوند بدو قسم تصور و حکم و این همان تقسیم ادراک است بتصور و  
تصدیق که در مقاله ۴ گذشت

#### ۳/۴/۲. تقسیم ادراکات تصویری به دو قسم «ماهیات» و «اعتباریات»

و ثانیاً مفاهیم تصویری ادراکات تصویری منقسم می‌شوند بدو قسم مهمیات اعتباریات

### ۳/۵. موضوع قرار گرفتن علم حضوری برای ادراک در علم حصولی

#### ۳/۵/۱. پیدایش صورت مفهومی «جوهر» از ملاحظه استقلال وجودی نفس

باغاز سخن بر می‌گردیم و از سوی دیگر چنانکه گفته شد نفس ما و قوای نفسانی و افعال نفسانی ما پیش ما حاضر بوده و با علم حضوری

معلوم می‌باشند و قوه مدرکه ما با آنها اتصال و رابطه دارد پس ناچار آنها را یافته و صورت‌گیری و عکس‌برداری خواهد نمود و در این ادراک حصولی ماهیت نفس و ماهیت قوای نفسانی و افعال نفسانی از آن جهت که افعال و قوای نفسانی می‌باشند بالکنه پیش قوه مدرکه حاضر خواهند بود البته کنه در اینجا بمعنی هر چه هست همانست ملحوظ شده نه بمعنی احاطه تفصیلی و همچنین نسبت میان قوی و افعال و میان نفس چنانکه حضوراً معلوم بود حصولاً نیز معلوم خواهد بود آنچنانکه نسبت میان محسوسات معلوم و دستگیر می‌شد و ناچار هنگامی که ما این نسبت را مشاهده می‌نماییم حاجت و نیاز وجودی و پناهندگی آنها را بنفس و استقلال وجودی نفس را نیز مشاهده می‌نماییم و در این مشاهده صورت مفهومی جوهر (۱) پیش ما نمودار می‌شود زیرا می‌بینیم که نفس این معنی را دارد که اگر او را از دست نفس بگیریم گذشته از خود نفس همه این قوی و افعال قوی از میان می‌روند

### ۳/۵/۲. پیدایش صورت مفهومی «عرض» از ملاحظه حاجت و نیاز قوای نفس به نفس

و از آن سوی نسبت احتیاجی قوی و افعال را می‌بینیم و می‌فهمیم که همین احتیاج مستلزم وجود امر مستقلی می‌باشد و این حکم را بطور کلی می‌پذیریم و از این روی در موارد محسوسات که تا کنون خبری از پشت سر آنها نداشتیم حکم به عرض بودن کرده

### ۳/۵/۳. حکم به وجود موضوع جوهری برای مفاهیم «عرضی»

و از برای همه آنها موضوع جوهری اثبات می‌نماییم و یکباره همه آنها بوصف تبدیل می‌شوند یعنی تا کنون ما روشنی و تاریکی و سردی و گرمی می‌دیدیم و از این پس علاوه از آن روشن و تاریک و سرد و گرم را نیز می‌فهمیم

### ۳/۵/۴. ادراک قانون کلی «علیت و معلولیت» از ملاحظه نسبت میان «جوهر» و «عرض»

و انتقال به قانون کلی علیت و معلولیت نیز از همین جا شروع می‌شود (۱)

### ۳/۵/۵. پیدایش ادراک «وجود» و «عدم» از ملاحظه استقلالی نسبت ایجاب و سلب

و پس از این مرحله قوه مدرکه شروع می‌کند با ادراک مفردات و نسب و ترکیب و تجزیه محسوسات و متخیلات و البته بیان تفصیلی آنها از توانائی ما بیرون است و تنها چیزی که هست سه نکته زیر را بطور کلی باید در نظر گرفت ۱ چون قوه مدرکه ما می‌تواند چیزی را که بدست آورده دوباره با نظر استقلالی نگریند و تحت نظر قرار بدهد از این روی نسبت‌هایی را که بعنوان رابطه میان دو مفهوم یافته بود با نظر استقلالی نگریند و در مورد هر نسبت یک یا چند مفهوم استقلالی تهیه می‌نماید و در ضمن این گردش و کار مفاهیم وجود عدم وحدت کثرت را که به شکل نسبت ادراک نموده بود ابتدائاً با حال اضافه وجود محمول از برای موضوع عدم محمول از برای موضوع (و وحدت موضوع و محمول) کثرت موضوع و محمول در قضیه سالبه) و پس از آن بی‌اضافه (وجود عدم وحدت کثرت) و همچنین سایر مفاهیم عامه و خاصه را که اعتباری می‌باشد تصور می‌نماید (۱)

## ۴. کیفیت پیدایش کثرت در علم حصولی

### ۴/۱. توانایی قوه مدرکه بر اخذ مفردات از قضایا و تولید قضیه از مفردات

۲ چنانکه در نکته ۱ مشهود است قوه مدرکه می‌تواند از قضیه سیر نموده و به مفرد برسد همچنین این سیر را می‌تواند بطور قهقری انجام داده و از مفرد به قضیه منتهی شود و از همین جهت اندازه زیادی از مفردات تصویری ما بحسب اصل قضیه بوده و مقدار زیادی از قضایا در اصل مفردات تصویری می‌باشد ۳ چنانکه ترکیب و تحلیل را به نحوی که در نکته دویم گفته شد در تصورات داریم همچنان در تصدیقات و قضایا نیز داریم ما در نخستین بار که می‌گفتیم مثلاً سیاهی سیاهی است سفیدی سیاهی نیست این امور را پذیرفته و تصدیق کرده بودیم که ۱ سلب و ایجاب نفی و اثبات هر دو با هم روی یک قضیه نمی‌آیند و هر دو با هم از روی یک قضیه برداشته نمی‌شوند اصل امتناع اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین ۲ هر چیز خودش برای خودش ثابت است. ۳ هیچ چیز خودش از خودش سلب نمی‌شود. ۴ عرض بی موضوع نمی‌شود. ۵ معلول بی علت نمی‌شود. و همچنین یک سلسله بدیهیات دیگر و این نکته با بیان آینده روشنتر از این بدست خواهد آمد. (۱) از راه دیگر طریق تحلیل.

### ۴/۲. انقسام کثرت تصورات به دو قسم کثرت از راه «بساطت و ترکب» و کثرت از راه «حقیقت و

اعتبار»

تکثر معلومات را با روش دیگر نیز می‌توان بررسی نمود زیرا چنانکه در مقاله ۴ بیان شد معلومات حصولی ما بر دو قسم منقسم می‌باشد تصویری و تصدیقی

در قسم اول تصویری ما بحسب غریزه در مفاهیم جزئی به مجرد حس و مشاهده قناعت می‌نماییم مثلاً چنانچه مفهوم این کرسی جزئی را بما القاء کردند به تنها نشان دادن یک کرسی جزئی در خارج قناعت می‌ورزیم ولی در مفاهیم کلیه این حال را نداریم زیرا در مورد بسیاری از مفاهیم دیگر نیز پیدا می‌شوند که از مفهوم مورد نظر قابل انفکاک و جدائی نیستند و اگر آنها را جدا و منفک فرض کنیم مفهوم مورد نظر رخت بر بسته و از میان خواهد رفت مثلاً مفهوم کرسی که دارای شکل خاص و رنگ و بزرگی و ظرافت صنعت بوده و از تخته ساخته شده مفهومی است مانند مرکب از یک عده مفهومات و از میان آنها اگر رنگ و بزرگی و ظرافت صنعت را تصور نکرده و ندیده انگاریم تصور کرسی از میان نمی‌رود بخلاف تخته ماده و شکل کرسی صورت که با نفی آنها تصور کرسی از میان خواهد رفت از این راه می‌دانیم که مفهوم کرسی مفهومی است که از مجموع دو مفهوم تخته شکل ترکیب یافته است و سپس همین چگونگی و ترکیب (۱) را در

خود مفهوم تخته که جزئی از مفهوم کرسی می‌باشد می‌بایم زیرا اگر چنانچه مثلا عناصری که به همراهی صورت تخته تخته را درست کرده اند از مفهوم تخته سلب شوند تصور تخته از میان می‌رود و البته این تجزی و انحلال پیوسته ادامه نیافته و در جایی وقوفا خواهد کرد و البته آخرین دو مفهومی که پیدا کرده ایم بسیط خواهند بود چنانکه در خارج نیز کار همانگونه می‌باشد و همان مفهوم بسیط است که مفهومات بسیطه دیگری یکی پس از دیگری بوی اضافه شده و ترکیب یافته است که مفهوم نخستین مورد نظر مفهوم کرسی مثلا درست گردیده پس مفاهیم تصویری ما چنانکه یک نوع کثرت در میان بساط خود دارند یک نوع کثرت نیز بواسطه ترکیب پیدا می‌کنند و چنانکه گذشت برخی از این مفاهیم مهیات هستند و برخی از آنها اعتبارات هستند که از مهیات اخذ شده‌اند و این نیز یک نوع کثرتی است که متولد می‌شود و چنانکه روشن است ترکیبی که میان مهیات انجام می‌گیرد میان مفاهیم اعتباریه نیز انجام می‌یابد از بیان فوق نتیجه گرفته می‌شود ۱ مفاهیم تصویری کثرتی بواسطه بساطت و ترکیب پیدا می‌کنند ۲ مفاهیم کثرتی دیگر از راه حقیقت و اعتبار (۱) دارند

## ۴/۲/۱. اشکال ۱. عدم وجود ماهیات بسیط متباین در خارج و یکسان بودن ماده همه اشیاء

می‌توان در بیان گذشته مناقشه نموده و گفت این بیان بدو نظریه مبتنی است که بطلان هر دو به ثبوت رسیده و آن دو نظریه عبارت است از ۱ وجود انواع متباینه در خارج ۲ ثبوت ماهیات ثابتة آنها.

روشن تر بگوئیم این طریقه مبنی بر این است که خواصی که از راه حس نائل می‌شویم مهیات متباینه بوده باشند مثلا واقعیت صدا غیر از واقعیت نور بوده و بهمین قیاس خواص اجسام با یکدیگر تباین نوعی داشته باشند و همچنین اجسام نیز با اختلافات جوهری متنوع بوده و هر یک از آنها نوعی بحسب واقعیت جدا از دیگری و دارای خواص جداگانه باشد ولی امروز علم این نظریه کهنه متافیزیکی را از میان برده و بطلان آن را روشن نموده و اثبات می‌کند که واقعیت خارج بجز ماده یک نواخت چیز دیگری نیست و انواع مختلفه عناصر و مرکبات زنده ترکیبات گوناگونی هستند که ماده یک نواخت بخود گرفته و آثار گوناگون میدهند و همگی این خواص به انرژی قابل تحلیل می‌باشند و اخیرا ثبوت رسیده که ماده و انرژی بهمیدگر قابل تبدیل بوده و در حقیقت همان حرکت هستند و از این روی انواع مختلفه (۱) بالذات مفهومی نخواهد داشت و نظر بهمین نکته انواع مختلفه مانند انسان و اسب و زمین و هوا از اختلافات ذاتی حاکمی نبوده و تنها اختلافات خواص ترکیبات را نشان خواهند داد که آنها نیز بالاخره بیک اصل برمی‌گردند.

## ۴/۲/۲. اشکال ۲. تغییر آئی اشیاء در خارج، علت بی‌ارزش بودن سخن از ماهیات ثابتة

گذشته از این چون همین ترکیبات تا آخرین ریشه خود ماده و انرژی در حرکت و تحولند بنا بر این هیچ مهیتی و ذاتی در دو لحظه در یک حال باقی نخواهد ماند خواه در خارج و خواه در ذهن زیرا ذهن نیز خاصه مادی مغز است پس اتکاء علمی بمهیات بیهوده و بی‌ثمر بوده و دستگاه ماهیت‌گیری به منزله اینست که انسان بیک نقطه از دریای پهناور با چین موج نشانی بگذارد و از این جا است که دانشمندان آشنا با علوم طبیعی و سبک تحقیقات جدید چیزی را که می‌شنود از ماهیت وی جویا نمی‌شود بلکه از اثر و خاصه‌اش می‌پرسد نمی‌گوید چه می‌باشد می‌گوید چه می‌کند

## ۴/۲/۳. پاسخ ۱. وجود اختلاف نوعی در ادراکات، دلیل وجود اختلافات خارجی در اشیاء

پاسخ بخش نخستین از اشکال که می‌گفت اختلافات خارجی هیچگونه اختلاف نوعی نداشته و تنها مستند با اختلاف ترکیبات مادی است که بالاخره همه نیز به اصل واحد برمی‌گردند سخنی است که نمی‌شود پذیرفت زیرا اگر چه ممکنست ما اشتباه کرده و گاهی غیر مختلف را مختلف انگاریم ولی باید دید که آیا ممکنست که در خارج هیچگونه اختلافی وجود نداشته باشد و این اختلافات بالاخره بیک سلسله اصول مختلف بالذات منتهی نشود و همه چیز همه چیز بوده باشد البته نه هیچگاه متصور نیست اولاً از طرف ادراک و فکر و ثانیاً از میان خواص و ثالثاً از میان موضوعات خواص اختلاف بکلی برخیزد.

زیرا اگر چنانچه هیچگونه اختلافی موجود نبود به هیچ وجه در ادراک و فکر ما نیز حاصل نمی‌شد و وجدان و غریزه ادراکی ما هیچگونه حاضر نیست که اختلافات ادراکی را ندیده انگاشته و امکان ارتفاع وی را بپذیرد یعنی بپذیرد که فکر در مسائل هندسی عین فکر در زبان شناسی است وجدان ما هرگز حاضر نیست که در ادراکات و افکار خود هر جمله را بجای هر جمله و هر مفرد را بجای هر مفرد و هر مفرد را بجای هر جمله و بالعکس و بالاخره هر ادراک را بجای هر ادراک گذاشته و فائده و نتیجه هر فکر را از فکر دیگر بجوید

وجدان ما هرگز حاضر نیست هر کار را بجای هر کار و هر ابزار کار را بجای هر ابزار کار بگذارد و بالاخره همه چیز را عین همه چیز بداند زیرا چنین اندیشه‌ای خودش ناقص خودش می‌باشد زیرا مفهوم همه بدون اختلاف و کثرت بنصورت نمی‌آید و بی‌تردید چنین اندیشه بی پایه بسی پست‌تر از اندیشه یک ایده آلیست و شکاک به تمام معنی می‌باشد پس باید از اندیشه رفع مطلق اختلاف از میان ادراکات و افکار برای همیشه چشم پوشید و سپس اگر هیچ اختلافی در میان خواص اشیاء نبود هیچگونه اختلافی در تأثیراتی که در ما می‌کنند نبود گوش ما که آواز را می‌شنود و چشم ما که نور را می‌بیند و در نتیجه در مدرک محسوس ما اختلافی پیدا می‌شود این اختلاف یا از ناحیه نور و صدا باید آمده باشد که دو چیز مختلف بالذات و یا یک چیز مختلف بحسب حالات مانند عدد از تعاشات و غیر آن بوده باشند و یا در ناحیه گوش و چشم بالذات و یا بحسب حالات و گر نه فرض وحدت عینی میان گوش و چشم و صدا و نور به هیچ وجه اختلاف نخواهد زانید و سپس اگر هیچگونه اختلافی میان موضوعات این خواص در خارج نبوده باشد اختلاف خواص و آثار قابل تصور نیست.

آری آزمایشهای علمی و کاوشهای باریک فنی تا کنون موفق شده که قسمتی از اختلافاتی را که از خارج با ادراک ما خودنمایی می‌کردند حل نموده و بیک اصل ارجاع کند یعنی مسیر ماده را در سیر گوناگون تکونات تشخیص داده و اثبات نماید که ماده یکنواختی در میوه و خون و منی و انسان و خاک مثلا موجود بوده محفوظ می‌ماند نه اینکه در هر تکونی چیزی از ته و ریشه معدوم شده و چیز دیگری از سر موجود می‌شود و همچنین ثبوت برساند که انرژی‌های مختلف را می‌توان بهمیدگر تبدیل کرد یعنی خط سیر انرژی را بدست آورده و موقعیت و هویت وی را در میان اشکال گوناگون حرارت و مغناطیس و برق مثلا نگهدارد. و همچنین تبدیل ماده را به انرژی و انرژی را به ماده به نحوی تشخیص دهد و بحسب فرضیه فن خود که انحصار موضوع به ماده و انرژی می‌باشد بگوید هر چه هست یا اینست یا آن

ولی بحسب نظر مطلق حقیق نمی‌تواند ماوراء ماده و انرژی یک نواخت را هر چه پیش آید نفی کرده و به اصل واحد ماده و انرژی برگرداند زیرا هر تلاشی که نموده و می‌نماید در سنخ ماده و انرژی می‌نماید نه در ماوراء آنها و نه در موجود مطلق و اگر راستی ماورائی نیافته معنایش این است که ماده و انرژی نیافته درست تامل شود. مثلا می‌گوییم اگر شانزده تا جزء مادی را با قاعده ۴ و ارتفاع ۴ بچینیم مربع

حاصل می‌شود و اگر با قاعده ۱۱ و ارتفاع ۴ بچینیم مثلث پس اختلاف شکل مربع و مثلث مرتبط با اختلاف چینش ماده بوده و به جز شانزده عدد جزء مادی چیز دیگری نیست.

این سخن ما اگر چه راست و غیر قابل انکار می‌باشد ولی در حقیقت چگونگی سیر ماده را در دو حال نشان می‌دهد یعنی اگر تنها مربوط به ماده بخواهیم سخن بگوئیم باید چنین گفت ولی هرگز این سخن نمی‌تواند بنبوت برساند که شکل مثلث و مربع یک شکل بوده و در نتیجه آثار ماهیتی آنها یکی می‌باشد و مثلاً مربع سه زاویه یا مثلث چهار زاویه دارد.

و یا اگر ما جسم واحد را دو پاره نمودیم و پس از آن هر پاره را پنج قطعه کردیم و سپس بهم آمیخته و یکی ساختیم نمی‌توان گفت ارقام ۱ و ۲ و ۱۰ یک رقم می‌باشد زیرا یک ماده بعینه بیشتر ندارد.

۴/۲/۴. اشکال ۳. یکسان بودن واقعیت همه اشیاء به دلیل امکان تبدیل آنها به یکدیگر با دانش

### امروزین

ما بزور وسائل علمی می‌توانیم موجود مادی را به اصل ماده تجزیه و تحلیل نموده و دوباره با ترکیب به حال نخستین برگردانیم و سائل علمی کنونی اگر چنانچه در مورد همه موجودات هم جرات نکند در غالب موجودات می‌تواند بطبیعت سند کنترت داده و خود متکفل ایجاد و اداره و تنظیم موجودات گردد و پیشرفت شگرف علم نسبت به آینده می‌تواند نوید کلی و قطعی بدهد پس استقلال دانش امروزه و توانائی وی با ایجاد موجودات حقیقی بوسیله چیدن و بهم زدن ماده دلیل قطعی می‌باشد که بجز ماده با ترکیبات گوناگون چیز دیگری در میان نیست.

۴/۲/۵. پاسخ ۳. انحصار توانایی دانش امروز در معین نمودن سیر ماده و عدم توانایی آن در بیان

### حقیقت و واقعیت اشیاء

پاسخ چنانکه بیان کردیم علوم طبیعی فقط خط سیر ماده را می‌تواند تشخیص بدهد و اما یکی کردن ماده و حوادث مختلفه بطور کلی هنوز دستگیر آنها نشده و چنانکه گفته شد هیچگاه نخواهد شد.

ملخص سخن به بیان دیگر اینکه ما در خارج واحدهای حقیقی در لباس اختلاف داریم هنگامی که آنها را تجزیه می‌کنیم اجزاء و اجزاء اجزاء پیش آمده و پای تجزیه بجائی می‌رسد که اگر یک قدم دیگر پیشتر بگذاریم موضوع از میان می‌رود بسایط دوباره اگر بطور قهقری برگشته و ترکیب نمایم صورت نخستین پیدا می‌شود در این جایگاه که در حقیقت مرز وجود و عدم موضوع می‌باشد و احتمال داریم یکی اینکه صورت مورد تجزیه و ترکیب واحد انسان مثلاً همین ترکیب مخصوص ماده بوده باشد دیگر اینکه موجود دیگری بوده باشد غیر از ماده که ملازم و همراه ماده و ترکیب بوده و بکنوع بستگی به ماده دارد.

البته روشن است تا احتمال دویمی را به طریق فنی ابطال نکنیم احتمال اولی تعیین پیدا نخواهد کرد و نیز روشن است که مجرد حصول عند الحصول و زوال عند الزوال دلیل وحدت و عینیت نخواهد بود زیرا احتمال ملازمه وجودی در میان است و علوم طبیعی کاری که کرده سیر ماده را بحسب تجزیه و ترکیب از این سر تا آن سر روشن نموده و به سر دوراه رسانیده یعنی در نمی‌اختلافات خارجی حقیقتاً یک قدم نیز فراتر نگذاشته. در باره این اختلافات آخرین نظری که فلسفه از آخرین سلوک برهانی خود استنتاج کرده در مقاله قوه و فعل خواهد آمد.

۴/۲/۶. تفاوت سنخ مفهوم با ماده، علت عدم سرایت تغییرات خارج به مفهوم و عدم

### امکان تعریف اشیاء در صورت متغیر بودن ماهیات

اینکه به بخش (۱) دویم اشکال می‌پردازیم پاسخ وی از سخنانی که در مقاله ۳ گذشت روشن می‌باشد ما آنجا بنبوت رسانیدیم که نژاد مفهوم از مقررات و احکام ماده کنار است و صورت علمی از سنخ جهان حرکت نمی‌باشد و قانون تحول و تکامل تحریمی عمومی شامل حال وی نیست. توضیح اینکه با بیانات گذشته با ثبات رسانیدیم که ما موجوداتی خارج از ذهن و مستقل از فکر داریم که مہیات منشاء آثار می‌باشد. و نیز بنبوت رسانیدیم که ما برخی از آنها را با واقعیت خودشان با حذف و اسقاط منشایات آثار بی واسطه و برخی دیگر را بواسطه آنها ادراک می‌نماییم.

و نیز میدانیم که بخش نخستین با مشترکات و مختصات بما معلوم می‌باشد به طوری که می‌توانیم میان مشترکات و مختصات آنها با دلیل تمیز بدهیم و سپس تالیف کرده و خود مرکب را بدست آوریم و همچنین می‌توانیم آنها را بوسیله خواص نزدیکشان بشناسیم و نیز میدانیم تا به موضوع یقین پیدا نکرده و مجهول بماند نمی‌توان حکمی برای وی تشخیص داد از این مقدمات چهارگانه نتیجه گرفته می‌شود که تنها راه برای روشن شدن معلومات فکری اینست که برای موضوع قضیه ماهیت حقیقی بدست آید و اگر نتوانستیم یا نخواستیم حداقل معرفی که مشتمل نزدیکترین خواص وی بوده باشد اخذ شود (۱) و چگونه وجدان فطری یک متفکر کنجکا و می‌پذیرد که در احکام موضوعی به جستجو بپردازد در حالی که از حقیقت موضوع خبر ندارد و حتی موضوع را از غیر موضوع تمیز نمی‌دهد و بگفته مستشکل نام موضوع را که می‌شنود نمی‌گوید مهیتش چیست بلکه می‌پرسد خواصش کدام است در حالی که این پرسش عیناً معرف خواستن است.

آری از آنجایی که دانشمند حسی بیشتر به آزمایشهای حسی می‌پردازد و ناچار تماس با حس دارد و چنانکه گفته شد در جزئیات محسوسات به همان مشاهده حسی می‌توان قناعت نمود احتیاج زیادی به تعریف و تحدید پیدا نمی‌کند چنانکه احتیاجات روزانه ما در استفاده‌های طبیعی از مادیات از همان راه تامین می‌شود ولی باید نظر خود را به بحثهای غیر حسی مانند ریاضیات و حقوق و غیر آنها که می‌نماید و کنجکاو یهائی که در فلسفه و منطق می‌کند معطوف داشته و بداند که در این موارد پای آزمایش حسی در کار نیست و تا موضوعات را تحدید و تعریف نکند گرفتار غلط و اشتباه خواهد شد چنانکه مادیین نیز که از روش حسی پیروی می‌کنند در نتیجه مسامحه در تحدید و تعریف و تسمیه اعتراضات و ایراداتی به منطق و فلسفه و غیر آنها نموده‌اند که برای یکنفر متفکر هشیار خنده‌آور می‌باشد (۱) چنانکه برخی از آنها گذشته و برخی نیز خواهد آمد و ریشه همه آنها موضوع مسامحه در تحدید است.

## ۴/۲/۷. اشکال ۴. امکان تعریف اشیاء با بیان تاریخچه تغییرات شیء بر اساس منطق دیالکتیک

می‌توان در بیان گذشته خرده‌گیری کرده و گفت که مقصود نفی صحت مطلق تعریف و تحدید نیست بلکه منظور این است که بحث از احکام موضوعی متوقف به شناختن حد مرکب از جنس و فصل نمی‌باشد و این روشن بجز مشاجره‌های عقلی بی نتیجه نتیجه‌ای ندارد بلی بهترین روشی که در این باره می‌توان اتخاذ کرد روشی است که منطق دیالکتیک نشان می‌دهد و آن اینکه نظر به اینکه هر پدیده مادی نتیجه پدیده‌های غیر متناهی مادی است که با فعل و انفعال‌های خود که در صراط تحول و تکامل انجام داده‌اند پدیده فعلی را بوجود آورده‌اند هیچ پدیده‌ای وجود منفصل نداشته و مربوط بیک رشته تحول و تکامل می‌باشد و در حال کنونی نیز در تحول و سرگرم پیمایش راه تکامل است و در هر یک از منازل گذشته نیز خودنمایی داشته پس ماهیت پدیده کنونی همه سلسله حوادث مربوطه می‌باشد چون تصور سلسله غیر متناهی حوادث برای ما محال است پس اگر تاریخچه پیدایش وی را تا آنجا که مقدور ما است بدست آوریم بواقعیت پدیده نامبرده نزدیکتر خواهیم شد پس معرف حقیقی هر چیزی تاریخچه پیدایش و زندگی متحول و متکامل وی می‌باشد و این روش پسندیده همه دانشمندان امروزه است و مادین نیز طبق منطق دیالکتیک خود همین روش را معمول داشته و حوادث روحی را نیز از راه نامبرده تعریف و تعلیل کرده و ریشه هر پیش‌آمد مادی و روحی را در میان پیش‌آمدهای گذشته جستجو نموده و بدست می‌آورند.

## ۴/۲/۸. پاسخ ۴. لازم بودن ولی کافی نبودن بیان تاریخچه پیدایش شیء برای تعریف آن از منظر

### تمامی فلاسفه

این نظریه را معرف هر چیز تاریخچه پیدایش و زندگی وی می‌باشد فلسفه نیز می‌پذیرد و بشرط اسقاط مسامحه‌هایی که در تقریبش بکار رفته عملی می‌داند و اساسا این نظریه مبتنی بثبوت تحول و تکامل عمومی نمی‌باشد و از این روی فلاسفه از زمان دیرین زمان فلسفه نیمه کاره یونان و پیش از طلوع نظریه حرکت عمومی جوهری در فلسفه اسلام که سه قرن و نیم بیشتر از عمرش نمی‌گذرد همین مطلب را در کتب خود ذکر کرده‌اند فلاسفه گفته‌اند که حد تام باید مشتمل بر همه علل وجود شیء بوده باشد یعنی معرفت تام به چیزی به شناختن اجزاء وجودی و همچنین علل پیدایش وی و همچنین غایات و اغراض وجودی وی موقوف می‌باشد زیرا همه جهات وجودی اختصاصی شیء که در خارج او را به عنوان یک واحد حقیقی مشخص پدید آورده و نگاه می‌دارند در وجود او ذی دخل هستند و روشن است که مفهوم کامل گاهی می‌تواند نام مفهوم کامل بخود بگیرد که انطباق کامل بخارج داشته باشد پس ناچار باید تاریخچه پیدایش علل قبل الوجود و زندگی ماده و صورت یا خواص ضروری شیء و حتی غایت و غرض وجود وی اگر چه وجود غایت پس از انعدام وجود وی و منفصل الوجود از وجود وی بوده باشد و این چیزی است که در نظریه تاریخچه از وی نام برده نشده در معرفت ذکر شود مثلا اگر بخواهیم تخت را معرفی نمایم مثال معروف باید گفت چیزی که نجار با ابزار نجاری خود از چوب بفلان شکل برای نشستن و خوابیدن می‌سازد و هر یک از اجزاء این معرفت مستمند توضیح شود طبق همان دستور توضیح باید داد روشن است که تعریف نامبرده فاعل و غایت و ماده و صورت تخت را دارد و هر یک از آنها اسقاط شود به همان اندازه معرف ناقص خواهد بود ولی در این میان مؤثر تر و کاری تر از همه ماده و صورت می‌باشد.

و از بیان گذشته روشن می‌شود که بکار انداختن این روش در موجودات روحی مانند موجودات جسمی اشکالی نخواهد داشت آری اکتفا کردن بذكر علل مادی در تعریف حوادث روحی اشتباه می‌باشد زیرا این رویه فقط جنبه مادی حادثه را می‌تواند روشن بنماید نه همه جهات مادی و روحی او را.

## ۴/۳. پیدایش کثرت در ادراکات تصدیقی از راه انقسام به «بدیهی و نظری»

برگردیم به سخن نخستین آنچه می‌گفتیم در اطراف تحلیل قسم تصویری معلومات بود و اما در قسم (۱) دوم تصدیقی جای تردید نیست که ما معلومات فکری و ادراکات تصدیقی بی‌شمار داریم و گاهی که آنها را بررسی می‌نماییم می‌بینیم همه آنها از همدیگر جدا نیستند یعنی جوری نیست که اگر یکی از آنها را گرفته و بتهنایی معلوم فرض کنیم توانسته باشیم مابقی را مجهول فرض نماییم یعنی حصول علم بیک معلوم در پیدایش خود هیچ ارتباطی بوجود سایر معلومات نداشته باشد و این سخن در علوم برهانی از همه جا روشنتر است ما هیچگاه نمی‌توانیم بسیاری از مسائل این علوم را بثبوت برسانیم جز اینکه پیش از آن مسائل زیاد دیگری را بثبوت رسانده باشیم.

پس میان این معلومات تصدیقی یکنوع رابطه و بستگی هست که به توالد و بارآوری مادی خالی از شباهت نیست زیرا در هر دو تصدیقی که نسبت اصل و فرع را دارند عینا مانند پدر و مادر و فرزند یا مانند درخت و میوه اصول مادی ساختمان فرع در وجود اصل محفوظ و با صورت تازه از اصل خود جداگشته و پدیده تازه می‌شود بلی فرقی که هست اینست که پیدایش فرع مادی بسته به هستی اصل خود می‌باشد نه بقاء زندگی وی لکن هر تصدیق و فکر که نتیجه‌ای را می‌دهد بقاء وی در بقاء نتیجه ضرور می‌باشد که اگر چنانچه نتیجه دهنده از میان برود از میان رفتن نتیجه ضروری است.

پس وجود یک سلسله افکار و تصدیقاتی را که یک فکر و تصدیق منحصرا تولید می‌کنند بوجود یک سلسله پدیده‌های مادی که مولد یک پدیده مادی می‌باشند نمی‌توان مقایسه کرد زیرا سلسله علل حوادث مادی را می‌توان غیر متناهی فرض کرد که هر حلقه از این سلسله با رسیدن نوبت حلقه پسین از میان رفته و جای خود را به حلقه بعدی بدهد ولی هر علت تصدیقی به همراه وجود معلول تصدیقی خود باید موجود بوده باشد و فرض عدم تناهی در سلسله علل تصدیقی مستلزم عدم حصول آن تصدیق می‌شود پس اگر یک معلوم تصدیقی فرض نمایم باید سلسله تصدیقی مولده او در جایی یعنی بتصدیقی برسد که خود بخود بی استعانت بتصدیقی دیگر پیدا شده باشد بدیهی اولی.

از این بیان نتیجه گرفته می‌شود ۱ اگر تصدیقی علمی مقابل شک فرض کنیم یا خود آن مفروض بدیهی است یا منتهی به بدیهی و بعبارت دیگر ما تصدیق بدیهی داریم. ۲ هر معلوم نظری غیر بدیهی بواسطه تالیف بدیهیات و یا نظریاتی که بدیهیات منتهی می‌باشند پیدا می‌شود. ۳ علوم کثرتی بواسطه انقسام به بدیهی و نظری دارند.

## ۴/۳/۱. اشکال ۱. تغییر فرضیات علوم، دلیل بر عدم وجود تصدیقات بدیهی

ممکنست به سخن گذشته خرده گرفته و بگویند سیر روزانه‌ای که علم با فرضیه‌های موقتی می‌نماید ناقض این نظریه می‌باشد زیرا



هر رشته علمی فرضیه‌ای را گرفته و در مسیر همان فرضیه چندی به کنجکاوی پرداخته و خواصی را روشن می‌نماید و پس از چندی خواصی تازه‌تر که با فرضیه موجود سازگار نیستند استشعار نموده و فرضیه تازه و وسیع‌تر و سازگارتر بجای فرضیه کهنه نشانیده و باز به کنجکاوی خود ادامه می‌دهد و در این حال فرضیه کهنه از جهان دانش سپری می‌شود با اینکه نتایج مثبت وی زنده هستند و زنده خواهند بود پس از میان رفتن علت تصدیق مستلزم بطلان نتیجه وی نمی‌باشد.

## ۴/۳/۲. پاسخ ۱. تفاوت فرضیات با بدیهیات به انحصار توان فرضیه در نمایش خط سیر علم و

### تبدیل مجهول به معلوم توسط بدیهیات

فرضیه‌های علمی دو گونه می‌باشند ۱ فرضیه‌ای که پیدایش تازه‌وی کهنه را ابطال و تکذیب نمی‌کند بلکه فرضیه پسین یک منظره را نشان می‌دهد که پهناورتر و وسیع‌تر از منظره‌ایست که فرضیه کهنه نشان می‌داد و در این صورت فرضیه کهنه که منتج یک نظریه مثبتی بود از میان نرفته بلکه با یک اندام نیرومندتری پیش آمده و نتیجه خود را روشنتر و استوارتر می‌دهد. ۲ فرضیه‌ای که با روی کار آمدن متاخر متقدم راه نابودی سپرده و باطل می‌شود مانند فرضیه حرکت زمین با فرضیه حرکت فلک در علم هیئت و در این صورت نتیجه چنین فرضیه‌ای مانند خود فرضیه از میان می‌رود ولی نتایج علمی که با حسن و تجربه بدست آمده‌اند نابود نمی‌شوند چنانکه ارساد متوالیه و تجارب ممتد اوضاع اجرام متحرکه را در علم هیئت نگهداری می‌نمایند. و گذشته از این در هر دو قسم از فرضیه بطور کلی می‌توان گفت که فرض فرضیه در یک علم نه برای استنتاج علمی می‌باشد یعنی نه برای این است که ما به مسائل و نظریه‌های علم نامبرده دانا شویم یعنی فرضیه نامبرده مجهولی را تبدیل به معلوم نماید بلکه برای تشخیص خط سیر است که سلوک علمی ما راه خود را گم نکند و گرنه استنتاج مسائل رهین براهین مسئله و تجربه و سایر علل تولید نظریه می‌باشد نه معلول فرضیه و حال فرضیه درست مانند حال پای ثابت پرگار می‌باشد که با استوار بودن او خط سیر پای متحرک پرگار گرفتار بیهوده‌روی و گمراهی نمی‌شود نه اینکه نقاطی را که پای متحرک دنبال هم می‌چیند پای ثابت چیده باشد.

## ۴/۳/۳. اشکال ۲. بی‌معنا بودن توقف بدیهیات به یکدیگر در صورت استثنای بدیهیات از قانون

### توالد تصدیقات و تعارض آن با توقف همه بدیهیات به اصل تناقض

اگر چنانچه علم بنظریات از علم بدیهیات تولید شده و بدیهیات از قانون توالد مستثنی می‌باشند دیگر توقف بدیهی به بدیهی دیگر مفهوم ندارد با اینکه می‌گویند همه قضایا اعم از نظری و بدیهی به قضیه امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین متوقف می‌باشد. (۱)

## ۴/۳/۴. پاسخ ۲. تفاوت دو گونه توقف؛ توقف در «ماده و صورت» با توقف همه قضایا به اصل

### تناقض در «علم و حکم»

اگر با ذهن روشن یک قضیه را اعم از بدیهی و نظری تامل کنیم خواهیم دید خود بخود با قطع نظر از خارج و محکی خود ممکن است با خارج مطابقت یکنند یا نکنند احتمال صدق و کذب و هیچگاه نمی‌پذیریم که یک قضیه با جمیع فیود واقعی خود هم مطابقت را داشته باشد و هم نداشته باشد یعنی هم راست بوده باشد و هم دروغ بوده باشد و هم راست نبوده باشد و هم دروغ نباشد و ازین روی اختیار یکی از دو طرف اثبات و نفی در استقرار علم ادراک مانع از نقیض باصطلاح منطق کافی نیست بلکه طرف دیگر را نیز ابطال یا ذکر دو این کار دخلی به ماده و صورت قضایا ندارد بلکه با فرض تمامیت ماده و صورت در یک قضیه برای استقرار علم باید یکی از دو طرف صدق و کذب را اثبات و طرف دیگر را نفی کرد. فرقی که بدیهیات با نظریات دارند اینست که نظریات برای دریافت ماده و صورت مستمند دیگران هستند ولی بدیهیات ماده و صورت را از خود دارند چنانکه در طبیعت هر ترکیب مفروض مستمند آخرین ماده تحلیلی بوده ولی ماده دیگر ماده نمی‌خواهد بلکه خود ماده است پس سنخ احتیاج هر قضیه به قضیه استحال اجتماع و ارتفاع نقیضین اول الاوائل باصطلاح فلسفه غیر از سنخ احتیاج نظری به بدیهی می‌باشد که احتیاج مادی و صوری است.

توضیح اینکه ما اگر یک برهان ریاضی را مثلاً با نتیجه‌اش در نظر گرفته و مورد بررسی قرار دهیم و با تامل کافی چشم را با برهان پر کرده و بسوی نتیجه نگاه کنیم و بالعکس نتیجه را بدست ادراک سپرده و به برهان مراجعه نمایم در این حرکت فکری با دو پیش آمد تازه مواجه خواهیم شد یکی اینکه اگر مواد برهان مفروض را با مواد برهان دیگری عوض کنیم مثلاً قضایای مستعمله در یک برهان طبیعی را با قضایای مستعمله در یک برهان ریاضی عوض کنیم مشروط بر اینکه شکل و ترتیب محفوظ بماند خواهیم دید نتیجه روابط خود را با برهان قطع کرده و سقوط کرد دیگر اینکه اگر جای مقدمات برهان و ترتیب آنها را بهم زیم خواهیم دید نتیجه اختلال پیدا نمود.

از این بیان نتیجه گرفته می‌شود ۱ چنانکه مواد تصدیقات منتهی مقدمات در حصول نتیجه مؤثر هستند همچنین هیئت و ترتیب مقدمات در نتیجه تأثیر دارند. ۲ چنانکه مواد قضایا یعنی قضیه‌ای تالیف بدیهی دارند همچنان هیئت و تالیف از جهت دخالت در نتیجه یا خود بدیهی است یا منتهی به بدیهی تفصیل این مطلب را از بحث قیاسات نظری و بدیهی منطق باید بدست آورد.

همانطوری که از این بیان روشن است توقفی که نظری به بدیهی پیدا می‌کند یا در تولد ماده از ماده است و یا در تولد صورت از صورت و دخل بتوقف حکم بیک حکم دیگر ندارد و آنچه گفته شده که همه قضایا به قضیه امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین متوقف می‌باشند مراد از وی توقف علم و حکم است نه توقف مادی و صوری.

## ۴/۳/۵. اشکال ۳. عدم نیاز به اصل تناقض با پیدایش اصل تضاد در منطق دیالکتیک

دانشمندان مادیت تحولی (۱) می‌گویند همه این نظریات گذشته که از بیان سابق نتیجه گرفته شده و اساس منطق جامد را می‌چیند منطق خود را روی سه اصل زیرین استوار می‌نماید ۱ اصل عینیت یعنی هر چیز خودش عین خودش می‌باشد. ۲ اصل ثبات یعنی هر شیء در لحظه دومی همان است که در لحظه اولی بود. ۳ اصل امتناع اجتماع ضدین یعنی وجود و عدم یکجا گرد نمی‌آیند. اجتماع نقیضین را که اجتماع صدق و کذب یا اجتماع سلب و ایجاب از یک جهت حقیقی بوده باشد تبدیل به متناقضین سپس

تبدیل به ضدین کرده‌اند و معنی وجود و عدم را از معنی ایجاب و سلب توسعه داده و بمورد قوه و فعل شامل گرفته و سپس این تعبیر و تفسیر را نموده‌اند. ولی پس از اینکه علم امروزه با پیشرفت شگرف و تازه خود قانون تحول و تکامل عمومی را سر و صورت داده و سازمان تز و آنتی تز و سنتز بودن نبودن شدن را تاسیس نمود دیگر تکیه گاهی برای سه اصل نامبرده متمایز یک و منطق وی نمانده و از ارزش دیرین خود افتاده‌اند زیرا بموجب سازمان نامبرده هر موجودی واقعیت بود و هستی خود را دارا است که حافظ وضع فعلی او می‌باشد و چون در تبدیل است نبود نیستی خود را همراه خود داشته و می‌پرورد و از مجموع این هستی و نیستی و بود و نبود موجود دیگر پیدا می‌شود و در عین حال که مراتب سه‌گانه بود و نبود و شد به سه مرحله مترتب این موجود متعلق می‌باشد از مرحله دویم وی نبود نیز شروع کرده و منطبق می‌شوند یعنی نبود بود و شد نبود می‌شود و یک وجود بعدی که از شد بواسطه تبدیل بوجود آمده شد می‌شود و بهمین قیاس با این ترتیب دیگر موردی برای اصل ثبات و عینیت و امتناع اجتماع ضدین نمی‌ماند دانشمندان مادی با اتکاء باین نظریه پس از این بیان اجمالی به یکی یکی از بدیهیات و همچنین به نظر یاتی که در ابواب مختلفه منطق اثبات شده حمله نموده و بی ارزشی آنها را با بیانهائی که از این بیان سرچشمه می‌گیرند اثبات نموده مثلاً در مورد حد می‌گوید حد که منطق متمایز یک می‌گوید که مجموعه اجزای ماهیت شیء معرفا و است وقتی می‌تواند درست بوده باشد که شیء مهیتی جدا از دیگر مهیات داشته باشد و حال آنکه چنین نیست وقتی می‌تواند درست بوده باشد که ماهیت شیء در یک حال ثابت بماند و حال آنکه چنین نیست وقتی می‌تواند درست بوده باشد که شیء ضد خود را نداشته باشد و حال آنکه چنین نیست. و مثلاً در مورد شکل اول قیاس اقترانی می‌گوید در مثال معروف هر انسان حیوان است و هر حیوان حساس است پس هر انسان حساس است وقتی این شکل این نتیجه را داده و انسان حساس خواهد بود که انسان مهیتی جدا از دیگر مهیات داشته باشد و انسان انسان بماند و غیر انسان نباشد و حال آنکه این جور نیست و در غیر این دو مورد نیز نظیر این اشکالات را کرده‌اند و چنانکه روشن است همه آنها از تقریر سه اصل نامبرده که دیالکتیک نفی می‌نماید سرچشمه می‌گیرند.

## ۴/۳/۶. پاسخ ۳. غیر صحیح بودن استناد به اصل تضاد به دلیل بازگشت اصل تضاد به اصل اتحاد قوه و فعل در حرکت

ما اکنون به گفتگوی اساسی در اطراف سازمان تز آنتی تز سنتز نمی‌پردازیم و شرح کامل اجزای این نظریه تازه را به مقاله‌ای که به خواست خدای یگانه بعنوان قوه و فعل خواهیم نگاشت موقوف می‌نمائیم. ما در آنجا با روشن ساختن معنای حرکت عمومی روشن خواهیم ساخت که این مسئله عیناً مضمون همان تفسیری است که فلاسفه دیرگاهی است متعرض شده و حقیقت مطلق حرکت را تقریر کرده‌اند کمال اول بالقوه چیزی که بالقوه است یا اتحاد قوه و فعل در حرکت و فرقی که میان این دو تقریر و تفسیر است اینست که فلاسفه مادیت تحولی یک مطلب پخته را با بیان خام و نارس و نارسائی تقریر نموده‌اند.

آری داستان دراز تز آنتی تز سنتز همان یک جمله کوتاه اتحاد قوه و فعل در حرکت می‌باشد و راههای دور و درازی که فلاسفه مادی در این وادی پیموده و ارمغانهای تر و تازه و تازه‌تری که در هر بازگشت به همراه خودشان آورده و در پرده‌های مختلف در معرض نمایش گذاشته‌اند بطور شگفت آور باندازه‌ای با همدیگر ضد و نقیض هستند که در حقیقت نظامی از بی نظامی تشکیل داده‌اند. همین اندازه که از رشته سخن ویژه این مقاله دور نشویم به نتیجه منطقی این سخن پرداخته و در موضوع سه اصل نامبرده عینیت ثبات استحاله اجتماع ضدین که دیالکتیک نفی می‌کند نکاتی را که در مقاله‌های گذشته نیز روشن شده یادآوری می‌کنیم.

## ۴/۳/۶/۱. غیرمادی بودن علم و ادراک، دلیل عدم انتفاء آن در عینیت

اولاً انتفاء عینیت که دانشمند مادی می‌گوید درست است ولی این سخن را در مورد ماده خارجی و ترکیبات وی می‌توان گفت نه در مورد علم و ادراک زیرا ما در مقاله ۳ علم و ادراک بثبوت رسانیدیم که علم و ادراک خاصه تحول مادی را ندارند و هر صورت ادراکی از هر صورت ادراکی دیگر کاملاً جدا می‌باشد و گزینه دانش و اندیشه‌سازی ما خود گواه این نظر است و البته دانشمند دیالکتیک نیز همین گزینه انسانی را دارا است و هیچگاه وجدان دراک وی حاضر به پذیرفتن حقیقت سخن خودش نیست زیرا در همین بیان و مخاطب دلش می‌خواهد که عین مقصد خود را بما مخاطب خود برساند نه غیر او را دلش می‌خواهد که ما عین مقصد او را بپذیریم نه غیر او را وجدانش گواه است که مطلبی را که امروز تقریر می‌کند همان است که دیروز فهمیده و همان است که پریروز جزو مجهولات بود عینیت به طوری لزوم عمومی با مفاهیم دارد که حتی سلب عینیت نیز بعینه اثبات عینیت است تامل شود.

## ۴/۳/۶/۲. غیرمادی بودن علم و ادراک، دلیل ثبات آن

و ثانیاً ثبات را که دیالکتیک نفی می‌کند چنانکه در عینیت گفته شد در ماده درست می‌باشد نه در صورت علمیه تصویری یا تصدیقی. راستی اینان در قضایای سپری شده تاریخی و در بیوگرافی گذشتگان و پیشینیان چه می‌پندارند آیا همه چیز برای انسان مجهول است حتی خود این قضیه نیز مجهول است آیا همه چیز در ادراک انسان نسبی و متغیر است حتی خود این چیز شاید ما با روشن متمایز یک فکر می‌کنیم و سخن اینان را نمی‌فهمیم چنانکه می‌گویند ولی در این فرض آیا فکرها بی‌عینیت و ثبات پیدا نشد و آیا در این صورت یک دسته فکر دارای عینیت و ثبات و یک دسته فاقد وصف عینیت و ثبات پیدا خواهد شد یعنی فکر می‌تواند هم با اوصاف ماده و هم بی آنها موجود شود. یعنی فکر که همیشه مادی است گاهی مادی است و گاهی مادی نیست و این تناقض محال است ولی این دانشمندان اجتماع متناقضین را صریحاً جایز می‌دانند.

## ۴/۳/۶/۳. محال بودن اجتماع نقیضین هم در ماده و هم در ادراک

و ثالثاً اجتماع نقیضین که غالباً در دیالکتیک با اجتماع ضدین تعبیر می‌شود هم در ماده و هم در ادراک محال است و به طوری روشن می‌باشد که اگر در هر قضیه بدیهی شک نمائیم چنانکه گفتیم که حصول علم در هر بدیهی متوقف به قضیه استحاله ارتفاع و اجتماع نقیضین می‌باشد و با فرض نبودن این قضیه علم مستقر نمی‌شود در حکم نقیضین نمی‌شود شک و تردید نمود و گزینه فطری انسان و من جمله خود دانشمند مادی تحولی نیز بطلان این حکم را نمی‌پذیرد و این همه تکاپو که دیالکتیک در نفی این حکم می‌کند و مثالهای بسیار

که در راه اثبات حقایق دعوی خود می‌آورد و تعبیرات مختلف مثل وجود و عدم و بالقوه و بالفعل و تز و آنتی تز و ضدان و متغیران و متغیران که می‌نماید همه آنها گواه بر این است که خلط کرده و چیزی دیگر بجای نقیضین گرفته و از محل کلام بیرون افتاده و بهدفع دیگری تیراندازی می‌نماید و گرنه هیچگاه حاضر نیست که یک حکم صد در صد راست و هم صد در صد دروغ بوده و هم راست نباشد و هم دروغ نباشد. آری دانشمندان دیالکتیک می‌گویند روشن فکر متافیزیک که فکر مطلق است این گرفتاری را پیش می‌آورد و روشن فکری دیالکتیک نسبت است و خارج ماده نیز با وی موافق می‌باشد و در خارج ماده اثبات مطلق و نفی مطلق نداریم پس هر اثباتی که در خارج است با نفی قابل جمع است.

ولی ما می‌گوئیم اولاً این اعتراف بصحت حکم نقیضین است حتی در خارج زیرا حکمی را که در خارج اثبات می‌کند فکر نسبی است و خارج مادی موافق می‌باشد راضی نیستند دروغ در آمده و از خارج نفی شود. ثانیاً روشن فکری خود دیالکتیک نیز روشن اطلاق است زیرا این دانشمندان راضی نیستند بایشان گفته شود که این همه رنج شما بیهوده و این استدلالان بوج و دروغ است پس ناچار این استدلال در اعتقادشان راست است و این یک فکر مطلق است که در مغز شان جایگزین شده و خوشبختانه فکری است با روشن دیالکتیک پس فکر با روشن دیالکتیک مطلق بوده نه نسبی. اصولاً چگونه متصور است که در مورد نظریه‌ای برهانی اقامه شده و نتیجه‌ای اثبات نماید و با این همه تکذیب نتیجه به برهان صدمه نزند

#### ۴/۳/۷. اشکال ۴. متغیر بودن ادراک به دلیل منشأ خارجی داشتن آن و متغیر بودن خارج

فرضا همه سخنان گذشته با پایه‌های استدلالی آنها که در این مقاله‌ها مقاله ۴۳ ذکر شده درست باشند این حقیقت قابل انکار و اغماض نیست که همه علوم و ادراکات یا بیشتر آنها از واقعیت ماده خارجی گرفته شده پس ماده بهر تقدیر در زایش اینها مؤثر می‌باشد و متصور نیست که یک موجود متحول متکامل یک پدیده ثابت غیر متغیر بوجود آورد و از این روی از پذیرفتن تحول در علوم و ادراکات چاره و گریزی نیست و روی این اصل همه سخنان دیالکتیک در توصیف حال علوم و ادراکات و روشی که اتخاذ کرده درست خواهد بود.

#### ۴/۳/۸. پاسخ ۴. غیر مادی بودن ادراک، دلیل متغیر نبودن آن

آنچه را اصول میرهنه گذشته اقتضا می‌کند اینست که با فرض مادی نبودن علوم و ادراکات از زایش طبیعی نمی‌توان دم زد و طبعاً در این صورت تبعیت‌های حکمی میان ماده و ادراکات از میان برمی‌خیزد و آنچه بحث‌های فلسفی در مورد نسبت وجودی در میان موجودات غیر مادی نتیجه گرفته با حفظ موافقت آن در مورد ادراکات باید گفت انسان در موقع حصول یک سلسله آثار مادی به شرایط مخصوص این پدیده‌های غیر مادی برایش ظهور می‌کند که با ماده مطابقت مخصوصی دارند جز اینکه ماده همیشه ناقص و متحول و آن پدیده‌های غیر مادی تام و ثابت می‌باشند و اینکه ما در میان سخنان خود در مورد این پدیده‌ها نام زایش و تولد و استنتاج و تکون بزبان می‌آوریم در اثر محیط بحث و انس با ماده و مادیات بوده و جز تجوز و تسامح صورتی ندارد.

#### ۴/۳/۹. اشکال ۵. تأثیر محیط زندگی در اندیشه انسان، دلیل متغیر بودن ادراکات

آزمایش‌های متوالی نشان می‌دهد که محیط زندگی انسان در افکار وی سهم می‌باشد و اختلاف معلومات و افکار با اختلاف منطقه و محیط زندگی حتی در یک فرد انسانی بحسب دو زمان و بموجب اختلاف شرایط روشن و غیر قابل انکار است و همچنین ما می‌توانیم با تربیت‌های گوناگون در انسان افکار گوناگون ایجاد نماییم پس حقایق علمی مخلوق خودمان و تابع خودمان بوده و یک ثبوت غیر قابل تغییری ندارند.

#### ۴/۳/۱۰. پاسخ ۵. تقسیم ادراکات به دو قسم اجتماعی اعتباری و ادراکات حقیقی غیر وابسته به

#### محیط زندگی

وصف مزبور تغییر مخصوص بیک سلسله ویژه‌ای از معلومات و ادراکات است که مطابق خارجی آنها اجزاء اجتماعی است که خودمان بوجود می‌آوریم و ناچار با تغییراتی که خودمان در اجزاء و شرایط اجتماع ایجاد می‌دهیم ادراکات ویژه آنها تغییر می‌پذیرند. اما یک سلسله ادراکاتی که مطابق آنها خارج از ظرف اجتماع می‌باشد و با فرض وجود و عدم انسان مجتمع یا هر جانور زنده اجتماعی بوصف تحقق و وجود موصوفند یعنی بود و نبود حیوان محرک در واقعیت آنها مؤثر نمی‌باشد آنها با اختلاف محیط زندگی و تربیت و تلقین اختلاف پیدا نمی‌کنند. توضیح کامل این مطلب به بیان مبسوطتری نیازمند است که در مواد علوم و ادراکات از طریقه دیگر و راه تازه‌تری به جستجو و بررسی پرداخته و علوم و ادراکات حقیقی و اعتباری را مورد بحث و کنجکاو قرار داده و کیفیت مطابقت آنها را با خارج خود و خواص دیگرشان را روشن سازیم و از این روی ناچاریم در همین جا این مقاله را خاتمه داده و مقاله دیگری را آغاز کنیم.

